خراسان

مجلهٔ مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره :

- بازتاب صلح درشعر فارسی .
- نکاتی دربارهٔ تحقیق ادبی .
- تذکرهٔ ناشناخته .
- واژه .
- انوری وغزلهای او .
- سرود های دری کریمدادعیشی
- رامی شاعر دریزبان آذربیجان
و ...

۳۲

سال ششم ـ شمارهٔ ششم

دلو ـ حوت ۱۳۶۵

اکادمی علوم ج.د.ا.ـ مرکز زبان و ادبیات

انستیتوت زبان وادب دری

فهرست مطالب

نویسنده	مضمون	ص
اکادمیسین دکتور جاوید	باز تاب صلح درشعر فارسی	۱
پروفیسور نورالحسن انصاری	نکاتی دربارهٔ تحقیق ادبی	۱۳
دکتور حسین بهروز	تذکرهٔ ناشناخته	۱۸
عین الدین نصر	واژه (٤)	٤٤
دکتور رشید صمدی	انوری وغزلهای او (٥)	٥۲
زلمی هیواد مل	سرودهای دری کریمداد عیشی	٦۷
نظامی محرم	رامی شاعر دریزبان آذربایجان	۷٤
اکادمیسین سلیمان لایق	ترانهٔ طوفان (شعر)	۸۹
سروریاك فر	فهرست مقالات سال ششم مجلهٔ خراسان	۹۰

ACKU

PROPERTY OF
ACKU
S 219

خراسان

مجلهٔ دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

شمارهٔ ششم ، سال ششم — دلو ـ حوت ۱۳۶۵

اکادمیسین دکتور جاوید

بـازتـاب صلح در شعر فارسی

کشوری که نقطهٔ تقاطع آداب وفر هنگها ،محل تجمع ادیان ونحله ها ،گذرگاه اقوام و طایفه هابوده باشد قهرآرنگو شمی از آنهمه‌ره آورد هابر داشته وبسا ازین مآثر و مواریث را یادر خود حل ومزج کرده ویاآن را به لون‌دیگری جلوه داده است.

دلپذیری وغنامندی زبان وادب قدیم وقویمهان اصالت ووجا هت فرهنگ غنی وپرمایـهٔ ما همه‌نتیجه وما حصل همین اختلافها واختلاطهاست .تاآنجا که تاریخ به‌یاد میدهد قریب پنجهزارسال پیش ریشیهای فرزانه که به‌مثابهٔمعلمان آیین خود بودند باتکرار سرود ها ی

ویدی پیوسته در گوش فرزندان خود نغمـــهٔ صلح وصفارانجواکرده‌اند، همزما ن باآن،موبدان زردشتی که به منزله خیراندیشان دانا ،گیشـی‌مزدیسنا رابه پیش می‌بردند باز مزمهٔ‌نشیده‌های گاتها ویسنا مردان پارو پامیزاد رابه سو ی‌روشنی وراستی ،دوستی وآشتی فرا خوانده‌اند. بودای آزاده با آیین آرام وپر عطوفت خودامن‌وسلام رامدار تبلیغ وتعلیم خود قرار داده ، پیروا ن خودرا به نرمش وآرامش ،بی آزاری‌ساز گار ی دعوت کرده‌است .

نگاره پرنقش ورنگین که‌از بدنه یکی‌ازمغاره‌های‌بامیان برگرفته شده ودرشاه نشین مو زیم مابه عنوان زیباترین شاهکار هنرگریکوبودیك‌میدرخشد حکایت میکند که چگونه بودای‌وارسته یکی ازشهزاده‌گان رزمجو وتیر انداز را تحـت‌تبلیغ وتلقین قرار داده اورا وادار به شکستن کمانش میکند وبه‌سوی صلح وسازش ارشا دمینماید .

رهبانیت مسیح که پرخاشجویی وخونریزی‌رایکسره نهی ونفی میکند باتعالیم عالی ومعنوی خود بشررابه سوی امن وامان صلح‌ومصلحـت‌اندیشی فرامیخواند.

دین مقدس اسلام که سلسله جنبان برادری‌وبرابری است باظهور خود ندای صلح وصفا، راستی وراستکاری رادر گنبد دوار درداد.

لفظ قدیس و مینوی اسلام نه‌تنها مفهـــوم‌تسلیم و جانسپاری را میرساند بلکـه متضمن معنی وریشهٔ صلح‌وسلم نیزاست در قرآن‌کریم‌در بیشتر از سی مورد لفظ صلح ومشتقات آن به‌کار رفته است از آنجمله است :

ان تبروا وتتقوا واصلحو بین الناس ۲۲٤م‌البقره ۲ ازآنکه نکوکاری کنید وپرهیز گاری نمایید و اصلاح کنید میان مرد م .

وان تصلحوا وتتقوا فان الله کان غفوارحیما۱۲۹ م‌النساء ٤واگر اصلاح میکنید وپرهیزگاری مینمایید (پس هرآیینه) خدا هست آمرزگارمهربان .

وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی ،اصلح ولاتتبع سبیل المفسدین ۱٤۲ك الاعراب ۷ جانشین من باش درقوم من واصلاح کن کاروآنهاراپیروی منما راه تبهکاران‌را .

فاتقوالله واصلحوا ذات بینکم ام الانفال ۸پس بترسید از خداوبه صلاح‌آرید آنچه میا ن شماست به‌حجت وان طائفتان من‌المومنین‌اقتتلوافاصلحو بینهما ۹م الحجرات ٤۹ اگر دوگروه ازمومنان باهم جنگ کنند پس اصلاح کنیدمیان‌ایشان

فان فات فاصلحوا بین‌هما‌بالعدل واقسطوا ۹م‌الحجرات ٤۹ پس اگررجوع کرد (گروه‌متعددی) پس اصلاح کنیدمیان ایشان برابرعدل کنید.

انماالمومنون اخوة فاصلحوابین اخویکم .۱۰م‌الحجرات ٤۹ جز این نیست که‌مو منان اندپس اصلاح کنید درمیان دوبرادر .

واصلح خیرواحضرت الانفس الشح ۱۲۸م‌النسا ٤وصلح بهتر است وحاضر است نفس ها برنجل دراحادیث پیغمبر اکرم که‌درواقع‌ادامهٔ‌معانی قرآنی است لفظ صلح والفاظ همریشه‌و همشیرهٔ آن کرارا به‌کار رفته‌است ازآنجمله‌این‌دوحدیث مبارك راطور نمونه می‌آوریم :

فضل الاصلاح بین‌الناس (صحیح بخاری‌کتاب۵۳ باب ۱۱ وصحیح مسلم کتاب ۱۲ حدیث ۱۲٤)

لیس الکاذب الذی یصلح بین‌الناس (صحیح‌بخاری کتاب ۵۳ باب ۲)

اینهمه تعالیم وارشاد درادب وفر هنگ‌ماچنان تاثیر روشن وعمیق گذاشته که‌پاسداران آن آزار موری را روانداشته وپیوسته گفته‌اندرخت دوستی است‌که گام دل به‌بارمی آرد واز نهال دشمنی است‌که رنج‌بیشمار برمیخیزد.

صوفیان آزاده وپاکد ل ماکه آشتی بین‌هفتادو دوملت وصلح کل راکمال مطلوب‌خودقرار داده اندبین صمد نشینی وصنم پرستی فرقی‌قایل نشده‌اند وگفته اند:

تا مشرب صلح کل گرفته گلزار مراد گل گرفته

عرفا غایةالقصوای مثل و نحل رایکی دانسته‌عصبیتها ومنازعات را نفی کرده وبه آواز بلند سروده اند :

زیمن دو عشق به کونین صلح کل کردیم تو خصم باش وزما دوستی تماشاکن .

اگردر اندك آثاری که از عهد سامانی به‌مارسیده، ذکرووصف صلح به‌چشم‌نمیخوردبازهم افکار ومعانی انساندوستی ونو عخواهی نولابلای اشعار آن دوره‌به صورت روشن ومحسوس جلوه‌گر است. آفرین نامهٔ ابوشکور بلخی‌پربارازعواطف بشر دوستی، فضایل انسانی، لطایف ودقایق اخلاقی است . این اشعار ناظربرهمین‌موضوعات‌است :

به نرمی بسی چیز کردن توان که به ستم ندا نی به کردن توآن

به نرمی برآرد بسی چیز مرد که آن برنیاید به جنگ و نبرد

به‌کژی وناراستی کم گرای جهان ازپی راستی شد به پای

انوری همین مفاهیم رابه نحو دیگرپرورده‌گوید :

عادت کن از جهان سه فضیلت را ای خواجه ، وقت مستی و هشیاری

زیرا که رستگار بدا نکردی امید رستگاری اگر دار ی

باد بچکس نگشت خرد همره — کان هر سه را نکرد خریدار ی
در هیچ دین وکیش کسی نشنید — هرگز از ین سه مر تبه بیزاری
دانی که چیست ؟ آن بشنو از من — رادی و راستی وکم آزاری

ابوالفتح بستی شاعر ذواللسانین ونویسندهٔتوانای عهد سلطان محمود غزنو ی داعیه‌صلح طلبی رادرین قطعه بدین نحو پرورده است :

یکی نصیحت من گوش داروفرمان کن — که از نصیحت سود آن کند که‌فرمان کرد
همه به صلح گرای وهمه مداراکن — که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
اگر چه قوت داری وعد ت بسیار — به گرد صلح گرای وبه‌گرد جنگ مگرد
نه هر که دارد شمشیر حرب باید رفت — نه‌هر که دارد پازهر ،زهر بایدخورد

هرچند در شاهنامه هاوسایر منظومه ها ی‌حماسی ماکه یادگار قهرمانیها وسلحشوریهای نیاکان ماست جز حدیث رزم وپیکار نرفته‌است.اما بازهم ازمطاوی‌آنها داعیه آشتی پذیری و صلح خواهی به صور ت محسوس به مشاهدمیرسد وطنین این صداچون شعاری در همه جاشنیده میشود که :

اگر پیل زوری وگر شیر چنك — به نزدیك من صلح بهتر که جنك

استاد طوس درشاهنامه جاویدانی خود بارهاازمسالمت وآشتی یاد کرده وصلح وامن رابر جنگ ورزم ترجیح داده‌است .

لفظ ((صلح)) یکی ودوبار درشاهنامه به کاروفته ولی فردوسی دربقیه موارد لفظ آشتی رابرای بیان این معنی به کار برده‌است ،یکی‌ازآن موارد اینست :

نشستند باصلح و گفتند باز — که ازکینه باهم نگیریم ساز

اینك گزیده هایی از حماسهٔ بزرگ ملی ماتقدیم‌میشود :

چنین رنج دشوار آسان کنیم — به آید که‌جان‌را هر اسان کنیم
ترا آشتی بهتر آید ز جنگ — فراخی مکن بر دل خویش تنگ
ز کف بفکن این گرزو شمشیر کین — بزن چنگ بیداد را بر زمین
نشینیم هردو به رامش به هم — به می تازه داریم روی دژم
به پیش جهاندار پیمان کنیم — دل ازجنگ جستن پشیمان کنیم

جای دیگر گو ید :

همه مهر جویید و افسون کنید — ز تن آلت جنگ بیرون کنید
بدان را زبد دست کوته کنید — همه موبدان بر خردره کنید

خردمند باشید وپا کیـــزه دیـن — از آفت همه پاك وبیـرون ز کین
ازین پس به خیره مریزید خـون — که بخت جفا پیشه گان شد نگـون

بازگوید :

شما تیغها در نیـــام آوریـــد — بـر آییـن شمشـــیر ، جا م آور ید
به جای خروش گمان نای وچنـگ — بسازیـد با باده و بـوی رنگـت
وزان پس همه شاد مانی کـــنید — زبد ها روان بیگمـانی کـــنید
بدانید کاین چـــر خ ناپایـدار — نه پرورده داند نـه پـروردگـار
همی برورد پیر وبرنا به هـــم — ازو داد بینیـم و هـم زو سـتم

جای دیگر گوید :

چه باید همی خیره خون ریخـتن — چنین دل به کین اندر آویختـــن
سری کش نباشد ز مغـز آگهـی — نه از بدتری باز داند بهـــی

بازگو ید :

چنین گفت کاندر سرای سپنـــج — سزد گرنباشیم چـند ی به رنـج
کسی نیست بی آزوبی نام وننگ — همـان آشتی بهتر آیـد ز جنگ
چنین چند باشی به خـون ریخـتن — نگشته دلـت سیر از آویخـــتن
کنون جامه رزم ببـــرون کنیـــم — به آسایش آرامش افـزون کنیـم

جایی که بشنگ از کیقباد آشتی‌میخواهد :

دبیر نویسنده را گفـت شـــاه — که پیش آر قرطا س ومشك سیاه
یکی نامه بنوشـــت از تنگ وار — برو کرده صد گونه رنگ و نگـار
کنون بشنوای نامور کیقبـــاد — سخن گویم از راه شاهـــی و داد
که از تور برایرج نیـــك بخـت — چه آمد پدید ازپی تاج وتخـت
برای خردمند بـایـد سخـــن — نبـا ید که پرخا ش مـــاند ز بـن
همان بخش ایرج به ایـــران زمین — که از آفریدون بد شـــن آفر ین
ازان گربگردیم جنگـــك آور یـــم — جهـان بر دل خویش تنگ آوریم
بود زخم شمشیر و خشم خـــدا ی — نیابیم بهـره به هر دو ســـرا ی
ببخشیم وزین پس نجو ییـم‌کین — که چندین بلایی نیر زد زمـــین
سران بك به یك پاسخ آرا ستند — همی خوبی و آشـــتی خـوا ستند

ACKU

که از مهر ما زین سرای سپنج — نیابد به جز درد واندوه و رنج
بیا تا ببخشیم رو ی زمین — سراییم بر یکدیگر آفرین
سرنامداران تهی شد ز جنگ — ز تنگی نبد روز گار درنگ
بر آن برنها دند یکسر سخن — که در دل ندارند کین کهن
ببخشند گیتی به رسم وبه داد — ز کار گذشته نیارند یاد
چو زین گونه آمد سخن در میان — بزرگان ایران و تورانیان
نشستند با صلح و گفتند باز — که از کینه باهم نگیریم ساز

از نامهٔ پیران ویسه به گو درز کشواد :

یکی نامه فر مود پس تا دبیر — نویسد سو ی پهلوا ن نا گزیر
سرنامه کرد آفرین بزرگ — به یز دان پنا هش زدیو سترگ
دگر گفت کز کرد گار جهان — نخواهم همی آشکا رو نهان
مگر کز میان دو رو یه سپاه — جهاندار بر دارد این کینه گاه
اگر تو که گو در زی این خواستی — که کینه به گیتی بیا راستی
برآمد ز گیتی همه کا م تو — چه گو یی چه باشد سر انجا م تو
نگه کن که چندان دلیرا ن من — ز خویشا ن نزدیك وشیرا ن من
برید ی سرانشا ن فگندی بهخاك — زیزدا ن ندار ی همی ترسو باك
ز مهرو خرد رو ی بر تا فتی — کنون آنچه جستی همه یافتی
گه آمد که گردی از ین کینه سیر — به خون ریختن بر نباشی دلیر
نگه کن کز ایرا ن وتورا ن سوار — چه مایه تبه شد درین گار زار
گه آمد که بخشایش آید ترا — زکین جستن آسا یشی آید ترا
به کین جستن مردهٔ ناپدید — سر زنده گان چند خوا هی برید
دگر باز ناید ، شده روز گار — به گیتی درو ن تخم کینه مکار
روانت مرنجان و مگدا ز تن — زخون ریختن باز کش خو یشتن
پس ازمرگ نفر ین بود بر کسی — کزو نا م ز شتی بماند بسی
هر آنگه که موی سیه شد سپید — به بودن نماند فراوا ن امید
بترسم که گربار دیگر سپاه — بجنك اندر آید درین کینه گاه
نبینی زهر دوسپه کس به پای — ببرد روان کینه ماند به جای
ازان پس که داند که پیروز کیست — بلند اختر وگیتی افروز کیست

نامهٔ دارا به سکندر در بارهٔ آشتی :

دبیر جهاندیده را خواند شاه — بیاورد قرطاس و مشک سیاه
یکی نامه بنوشت بداغ و درد — دو دیده پراز خون ورخ لاجورد
نخست آفرین کرد برکردگار — کزو دیدنیک و بد روز گار
دگر گفت کز گردش آسمان — خردمند بر نگذرد بیگمان
کزو شاد مانیم و زو با نهیب — گهی بر فرازیم و گه درنشیب
زیزدان بود، نیکویی در جهان — شنا سندهٔ آشکار ونهان
ازویم پناه وبدو یم سپاس — جهانگیر خوب است یزدان شناس
نه مردی به این رزم ماباسپاه — مگر گردش وبخشش هورو ماه
کنون بودنی بود و مادل به درد — چه داریم ازین گنبد لاجورد
کنون گر بسازی و پیمان کنی — دل ازجنگ جستن پشیمان کنی
همه گنج گشتا سب واسفند یار — همه یاره و طوق با گوشوار
همان تخت گیخسرو وتاج زر — همان خود و خفتان و زرین کمر
فرستم به گنج توازگنج خویش — همان نیز ورزیدهٔ رنج خویش
همان من ترا یار باشم به جنگ — به روز وشبانت نجویم درنگ
کسی راکه داری ز پیوند من — ز پوشیده رویان وفرزند من
برمن فرستی نباشد شگفت — جهانجوی را کین نباید گرفت
ز پوشیده رویان جز از سرزنش — نیابند شاهان بر تر منش
چو پیروز گشتی بزرگی نمای — به هر نیکیی نیکیی بر فزای

رستم به اسفندیار میگوید :

گر این کینه از مغز بیرون کنی — بکوشی وبر دیو افسون کنی
زمن هرچه خواهی تو فرمان کنم — ز دیدارت آرامش جان کنم

سهراب به رستم میگوید:

زکف بفگن این گرز وشمشیر کین — بزن چنگ بیداد رابر زمین
نشینیم هردو به رامش به هم — به می تازه داریم روی دژم
به پیش جهاندار پیمان کنیم — دل از جنگ جستن پشیمان کنیم
بمان تا کسی دیگر آید به رزم — تو با من بساز و بیا راه بزم

ACKU

نظامی از زبان سکندر خطاب به‌داراگوید:

زره پوشم ار تیغ باز ی کنی — کمر بندم ار صلح سازی‌کنی
به‌هر چه آن‌نمایی‌تو از گر م وسرد — پذیرنده ام ز آشتی و نبرد
بیا تا چه داری ز شمشیر وجام — که دارم در ین هر دودستی‌تمام
مرادی که در صلح گردد تمام — چه باید سوی جنگ دادن لگام
برین عهد شان رفت پیمان بسی — که در بیو فایی نکو شد کسی
نجویند کین تازه دارند مهر — مگر کز روش باز ماند سپهر
ولیك آشتی به که پر خا ش وجنگ — که این داغ ودرد آرد آن آب‌ورنگ

ناصر خسرو گوید :

کار یزدان صلح ونیکو یی‌وخیر — کار دیوان جنگ و زشتی‌وشراست

لالیی از گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی :

همیدونش دستور فرزا نه‌هوش — بسی گفت کاین جنگ وکین رامکوش
به صد سال یك دوست آید به دست — به یکروز دشمن توا ن کرد شست
چوبود آشتی نو میا غاز جنگ — پس شیر رفته میناداز سنگ
(ص ۲۳۷، ب۱۰-۱۲)
چو چیره شوی خو ن دشمن مریز — مکن خیره باز یر دستان ستیز
(ص ۳۳۵،ب ۱٤)
چوزنهار خوا هند زنهار ده — که زنهار داد ن ز پیکار به
چنانشان مگردان ز بیچاره‌گی — که جان را بکوشند یکباره گی
زبن برگریز نده گان ره مگیر — مریز از کسی خون که باشدگریز
چو نتوا ن گر فتن گریبان جنگ — سوی دا من آشتی یا ز جنگ
به هر کار در زور کر دن مشور — که چاه بسی جای بهتر ززور
(ص۳٦۰،ب٤-۹)
به هر شهر کش جنگ و پیکار بود — شد آن شهر با خاك هموارزود
ستیز آور ی کار اهر یمنست — ستیزه به پر خاش آبستنست
همان به که زنهار خوا هیم ازوی — بدان تا نباشد زما کینه جوی
(۳۸۰ب ٥-۷)

به نر می چو کاری توان برد پیش در شتی مجویید از اندازه بیش
(ص ۴۹۲،ب ٤)

مفهوم صلح در نزد شعرای متاخرخاصه صوفیه معنی عاطفی عمیق و پربارتری دارد چنانکه حافظ گوید :

یك حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نور دیده صلح به ازجنگ‌آوری

بیدل غزلهای ۱۲ بیتی به ردیف صلح‌دارد چون این موضوع از محدودهٔ این مقاله بیرون است باانتخاب یك بیت‌از غزل‌ناب‌بیدل اکتفا می‌کنیم.

دوش از پیر خرد جستم‌طریق‌عافیت گفت ای عاقل به هر تقدیر باتقدیرصلح

این غزل جانانه نحوه تفکر واحساس‌صوفیان مارا که آیینه دل راهرگز باغبارکینه وخصومت مکدر نمیسازند، بیان میدارد :

دشمن مارا ، سعادت یار باد روزو شب با عز ونازش کارباد
هر که کافر خو اندماراگوبخوان او میان مو منان دیندار باد
هر که چاهی میکند در راه ما چاه ما در راه او هموار باد
هرکه خاری مینهد در راه ما خار ما در راه او گلزار باد
هر که ملك و مال ما را حاسداست ملك و مالش در جهان بسیار باد
هر که را مستی زرکو ب آرزوست گو که ما مستیم او هشیار باد

این غزل جانانه مولانا درستایش صلح‌واتحاد است :

مومنان را خواند اخوان‌درکلام‌خودخدا پس‌بایدصلح شان‌دادن‌به‌هم‌ای‌کتخدا
جنگ باشد کاردیو وصلح کر درا ملك صلح را باید گزیدن تا بیابد جان صفا
روحهای پاك را ازصلح آمیزد به هم قطره ها چون‌جمع شدرودی‌شودژرف‌ای‌فتی
جمله یك گردند بیغش تابه‌هم بحری‌شوند بعداز آن ازخوف کاهش وارهندوازفنا
ریزه های خاك گر با هم نگشتند ی یکی کی شدند ی برمها ن وبرکها نجان‌وسرا
صد هزاران این چنین درنیك‌وبدبنگریقین در حریرودر حصیر ودر بساط ودر ردا
در ظروف ودر حرو فودرصفوف‌ودرصنوف درسیاه و در سپید ودر سنول ودرغنا
کاینات اجزا ی هم هستند وباهم متحد بی عدد اجرام هستی از زمین وازسما
چون ز جمع جسمها آمد چنین بنیادها پس ز جمع روحها بنگر چیهاگردد چها
الجماعه رحمة فر مود آن صدر رسل تا شوی در پای معنی کش نباشدمنتها

د رتاریخ اسلام موضوع حکمیت که‌در جنگ‌صفین بین حضر ت علی کرم‌الله وجهه وحضرت معاو یه‌رضی الله تعالی عنه به پایمردی‌ابوموسی‌اشعری وعمر وبن عاص صورت گرفت‌سرلوحهٔ آموزنده‌یی برای مسلمانان در راه برقرار ی‌صلح‌وآشتی ، قطع خونریزی وبرادر کشی است . دیگر ازرویداد های تاریخی در زمینهٔ صلـــح‌درنیمه قاره هند ترك مخاصمت دوفر مانرواست که یکی پدربود ودیگرپسر .

این دوامیر پس ازصف آرایی‌وآهنگ رزم ،تیروتیغ راکنار گذاشتند وفرشته صلح‌وآشتی را استقبال کردند. این حادثه تاریخی بیـــن‌سلطان معزالدین کیقباد فرمانروا ی دهلی و پدرش ناصر الدین بغراخان‌حاکم بنگال اتفاق‌افتاده‌بود .چنانکه آورده‌اند : زمانی که‌غیاث‌الدین بلبن فوت کرد بغراخان پسر اوحکمرا ن‌بنگال‌بود . سلطان غیاث‌الدین‌بلبن وصیت کرده‌بودکه پس ازمرگش نواسه او کیخسرو جانشین اوشود. اما امرای دولت بعدازمرگ او کیقبادپسر بغراخان راکه هژده سا ل بیش نداشت درسال۶۸۶ برتخت نشاندند .کیقباد به جای اینکـه به ادارهٔ امور فرمانروایی بپردازد به‌لهووعشرت‌مشغول شد وزمام کارهارابه دست مرد بدباطن وبیکفایتی به‌نام نظام الدین سپرد. بغراخا ن‌باارسال نامه های مکررخواست پسر رامتو جه عاقبت اعمالش کندواورا ازعیش وطیش بازداردونیز خواست که جلو نفوذ نظام الدین واعمال ناشایست اورا بگیرد امااینهمه تپش وتلا ش‌سودنبخشید .تاآنکه پدرش آرزوی ملاقا ت‌کرد. هردو طر ف بالشکر آراسته عازم شهراوده‌شدند.حینی که نزدیك بود دراثر توطئه وسوء تدبیر امرای خود خواه بین پدر و پسر آتش‌جنگـــ‌شعله ورگردد ،عده یی ازامرای وفادار ودور اندیش درمیان شدند ومیانجیگری نموده زمینه‌ملاقات رابین بغراخان و کیـــقباد فرا هـــم ساختند چنانکه پس از دیدار دوستانه‌وتجدیدمودت ووحدت بغراخان رهسپار بنـــگال شد و کیقباد روانه دهلی گردید . امیرخسرو که‌درین‌سفر همراه کیقباد بود بنابر خوا هش‌فرمانروای دهلی صور ت وچگونه گی این‌ملاقات را درمثنوی‌تاریخی خود که درحدود یکهزار بیت است به نام قران السعد ین منظوم ساخت به فحـــوای‌این بیت معروف:

دوسعد ین گردند با هـــم قرا ن بخـوانـد آیـهٔ آن یکاد آسمـــان

امیر خسرو درضمن این مثنوی از زبان‌پسرگوید :

من که گلی رسته ز با غ تـــوا م پـــر تـــوی از نـــور چـــراغ توام
گـــر چـــه گر از گر د ش‌دورسپهر تافـــته یی بر سر من همچـومهر
ور همـــه آتش ز نی از چـار سوی روی نتابم ز تـــو از هیـــچ روی
تیـــر تو گر خواست به جانـم‌خلیه مـــن بکشم تـا بتوانـم کشـــید

چشم توا م تیر برابر مکشی — خون توام تیغ جفا برمکشی
گربه گهر تا ج ستان توام — عیب مکن گو هر کا ن توام
تیغ که سهراب به رستم‌کشید — هیچ شنید ی که ز گیتی چه دید
گر گهر صلح پذیرد نظام — حلقه به گوشم به رضا ی تمام

جای دیگر گوید :

شمع د ل ملك کیو مر ث شاه — خون به سوی صلح شدش راهنما
مهر جگر گو شه ز سر تازه کرد — جنبش خون رابه جگر تازه کرد

باز گو ید :

خنده زنان همچو گل بوستان — چشم گشا دم به رخ دوستان
یافتم از لذت دیدار کا م — وز می مقصود شد م سیرجام
مرغ خزان دیده به بوستان رسید — تشنه به سر چشمه حیوان رسید
مرده دل از حال پریشا ن خو یش — زنده شد ازدید ن خویشا ن خویش

جای دیگر از جلوس پدرو پسر بر تخت‌واز حالت یگانگی آنان چنین یاد میکند :

هر دوبه یك تن چودو پیکر شدند — بر فلك تخت چو مه بر شدند
گشت به برجی دو قمر جای گیر — گشت مزین به دوسلطا ن سر یر
ملك به یك تخت دو دارا نمود — بحر به یك آب دو دریا نمود
روی زمین فر دو جمشید یا فت — چشم جها ن نور دو خورشید یافت
گلشن دولت به دو گل تازه کرد — صوت دو بلبل به یك‌آوازه کرد
شاخ به هم سود دو سرو جوان — موج به هم داد دو آب روان

ملك الشعرا بهار قصیدهٔ آبداری درستایش‌صلح وذم جنگ دارد به این مطلع :

فغان ز جغد جنگ ومرغوا ی او — که تا ابد بریده باد نای او

استاد درین قصیده داد سخن داده ودرپایان‌آن گوید :

کجا ست روز گار صلح وایمنی — شگفته مر ز وبا غ دلگشا ی او
کجاست عهد را ستی ومردمی — فروغ عشق وتابش ضیای او
کجاست دور یار ی وبرابری — حیات جاو دانی و صفای او

فنای جنگ خوا هم ازخداکه شد بقای خلق بسته در فنای او
زهی کبوتر سپید آشتی که دل برد سرود جا نفزای او
رسید و فت آنکه جفد جنگ‌را جدا کنند سر به پیش پای او
بهار طبع من شگفته شد ، چومن مدیح صلح گفتم و ثنا ی او
برین چکا مه آفرین کند کسی که پارسی شنا سد وبهای او
بدین قصیده بر گزشت شعر من ز بن درید واز اما صحا ن او
شد اقتدا به اوستاد دامغان ((فغان از ین غرا ب بین‌ووای‌او))

ACKU

پروفیسور نورالحسن انصاری

نکاتی دربارهٔ تحقیق ادبی

تحقیق ادبی مانند تحقیق علمی پایا ن ناپذیراست ، هرگامی که محقق برمیدارد اورا به‌جهان تازه یی آشنا میکند امااین هم امکا ن پذیراست‌که محقـق هزار گام بردارد وهنوز اندر خم‌یك کوچه گرفتار باشد و هفت شهر حقیقت دورازچشم انداز اوقرار بگیرد.دریای‌تحقیق‌ساحل و پایاب ندارد . باید به‌دریا غلطید وبا موجش‌درآویخت تاحیات جاودان یعنی حقیقت ناشناخته یی‌به دست آید .

اصالت متن مهمترین عاملی است که درراه‌تحقیق کمك میکند متنی که‌مورد تحقیق‌وبررسی قرار میگیرد باید متنی باشد انتقادی واصیل‌وگویا هما ن متن نوشته خود شاعر یانویسنده است، امامتاسفانه ادبیا ت فارسی در یدچارچنان آشفته گی واغتشاش است ودر طـــو ل زمان چنان تصحیف‌وتحریف دران‌راه‌یافته‌است‌که‌امروز برای مابسیار دشوار است با تیقـــن اعلام کنیم که‌مثلا سراسر شاهنا مه یادیـــوان‌حافظ که‌امروز در دسترس ماقرار دارد ،سروده اصیل فردوسی ویاحافظ است . اطلاع دارید که‌مرحوم مجتبی مینو ی شاهنا مه را حرامزا ده میخواند زیرا عقیده داشت که شاهنا مه یی‌که‌امروز دردست داریم تنها زاییده فکر فردوسی نیست بلکه صد هانفر در تخلیق آن دســـت‌داشته اند .

تصحیف وتحریف یکی از قویترین خصایص ادبی فارسی زبانان بوده است . ظاهرا این خصیصه علل اجتماعی وسیاسی داشته است که فعلا ما از تحلیل آن صر ف نظر میکنیم .امایکی از مهمترین علل آن، تعصب ایرانیا ن بوده است ایرانیان باوجود آنکه دین اسلام را به طور عمومی پذیرفتند آنها هیچگاه سلطه نژادعرب را قبول نکردند وباایجاد فرقه هاو نهضتها ی گوناگو ن نیمه مذهبی ونیمه سیا سی مانندشعوبیه و حروفیه وباطنیه وغیره عقا یداسلامی خود را از عموم اعراب مشخص کردند و درسراسر دورهٔ اسلا می این تشخیص را نگه داشته اند .

تعصب وتنگ نظری بزرگترین مانعی رادرراه تحقیق ایجاد میکند ، برای آنکه محقق به هدف واقعی برسد باید ازاین سد بگذرد وعینک تعصب رادور بیندازد . ماهنگا م بررسی آثار یک نویسنده یاشاعر گاهی بابرخی از افکاراوومواجه میشویم که برای ماگوارانیست، مثلا انتقاد یا تمسخر اواز مذهب یا جامعه یادستگاه دو لت یانماینده گان انحصاری دین وغیره.

حالا وظیفه محقق در چنا ن موارد آنست که اوحقایق راکماکان بیان کند و به طور خود آگاه یانا خود آگاه سعی به توجیه وتاویل نکند . تحقیق، توجیه وتاویل نمیخوا هد .

تحقیق تفسیر وتعبیر حقایق است همانطوری که شاعر یانویسنده آن راعرضه نموده است.

لزومی ندارد که ما با هزار زحمت به اثبا ت برسانیم که فردوسی شیعه بوده ومحمود غزنو ی سنی متعصب ، یاشراب خیام وحافظ شرا ب نبوده بلکه شراب عرفان ومعرفت بوده است ، اگر بالفرض خیام وحافظ همین باده انگور راميخوردند که درایران آنزمان هیچ مستبعد نبود ه، آیا از عظمت ادبی شان کاسته میشد؟یاسعد ی باب پنجم گلستان راصرفا برای تدریس اخلاق نوشت یاناصر خسرو مزدور فاطمیا ن مصر نبود، بلکه به منظور حق و صدا قت علیه دستگاه آنزمان قیام کرده بود . چه لزومی دارد که ما تحت فشار روند اجتما عی ومذهبی روزراشب وشب رارو ز بگوییم .درجهان تحقیق ،شب شب است وروز روز ،محقق هیچگاه اسیر افکار عمو می یاروند اجتماعی نمیشود اما برای آنکه محقق واقعا آزاد باشد وآزادا نه سخن بگوید وآزادانه فکر کند باید از جرات اخلاقی بر خوردار باشد ، محقق که جرات اخلاقی ندارد نمیتواند حر ف حق بگوید ،صر ف حق را بنا به گفته میرزا اسدالله خان غالب((بردار توان گفت وبه منبر نتوان گفت)).

یکی ازبدترین مثالهای تحریف در ادبیا ت فارسی مثلا همان هجویه محمود غزنو ی است که به فردوسی انتساب می یابد ، این هجویه چنانکه استاد فقید پروفیسور حافظ شیرا نی با دلایل وبرا هین محقق کرده است در واقع مونتاژیست از ابیات متفرقه فردوسی که از سراسر

شاهنامه گلچین شده‌است .اما بعضی ازاستادان‌ایرانی ازپذیرفتن این واقعیت طفره میرو ند وشاید تحت فشار روند اجتماعی نمیتوانند ازمحمود ستایش کنند. تعصب وتنگ‌نظری‌ایجاب میکند که ما هجویه‌یی علیه محمود غزنو ی‌داشته‌باشیم ولو فردوسی واقعآن را نسروده باشد همچنین غزلی درستایش حضر ت علی که دوبعضی از نسخه های‌دیوان حافظ وجود داردنمونه بارز تحریف است . بنابه تحقیق مرحوم محمدبن عبدالو هاب قزوینی، حافظ که کلیه هفتادودو ملت اسلام رابه باد انتقادمیگرفت بعید است‌که سروده‌یی در ستایش حضرت علی‌داشته‌باشد البته یکی از مومنین این غزل راسروده وافتخارآن‌را به نامه اعمال حافظ ضبط نموده‌است .

درواقع تحقیق باتقلید منافات‌دارد ، محقق‌نمیتواند مقلد باشد ، پس جامعه یی که تقلید برای‌آن وظیفه مذهبی تلقی میشود چطورمیتواندازباتلاق تقلید درآید ودر فضای آزاد تحقیق نفس بکشد.

فارسی اساساً زبان مبالغه واستعاره اســت((استعــاره نیز نوعی از مبالغه است) پس ما اگر بخواهیم که صرفاً ازنوشته شاعر یانویسنده‌به واقعیات اجتماعی یاسوانح شخصی او پی بریم ممکن است‌با موفقیت همکنار نشویم. درواقع فارسی زبانان آنقدر به مبالغه واستعاره عادت گرفته اند که اگر کسی زبانی کاملا عاری‌ازمبالغه واستعاره به کاربرد شاید حمل بــر بی‌ادبی بشود .شعر فارسی سراسر مملوازغلواستعاره است نثر فارسی وبالخصوص نثرمرصع وفنی نیز از خصایص مبالغه‌واستعاره‌برخور داراست. مبالغه درجامعه یی‌راه م ی‌افتد ورشدمیکند که‌آنجا صداقت، واقعیت وراستی از اعتبارافتاده‌باشد ودر نتیجه گوینده‌یانویسنده‌مجبورمیشود، که‌حرف خود راباشیوه اغراق بیامیزد تا ظاهرآچاشنی راستی داشته باشد. در جامعه یی کــه استبداد وزور گویی فرمانروا باشد تنها راه‌نجات همان دروغ مصلحت آمیز است نه‌راستی فتنه انگیز، زیرا اغلب زبان سرخ سر ســبزمید هد برباد.

صد ها دفتر از قصاید فارسی نمونه بارزبدترین نوع مبالغه واغراق‌است . مدیحه سرا و ممدوح هردوبه خوبی میدانستند که‌هرچــه درقصیده گفته شده عاری از واقعیت است اما به رخ‌شان نمی آوردند وممدوح باصله وجایزه‌دهن‌شاعر رامیبست.

اما استعاره سمبول فرهنگ وروح‌ادب است‌وجامعه هرچه بیشتر درراه فرهنگ جلومیرود در ادبیات آن استعاره نازکتر ودقیقترمیگردد.ادبیات غنایی فارسی وبالخصوص غزلیات‌فارسی بهترین نمونه کار برد استعاره محسو ب میشود.در واقع استعاره هایی که در ادبیات غنایــی

فارسی به‌کار رفته است چنان دقیق وعمیق‌ولطیف وداهنه داراست که هیچگاه تر جمه آن امکان پذیر نیست وترجمه هایی که مثلااز غزلهای فارسی مخصوصا به زبانهای‌اروپایی به‌عمل آمده‌است متاسفانه فاقد معنویت‌است . ترجمه غزل زیرین حافظ مثلا برای یك خواننده اروپایی قابل درك نیست زیرا زمینه های‌فرهنگی‌خواننده و گوینده بعدالمشرقین دارد :

شاه شمشاد قدا ن خسروشیرین‌دهـــنان کوبه مژگان شکند قلب همه صف‌شکنان
مست بگذشت ونظر برمن درویش انداخت گفت کای چشم وچراغ همه شیرین‌سخنان
تاکی از سیم وزرت کیسه‌تهی‌خواهدبود بندهٔ من شوو بر خور زهمه سیم تنان
کمتراز ذره‌نه ای، پست‌مشو، مهر بورز تابه خلوتگه خورشید رسی چر خ زنان
برجهان تکیه مکن ور قدحی مـی داری شادی زهره جبینان خور وناز ك بدنـان

حالا اگر محقق بخواهد که در پرتو نوشته‌شاعر یا نویسنده یی به عادات وخصایص شخصی اوپی برد، بااین همه اغراق واستعاره‌چقدر باید پرده های‌تودرتوراکناربزندتابه‌واقعیت دست یابد. لذابرای محقق ادبی لازم‌است که‌باخصایص فرهنگی زبان وادبیات‌دری آشنایی کامل داشته باشد تادرنتیجه گیری دچاراشتباه‌نگردد. مثلا شخصیت مولانا جلال‌الدین رو می که‌در غزلهای مستانه ورندانه او جلوه میکند‌ظاهرا بااحوال ملامآبانه اوساز گاری نشـان نمیدهد .

صد هاغزل فارسی همینطور محقق را سـرگردان میکند واو اغلب نمیتواند باکمك ایـن ابیات به‌احوال وکوایف سراینده آن‌پی برد.پس معلـوم میشود که اگـرمتن اصیـل ادب پاره یی پیدا شود (که‌آنهم‌کمتر اتفاق‌می‌افتد) محتوای متن رابابد بانهایت احتیاط ودقت تحلیل‌وتجزیه‌کرد تاازلابلای مبالغه واغرا ق واستعاره وکنایه وصناعات ادبی وبلاغی حقیقت رونماشود .

این‌نکته رانیز باید درنظر داشت که شاعریاداستان نویس اغلب ضمیر ((من)) رابه کار میبرد اما این ((من)) ضمیر اول شخص مفـردنیست بلکه جایگزین کلمه((یکی)) ،((فردی)) ((کسی)) ، ((یاشخصی)) است. به عبار تدیگردین موارد ضمیر ((من)) ضمیر مبهم یا غـیر شخصی است. سعدی واقعه سومنات راباضمیرمن بیان نموده‌است، اما محققین دربارهٔوا قعیت آن تردید دارند زیرا حکایتی که سعد ی‌آورده‌است ،خالی از اشتباهات نیست . در گلستا نو ((بوستان)) بااین ((من)) هازیاد مواجه‌میشویم‌اما همه آنرا به‌شخص سعدی انتساب دادن و درپرتو آن‌زنده گینامه سعدی رادر ست گردن‌راه‌صواب نخواهد بود .

یامثلا داستان کج شد ن گرد ن خیام به‌علت‌جسارتی که گفته میشود درموردخداوند متعال کرده‌بود، شاید واقعیت نداشته باشد و سر چشمه آن‌همان دو رباعیی باشد که درآنجا ضمیر ((من))به کار رفته‌است یعنی :

ابریق می مرا شکستی ربی — بر من در عیش را ببستی ربی
بر خاك بریختی می ناب مرا — خاکم به دهن مگر تو مستی ربی

• • •

ناکرده گناه، در جهان کیست بگو — وانکس که گنه نکرد، چون‌زیست‌بگو
من بد کنم وتوبد مکافات دهی — پس فرق میان من وتو چیست بگو

شاید این دورباعی اصلاسروده خیام‌نباشدزیرا دراغلب نسخه های کهنه وجود ندارد یکی از وظایف محقق آنست که همواره راه‌اعتدال راپیماید واز افراط وتفریط اجتناب‌ورزد.

تحقیق مانند صراط مستقیم ازموباریکتروازدم شمشیر تیزتراست .محقق تنهابه وسیله اعتدال کامل میتواند ازاین صراط‌مستقیم‌بگذردوبه مقصد برسد. محقق هنگام اظهار نظر خود باید از هرگونه افراط کناره گیری کند ،وظیفه‌محقق آن نیست که ((یلی ازسیستان رارستم داستان جلوه دهد عده‌یی از ارادتمندان مولینامثنوی معنوی‌را((قرآن پهلوی)) میخوا نند اما بعضی دیگر آن را((کلام‌صوفیان‌شوم)) قلمدادکرده‌اند.

محقق هم جنبه های مثبت قضیه را توضیح‌میدهد وهم جنبه های منفی آن‌را .((عیب های جمله رابگفتی هنرش رانیز بگو)) باید اصول‌رهنمای محقق باشد .

ادبیات دری بیش از هزار سال عمردارد،درین مدت هزاران نویسنده وشاعر اثری‌یاآثاری ازخود بجاگذاشته اند . بسیار ی ازین آثارازبین رفته وبسیای دیگر در کتابخانه های شخصی به‌جا مانده‌اند اماخارج از دستر س‌قراردارند، البته عده‌یی ازآثار فارسی به اضا فه کتیبه هاو فرامین ونامه هاوسنگ نبشته هاوآثار فرهنگی مانند لباس وافزار وظروف وغیره به دست مارسیده اند. تحقیق واقعی وقتی‌انجام‌می‌یابد که‌این‌همه منابع طبقه بندی و تجزیه و تحلیل شوند والا فعلا تحقیق ماجنبه جزیی‌داردوما مانند کورانی هستیم که‌در شب تاریك به فیلی رسیده‌اندوهر کس طبق لمس خود ازفیل‌توضیح میدهد .

دکتور حسین بهروز

تذکرهٔ ناشناخته از قرن یازدهٔ هجری

بازارتذکره نگاری در تاریخ‌ادب دری‌ازاواخرقرن دهم هجری روبه‌گرمی رفته‌درهرگوشه‌وکنار افغانستان ، ایران، ماوراءالنهر،وهندوستان‌آثارمتعددی درین‌رشته به‌میان‌آمده‌است.ازجمله‌تذکره هایی که درین زمان به وجود آمده‌اند باآنکه ازبعضی ازآنان نامی باقی نمانده است باز هم گنجینه های کتب خطی اکثر ممالك شرقی واروپایی ، نسخه های منحصربه فرد تذکره‌هایی رادر آغوش خویشتن حفظ ونگهداری کرده به‌ماوسانیده است . تذکرة الشعرا ی مطربی سمرقندی هم از جمله آثاری میباشد که ماتا حال‌محض یگانه نسخه آن را شناخته ایم وآن‌مربوط به‌کتابخانه آثار خطی انستیتو ت شرقشناسی‌اکادمی علوم ازبکستا ن شوروی است (۱) .این مولف اثر دیگری هم در زمینه احوال شعرای‌زمان خود نوشته که‌یگانه نسخه این‌اثر نیزدر کتابخانه اندیا افیس حفظ ونگهداری میشود وبه نام ((تاریخ جهانگیری)) یا((تاریخ‌زیبای‌جهانگیری)) نامیده شده‌است که‌در نزدیکیهامضمون‌مستقلی در زمینه آن نگاشته میشود و مشخصات آن به صورت مفصل بررسی گردیده‌خدمت قارییین گرامی تقدیم میگردد.

با آنکه میراث ادبی این زمان فقیر نبوده‌درمحیطهای دری زبان تذکره های متعددی درزمینه تراجم احوال شعرا، مولفین،علما ،خطاطان ،نقاشان ،صوفیها ،وغیره به‌وجود آمده ومنابع ومآخذ با ارزشی در دسترس میباشد ویکعده‌آثاری که‌برای تاریخ ادب دری این دوره‌اهمیت

معتنابه دارد موجود است ولی باوجود اینهـــاطوری کهشایستهاست درمورد ادب این دوره هنوز پژوهش وکاوش لازم صور ت نگرفته ،آثارادبی بررسی نگردیده، درباره زیستنامه شعـرا تحقیـق مناسب به عمل نیامده ،چهره هـایدرخشان ادب دری معرفی نشدهاند. ازین جهت ارزیابی همچو تذکره های ناشناخته وکم بـررسی شده نهایت ضروری ،حتمیوناگزیرمیباشد تاگوشه های تاریك ادب دری درسایه تحقیـقهمچوآثار روشن گردد ودشوار یهاوسا یـــل حل ناشده وگنگ توضیح وتشریح شود .برایاین منظور اولتر ازهمه باید شناخت علمی این آثار ازدرك متن شناسی وماخذ شناسی صورتبگیرد . از آنجا که نسخه دست داشته یگانهو منحصر به فرداست ووظیفه متن شناسی بررسیتاریخ تحول متن میباشد بنا برین ازروی یك نسخه امکا ن پذیر نیست تاریخ دگر گونیها یمتن تشخیصگردد لزا درین مقا له کوشـــش میشود که این اثر ازدیدگاه ماخذشناسی یعـنیرشته علمی یی که مصرو ف تشریح وبررسی منابع تاریخی ، ادبی وغیر آناست (۲) وکتابشناسی که برعلاوه بیان محتویا ت ،مطا لـــب وموضوع معر ف کیفیا ت بیرونی وظاهر یکتاببوده چگونه گی مادی وجنسیت اثررا بیانمینماید پژوهش گردد وخصو صیتهای مبر م آن کهدرشناخت آثار خطی ضرور ی است ارائه گردد. کتابشناسی از جنسیت ،کاغذ،نوعیتخط ونگارشچگونهگی تذهیب ومیناتور ،وضع تجلیدوصحافت وگونه گونی الوا ن ومرکب سخن میگو یـــد وموضوع ومطالب اثررا تعیین مینماید . بیشتر کیفیتها ی بیرونی آثار خطی درمو جودیتاصلنسخه صورت گرفته میتواند .فوتو کـــوپی ، میکرو فیلم وسایر نقلهای تخنیکی کمترمیتوانندرین رشته ممد عمل باشند .

نگارنده با نسخه تذکرة الشعرای مطر بـــیسمرقند ی باراو ل درسا ل ۱۹٦٤ در تاشکند آشنا شد و زیست نامه همه شعرا یوابسته بهافغانستان رابا مقدمه اثر ومیزا تآنبنوشت، درسالهای اخیر میکرو فیلم آنرا تهیهنمود وبهدسترس استفاده قرار دادایناك ملاحظات خود را در زمینه مینگارد .

تذکرة الشعرا ی مطربی که تاحال رسمامحضیكنسخه آن شناخته شدهاست اثری میباشدکهاز جهت زنده گینامه شعرای زمان مولف (اواخرقرندهم واوایل قرن یازدهم ق) خیلی با ار زشـ بوده برای نگارش تاریخادب دری افغانستان ، ایران ماوراءالنهروهندوستا ن نهایتضروری ومفید میباشد .گذشته ازسایر مزیتها یی کـهاین تذکره دارد اهمیت زیاد آن در زیستنامـــه شعرایی است که مولف شخصا ایشان راملاقاتنموده باآنها موانست ومجالست داشتهاست . ذکر یکعده شعرای کسبه کارو پیشه ور درتذکرهمطربی امتیار بارز دیگر اثراوست که ما رابایك

موقع مروج بوده واکثر آنهابنابر انکشاف‌تخنیك‌وصنایع عصر ی ورقابتهای فابریکه داری ازبین رفته ومترو ك گردیده‌است . بهمین وتیره‌مطربی‌در اثر خود نکته خیلی جالب ومهم دیگری راکه از درك سیر تکامل ادب وانکشا ف مکاتب ادبی‌فارسی ارجنا ك میباشد نیز تذکر مید هد ودر مورد شیوه سخنپردازی و طرز ادبی شعرا ی‌جداگانه اظهار نظر میکند . همچنا ن مطر بی‌دراثر خود ازیك تعداد صنایع شعری بحث‌کرده آنهارابرمیشمرد که در علم بدیع بیمفاد نیست . از خوبیها ی کار مطربی یکی دیگر اینکه وی‌خواسته‌است اوزان وبحور همه اشعار مندر جه تذکره خود رادر حواشی تعیین نماید . وزحا فا ت‌آنهاراتمییز دهد. با آنکه دربخشهای آغازین کتاب‌این موضوع راعملی هم کرده‌است ولیکن آنرا به‌آخرنرسانیده ممکن درنسخه دیگر این‌اثر مطربی‌تعهد خود را اداکرده‌باشد .

مطربی کتاب خودرابه‌تاسی از تذکره استادخویش حسن خواجه نثاری بخاری (مذکراحباب) نوشته بنای کتاب رابه اساس کاروی گذاشته‌است به این تفاو ت که‌استادش‌تالیف خویش‌را برای شعرا ی بخارا تخصیص داده گوینده‌گا نجاهای دیگررا که‌در بخارا بوده‌اند ضم آن‌کرده است ،مطربی تذکره خودرا برای شعرای‌سمرقندمختص گردانیده شعرای سایر جاهارا که‌ملاقا ت کرده به آن علاوه نموده‌است .همانطور ی که‌نثاری باب اول تذکره خودرا بازندگینا مـــه سلاطین چنگیز خانی وچغتایی شروع مینما یدمطربی نیز احوا ل سلاطین وشهزاده‌گا ن معاصر خویش رادر آغاز اثر جا داده به زیستنامه‌شعرابه‌ترتیب حرو ف ابجدبه سه نقطه پرداخته‌است:

نقطه اول کسانی که‌آنها را شخصا دیده به‌خدمت آنها رسیده واشعار شا نرا بلا واسطه حاصل کرده‌است .

نقطه دوم اشخاصی که مطر بی آنهارادیده امابلازمت نکرده‌است .

نقطه سوم آنهایی که ایشان راندیده‌واشعارآنها رابلاواسطه به دست آورده‌است .

نثاری سن ومدفن ،شیخوخیت ونسبت شعراوفضلا را به شهر بخارامدار اعتبارقرارداده‌آنها رادسته بند ی کرده‌است یعنی شعرایی که‌مولف‌آنهارادیده ،کسانی که مولف راندیده‌اند ،کسانی که‌در بخارا مدفو ن اندواشخا صی که درغیربخارا دفن گردیده‌اند .

مطربی در نگارش اثر خویش نه‌تنها مذکـــراحبا ب رامدنظر داشته بلکه هم گاهی شر ح‌حال بعضی ازشعرا را ازآنجا نقل کرده به آن‌حوالمه‌میدهد . به صو رت مثال مقایسه شر ح‌حـــال مشفقی را از ص الف ۱۳۷ تذکرةالشـــعرا ی‌مطربی وص الف ۲۰۳ ((مذکر احباب)) نقل‌میکنیم

باآنکه مطر بی مینویسد که نوشته های‌استادخود رارونویس کرده‌است باز هم تفاوتها یی‌در بین‌است که تصر ف مطربی ویا تحریر دیگراترا ارائه میکند .

نثاری ص الف ۲.۳

از شاعران پرزور است ، قصاید خوب وغزلهای مرغوب دارد ودر هجاگفتن‌طوری‌دقت مینماید که‌از جاده تقریر بیرونست ودر علم‌نجوم‌ورمل وقوفی اظهار میکند ودراین ایام کوکب طالعش درنطاق سعاد ت از هـــبو ط بـــه‌صعود حرکت کرده واز نقی درخانه فر ح به‌عتبه نصرت داخل شده ودرجماعت فضلا به منصب‌کتابداری معز زگردیده است واعدارامنکـو س دارد وخانه اش محل اجتما ع‌شعر است واین‌غزل ثمرهٔ شجره طبع لطیف اوست .

نظم

مطربی ص الف ۱۳۷

وآنچه حضر ت مخدومی مرقو م خامه عنبرین‌شما مه

گر دانیده بودند تبرکا ذکر نمود و هوهزا،مولانا مشفقی ازشاعرا ن مشهور است ودرگفتن انواع شعر سلیقه‌اش نیکوست‌قصایدخوب‌واشعارمرغو ب دارد ودرهجا گفتن طبعش به طور ی دقت مینماید که معلوم نیست که کسی‌عد یل‌اوبوده باشد ودرنجو م‌ورمل نیز دخلی‌میکندگویا رمل را نیکو میداندودرین ایام‌کوکب‌سعدطالعش‌درنطاق سعاد ت از هبو ط به صعود حرکت‌نموده ازطریق نقی درخانه فر ح به عتبه نصرت‌داخل‌گشته درجما عت فضلابه منصب کتابدار ی‌مشرف شده اعدارامنکوس گردانیده است واین غز ل‌ثمره‌شجرهٔ طبع‌بلنداوست :

در غزل پنج بیتی که‌هر دو مولف درج‌آثـــرهای خویش کرده‌اند بیت چهارم اختلافاتی را حاوی میباشد .

ساقیا لطفی کن واز جا م می کامم بـــده تازنم آبی برآتش این دل خـــود کام را

* * *

ساقیا لطفی کن واز لعل خود کامم بده تازنم آبی برآتش این دل خود کـــام را

در مطلعی که هر دواثر درج کرده‌اند نیـــزفرق‌ناچیزی وجود دارد .

جان نرخ بوسی از لب شکر فشان تست سودارسیده است وشکر دردهان تســـت

* * *

جان نرخ بوسه لب شکر فشان تســـت سودا رسیده‌است و شکر در دها نتست

نمونه بالانه تنها برای اینکه تفاوتها نشا نداده شود درج‌گردیده بلکه به این وسیله‌خواسته

شد ازلحاظ متن شناسی بیا ن گردد که چطورمتنهای اصیل مولفین درنتیجه نقل گرفتن ودو باره نویسی غیر دقیق عوض میشود ودر آنهاتغییر ودگر گونیها رونمامیگردد.
حتی نبشته یی را که شاگرد تیمنا وتبر کا ازگفته های استاد خود گرفته است دیده میشود که چسان تغییر خورده وتصر فا ت زیاد یدرآن‌راه یافته است. متنی بااین دگرگو نی را بـه اصطلاح علمی متن شناسی‌نمیتوان رونویس‌قبول‌کرد، چه رونویس به متنی گفته میشود که‌ازروی نسخه اصلی کاملا رونوشت گردیده عینا متن‌راتکرار نماید . نگارش متن به رسم الخط دیگرو یاتندنویسی ومخفف نگاری ویا ظهور اشتباهات‌غیر ارادی مانع آن‌نیست که متن عینا نقل شده رونویس قبول گرده‌شود .در متن بالا ازتحر یف‌هم حرفی دربین بوده نمیتواند چه‌مراداز‌تحریف آن‌نوع دگرگونی متن‌میباشدکه خودبه‌خودو غیراختیاری‌در نتیجه‌استنساخ‌مکرراثر درمحیط معینی به وجود می آید. همچنین درینجا ازتصحیح‌متن‌نیز نمیشود سخن گفت چه تصحیح یاراداکشن اصلاح عمد ی متن به واسطه مولف ویاشخص‌دیگر ی میباشد که برای تغییر فکر ی‌محتویات شکل هنری ،سبك ادبی، اکمال اثرویاتنقیض‌بعضی مواد آن‌عملی میگردد. پس آنچه در بارهٔ متن فوق میتوان اظهار کرد غالبا واریانت یعنی‌تحریر دیگراثر است که سبب دگرگو نی آن گردیده ،چه تحو لهای متن را که به حسا ب‌کارمصحح، استنساخ اثر در محیط معین ورونویس بی نقص نمیشود قلمداد کرد ، در آن صور تمیتوان از نوع خاص اثر که واریانت یا تحریر دیگر خوانده میشود بحث‌نمود (یکدسته اشتباهات عمومی ،دخل وتصر ف ،تجدیدنظر،تغییرات وتعدیلات ناچیز). (٤)

در اثر مطربی سی ودو مرتبه در مواردمختلف‌از حسن خواجه نثاری واثر وی ((مذکراحباب)) که‌از آن استفاده کرده است نام برده شده .وی‌از اینکه خودرا راسا شاگرد وی میداند وتمام اندوختهٔ علمی خودرا مرهون خوان بیکرا ن اومیشمارد در صفحا ت مختلف و موارد جداگانه تذکر میدهد .(٥)

در مقد مه (ص الف ۳) آنجا که از تذکره های‌دیگر یاد میکند مینگارد: ((...ودیگری کتا ب عالیخطاب ((مذکر احبا ب)) مخدومی واستاد ی‌الغریـق فی بحار رحمته الملك الباری حضرت حسین خواجه نثاری بخاریست قد س‌سرهم....))

در من الف ۷ مینویسد : ((روزی این فقیربه وساطت مهتر شفی به تقبیل عتبه علیـا ی

PROPERTY OF ACKU S219

حضرت خاقان (مراد عبداله خان ازبك) مشرف‌گشتم بعد از عبور برکما هی امور این مکسور پرسیدند که در فن سخنور ی مایده از خوا نْپروانه که میبردار ی ؟گفتم حسن خواجه‌نثاری بخاری ، اظهار عقید ت نموده فر مودند که ازفنون اشعار سخن چند میپرسم باید که جوابم برطریق صواب گویی ...)).

در ص ب۱۲۷ چنین آمده: :((فقـــیر در آن‌فرصت در خد مت مخدو می حسن خوا جـــه نثاری چندا ن مشغو لی به اکتسا ب فنـــو نْمصنوع داشتم که‌پروانکردم ...))

ص الف ۱۴۳ : ((بسیار خوش طبع‌وشیرین‌کلام بود (مراد مقیمی شاعراست) واز عروض وقوا فی حظ وافی داشت و معمیات مشکله رابروجه تسهیل میکشاد واز فقیر غزل طلبیداین غـزل راخواندم :

در غریبی متم امروز عجا یب حیـــران	مانده با دیدهٔ غمدیده خـونابه‌فشان
بر لَـب آمد ز غم ودرد غریبی جا نـم	باکه گو یم من از ین درد و غم بیپایان
دل شادا ن ز غر یبان مطلب ای همدم	که غریبی ودل شاد نـدارد امکـــا ن
با طبیب ،ز الم غر بت خود گفتم گفـت	رو که اندوه غر یبی نپـذیرد در مـــان
مطر بی مانده دلم در خم چو گان قضـــا	بزدو گیر قدر گو ی صفت سر گـــردان

پرسید که غزلت در کدا م بحراست چو نْازفن عروض چیزی نخوانده بود م ازجوا ب عاجز آمدم بعد از آن لطف نموده به خواند نْعروض‌وقافیه ترغیب نمود چون به فاخره بخارا در آمدم که‌آن بود که به ملازمت مخدو می حسن خواجه‌نثاری رسیده مد ت مدید خا ك آستا نش راکحل الجواهر رمد دیده گردانیده رسایـــل شعر یراگزرانیده ازورطه جها لت برون آمـــدم...))

ص الف ۱۲۵ در شر ح احوا ل نثاری درباره‌خود چنین یاد آوری میکند :

((...هر چه این کمینه درفنون شعر آمو خته‌نمونه ییست که از رفت وروب بز مگاه آن‌عالیجاه اندوخته وهر قطره زلالی که‌در کام جان‌متعطشان‌به وادی سخنور ی میچکا ند رشحه ییست از رشحات سحا ب افضال آن صاحب کما لْگرفته‌وهر نوا لْه‌یی که حواله حوصله مر غـــا ن نغمه سنج چمن نکته پرداز ی مینماید ذخیـره‌ییست که ازخوا نْ احسا نْ آن‌سلطان ملك‌سخن برداشته ،ع، ((سخن اوست هر چه‌میگویم.))

مطر بی ازکسا ن دیگری که در تربیت‌عملی‌اوسهم گرفته اند نیز واضحا در تذکره خـــود جسته جسته تذکر میدهد .

در مورد اینکه کتاب فواید ضیاییه مولاناجامی نزدابومحمد خواجه کلان خواجه متخلص بـه

امینی گـدرانیده چنین مینگارد : ((...وقتیکه‌این‌کمینه درصفرسن به درس فوایدضیاییه بـــه مشار کت مخدو م زادهٔ عالمیا ن حضرت خواجه‌هاشم سلمه اله تعالی وابقاه و او صل الـــی غایه متمناه حاضر میشد گاهی به جهت‌تذ کاروتکرار سبق وتصحیح‌وتنقیح عبار ت به منزل شریف ایشا ن که در لب حوض‌بلبلك‌واقع‌است‌می‌آمد ...)) (ص الف ۳۰)

در بارهٔ ملابابا یوملی میا نکالی که خواسته‌علم موسیقی را نزدو ی بیا موزد میگوید :((این فقیر داروز ی چند درین باب تعلیم مینمود وبه‌سبب شفقت او کلیا ت ملاکو کبی که ازفنون مشکله این علم است گفت ونواخت ...)) (ص‌ب ۱۲۳)

در شرح حال نذری بدخشی مینویسد :((واین‌فقیر چند روزی پاره یی‌ازعلوم حـــــقیقیه و آلیه نزد او گذرانید)).

در اثر مطر بی ذکر همه آثاری که وی درنگارش تالیف خود از آنها استفاده برده ویادر نظر داشته یاد آوری شده‌است (٦)

مطربی به منا سبتها یی اشعار خودرا در چ‌تذکره کرده‌است ودر تما م کتاب سی مرتبه مطلع ،مقطع ،غزل ،قطعه ،قصیده،رباعی ،مخمس،ترکیب بند وغیره اوثبت گردیده که در آنهـا اشعار مصنو ع موشح مشجر ذو بحـــر ین،ذوقافیتین وامـثال آن بیشتر میباشد . مجمو ع ابیا ت به ۲٤۷ میرسد . جهت نمونه‌این‌غزل انتخاب گردید :

فلك زهر هلاهل تابه کی درسا غر م ریزد به‌جا ی اشك خونا ب دل از چشم ترم‌ریزد
دلم آن اژدر آتش فشان کوه‌اند وهســـت که گر آهی کشم دوزخ‌ز کا م اژدرم ریزد
چنان مستغرق مهر مهمی گشتم که‌در بسمل نه جای خون دمادم جوی مهر ازخنجرم‌ریزد
میان خاك راه و پیکر من فرق‌کی باشـد زبس کز گرد حرما نچرخ‌برفرق‌سرم‌ریزد

ز گفتارم عجب نبود که گردد مطربی زنده
چو اعجاز مسیحا ازدم جا نپرورم ریزد

همچنا نیکه راجع به‌خود مطربی ازتذ کره‌اوچیزی دستگبر ی نمیکند نسبت به‌والد ش‌نیـز معلو ماتی حاصل نمیگردد باآنکه دربسا مواردی‌وی از والد خود یاد آوری هم مینماید ولـــی درهیچ جااز اسم ،شهرت ،کنیه ،لقب،حرفت،معرفت ،علمیت وغیره اوذکر ی نداشته حتـــی اشاره‌یی هم درین موارد دراثرش وجودنداردبه‌همین ترتیب باتما م دقتی که‌درنگارش کتا ب خودبه‌خرج داده ودر بسیاری ازصفحات (بیشتراز چهل مرتبه) تاریخ‌سا ل ۱۰۱۳ ((حالا که‌سنه ثالث وعشر والفست)) راتذکر میدهد ازتاریخ‌آغاز وانجا م کتاب واینکه در ظرف چند سا ل

اثر راجع آور ی وتکمیل کرده‌است ذ کری‌نکرده است محض درحاشیه صـــ ب ۲۳٤ در احوا ل غنی تاشکند ی نوشته : ((حالا که‌سنه‌اربع وعشر الفست چنان مسمو ع شد که در ولایت برمسند ارشاد متمکن بوده وخلق‌را به‌راه‌راست دلالت می‌نموده ...))ازین جهت‌تاریـــخ یقینی تالیف یاکتابت را مشکل است تثبیـــت‌نمود منتهی آنچه میتوا ن اظهار کرد که‌مطربی درجمـع آوری این‌تذکرهٔ شعرا سالها ی‌متوا لی‌رنـج برده وروزها ر زیادی صر ف کرده است چه از اثر معلو م میشودکه در ۹۸۳ق‌درولا یت‌بلخ باجانی کابلی ملاقا ت کرده (ص الـــف ٦۳) در ۹۹٦ق در چار باغ بخارا باعبدی کابلی‌دیده است (ص ب۱۷۳) ودر ۹۹۸ق در بخارا بوده (ص الف ۳٦) وآخرین تاریخ در کتا ب۱۰۱٤ ق است گویا حداقل سی ساله یاد داشت های خود رابه شکل این اثر درآورده‌است .

درص ب۱۳راجع به‌اینکه درسال ۸۸۸ (ثمان‌وثمانین وثمانمائه) غزلی رااز غزنین به هرات واز آنجا به سمرقند برای جواب‌گردن‌فرستاده‌اند ومطر بی آن را جواب کرده (اصل غزل در تذکره نیامده) غالبا اشتبا هی در ثبت تاریـــخ‌رخ داده‌است اصل موضو ع چنین است که در ذکر جمیل عبدالملك بن عبداللطیف خان سمرقند ی مشهور به ابدا ل سلطا ن (مقتول۹۸۸ق) مطربی مینو یسد که به اشعار مصنو ع بیشتررغبت داشت تابه شعر مطبوع .(شعر مصنو ع و مطبوع از اصطلا حاتیست که مطربی آنها رابه‌کثرت در تذکرة الشعرای خـود به‌کار بـــرده است) درهمین بحث موضوع غزل مصنو ع‌غزنین‌رانیز ذکر کرده سنه فوق رایاد آور میشودبنا برین احتمال دارد که این‌تاریخ ۹۸۸ ق‌بـــوده‌باشد چنانکه در آینده دیده میشود که مطربی درین سنه هنوز تولد هم نگردیده بود . اگـرچنین قبول کرده شود که غزل ۸۸۸ ق ازغزنین فرستاده شده بود وتازما ن مطربی کسی به‌جواب گفتن آن‌موفق نگردیده ومـــطربی آن را دروقت خود جوا ب کرده‌است گرچه موضوعیست‌که دور از واقعیت می‌نما ید بازهم‌نمیشود چنین احتمالی رااز نظر به‌دور داشت .

مطربی درتذکرة الشعرا طور یکه از خودوآباواجداد خویش ذکری ندارد اثر خود رانیز بـه نام مشخص ومعینی مسمی نکرده اســـت و درسراسر اثراسمی که حاکی بر تسمیه واقعـــی اثر بوده باشد به نظر نمیرسد ولی تا لیـــف‌خود راگاهی تذکره ،مرتبه ،،سفینه،باری‌مجموعه وهم زمانی کتا ب ونسخه خوانده استوهم‌یکبارمجموعه وسفینه رایکجا به کار برده است .

ص الف ۷۱ : ((ودرین تذکره دو غزل ...نوشته شد)) ،ص الف ۷۳ : ((روزی به منزلم آمد واین غزلش رادرکتابم به‌یاد گار نوشت)) ،ص‌ب ۲۸۸:((....واین غزل رابرای تذکره نسخه‌گرفت)) ،ص ب۲٤٥:((که‌شرح فضایلش‌درین مجموعه در محلش مسبوط مبین میگردد))

ص الف ۲۲۰((: از گفتار اوبه یك غزل‌ورباعی‌ومطلعی مولف این‌سفینه راشیرازه می بندد ،)) ص‌الف ۲۲۱:((از گفتاراودو بیت و مطلعـــی‌درین‌تذکره نوشته شد)) ،ص ب ۲۲۹ : ((مولف این سفینه در مرثیه آن سرور سنینه بیتی چندحسب حال ... در رشته تقریردرآورد)) ،ص‌الف ۸۹:((هنوز جامع این مجموعه ...اوراق ایـن‌سفینه را شیرازه نبسته بود)) ص‌الف ۱۳۲:((و این نسخه متحمل ایراد آنهانمی نماید .))

از آنجا که راجع به این اثر در هیچ مأخـذومنبعی ذکری به نظر نرسیده واحوال مولـف هم دستیا ب نگردید بنابر ین طوریکه در فهرست آثار خطی انستیتو ت شرقشنا سی‌اکادمی علوم ازبکستان شوروی تذکرةالشعـرا نا میده‌شده ما هم آنرا به همین نام خوانده‌ایم .

مطربی باآنکه بیشتر از سلاطین عصـــرخویش رادیده باآنها انیس و جلیس بوده‌به‌دربار ایشا ن راه یافته است (یازده شهزاده وسلطان‌راملاقا ت کرده) زیاد تربا طبقه عوا م زمـــا ن خود سروکار داشته باآنها مصا حبت وملاطفت‌میکرده است . همچنان باعلما ء وعرفا ودا نش مندا ن نزدیك ودور مالو ف بوده باآنا ن‌مکاتبت‌ومراسلت میو زیده احوال و آثار شعرا یی‌راکه وی‌به خدمت شان نرسیده ازآنها به دست آورده‌ثبت تذکره خود میکرده است همچنین چشمدید ها، گفته ها وروایات دیگران رادر باره شعرایی‌که‌خود ازآن بی اطلاع‌بوده باذکر منشا در ج تذکره مینما ید . چنانکه بار هادر کتابش‌همچوارتباطها بیا ن گردیده است (ص الف ۲۸ ،ص ب۳۵ ،ص ب ٤٦ ص الف وب ۹۵ حاشیهٔ ص‌ب۲۲٦). نزدیکی وی باتودهٔ مرد م وعوا مموجب آن شده‌است که اورا بادسته زیادی ازشعرایی‌که شعر گویی وظیفه مسلکی وحر فه‌یی آنهـــا نبوده برحسب غریزهٔ فطری وطبع موزو ن به‌شعر سرایی برداخته اصلا شغل وپیشه دیگری داشته اند آشنا بسازد واشعار وآثار آنهارابه‌دست بیاورد .به‌همین اساس است که‌تذکـــره مطربی مارا به حرفه هاو پیشه هایی که اکثـرامروز متروکند واز بین رفته اند معرفی میسازد واین شغلهارا ازخطر فراموشی ونسیا ن همیشه‌گی نجات میدهد وی درتذکرهٔ خود بیشتـــر از پنجاه شاعر راکه به حرفه های مختلف مشغول‌بوده‌اند معرفی میکند . درینجا محض ازمشغولیت هایی که تقریبا ازبین رفته‌اند نا م برده‌میشود:شمشیر گر، زره ساز، پیکانگر،و صـــاف،زره گر،کلندگر، حنا تراش ،خیمه یی، بهله دوز ،سوزنگر ، ترکش دوز ،درزیگر ، طاقی‌دوز،دیگر ،جاجم دوز، معرکه گیر ، مقلد ، بخـــیه دوزسراج ،جامه‌باف ،نساج‌وغیره (از ذکر بزرگر و فراش ،رزگر وامثال آنکه به ده هاشغل دیگر میرسد صرف نظرشد).

مطربی طوربکه از آثارش دیده میشود مردپر کار وزحمتکش بوده نه‌تنها احوال و اشعار شعرا

راجمع آوری کرده‌است‌وبه مطالعه آثار دیگرا ن‌پرداخته بلکه هم گاهگاهی در نقل وکتا بت دو اوین وکلیات اشعار شعرانیزمصروف‌گردیده‌آنها رابار‌بار استنساخ نموده است . در مورد فیضی دکنی درص الف وب ۱۸۶ مینویسد :....((ودرفن اشعار بغایت ذوفنون بوده وازهمه‌صنایع شعری وبدایع فکر ی باخبر مینموده این فقیردیوان اشعار اورا تما م کتابت کرد بغایت‌اشعار جانفزاومعانی دلکشا مطالعه نمود واز صنا یع‌مشکله شعر ی قصیده بی نقطه در آنجاظاهر شده...)) درص پانزده تاریخ جهانگیری خودراجع به فیضی میگوید :((...من دیوان‌شیخ‌رادر بخارا کتابت کردم مقداربیست‌هزار بیت‌بود...))

در احوال میرزا ملك قمی نوشته‌است:((...ومن دیوا ن او را ازبرای افتخار الصدور ناصر-الدین خوا جه نوشتم قر یب به بیست هزاربیت ... (صـــــس ب ۲۲ تاریخ جها نگیر ی) در ص‌ب۱۶ تاریخ جهانگـــــیری مینگارد ((...الیوم در ماوراءالنهردیوان اشعار او شهـــرت تما م دارد ازامرا واکابرواشر ف کم کسی‌است‌که دیوا ن عرفی نداشته باشد این فقیر قریب‌به چهل دیوا ن ازبرای مرد م کتابت کرد . ولی‌محمد خان بیاضی داشت از هر شاعر ی یـــك بیت درآن بیاض نوشته بودکه شعر :

عشق رادر کف متاعی بود گفتم چیست‌گفت نیل بد نا می است برروی زلیخامیکشم

ویاد گار قورچی این بیت رابسیار میخواند :

دلت به من ده ودر وی کرشمه ریز وبه‌بین که از توچو ن دل مرد م کباب میـــگردد

ودر قصیده یی که از برای حکیم ابوالفتح‌گفته مرا در ضمن کتابت دیوا ن اواین بیـــت بسیار خوش آمدکه :

عرفی مشتاب‌این ره مدحست‌نه‌صحراست آهسته کـــه ره برد م تیغـــــت قد مرا

برای پژوهشگر کتب ادبی ومنابع و مآخـزاز همه اولتر و مهمتر بر خورد ونظرمولف‌است بااشعار وآثار وتراویده های ذهنی آنهاوایرادنظر انتقادی ودید علمی وی‌در زمینه ایجادیات فکر ی شعرا ومولفینی‌که با آثار آنها سروکارداشته است تا خلاقیت ونوآور ی ایشـــا ن را تشخیص داده نظر خودرا اظهار بدارد . باآنکه‌مطربی در تذکره خویش بیشتر پیرامو ن شعر مصنوع وانواع آن‌حرف زده وشعرایی را کـــه‌درین راه موفقیتی داشته اند ستوده و ازخبرت ووقوف خویش درین رشته سخن گفته است‌بازهم نظریاتی در روشهای ادبی شعرا واسلوبهای شعر ی جداگانه ابراز کرده که‌از لحاظ‌پیشرفت‌ادب وانکشا ف طرز های ادبی مختلف بی‌ارزش نبوده برای سیر شیوهٔ سخنپردازی وشیو ع ورشد مکتبهای شعر ی جداگانه اهمیت زیاد دارد.

تاجایی که مطالعه مآخذ در دوره های طولانی ادبیات دری بما خبر میدهد در تاریخ ادب فاسی دری سبکها ی خراسانی، عراقی ووقوع سرایی رامیشناسیم که از آنها درآثار ومآخذ قدیم وجدید تذکرا تی وجود دارد سبك هندی یکی از سبکهای عمده، پرغنا ومهم ادب دری به شمار میرود که پیرامو ن آن تاحا ل هم طوریکه شایسته این سبك عالی ادبی میباشد پژوهش وکاوشها ی دقیق و عمیق علمی صور ت نگر فته ومکتبها ی جداگانه تمییز وتشخیص نشده است ازین جهت کمترین اشاره ، یك کلمه ، یك فقره ویك جمله اظهار نظر مولفین هم درین موردخیلی باارزش بوده درروشن کرد ن سیر تکا مل ادب دری وانکشاف سبکهای شعری نهایت مهم و ارجمند میباشد. اصطلاحات تازه گویی، پیچیده سخن گفتن ،مغلق سرایی ، شعر ناز کداشتن مضمو ن بند ی به نزاکت سخن گویی ، خیال بندی ،طرز تازه ،اشعار مخیل داشتن وامثال اینها در مورد دسته یی از شعراکه طریق نوپذیرفته اند وسخن تازه به میان آورده راه همگانی رادنبال نکرده اند و به طرز جدید وابتکار ی اظهار مکنونات نموده اند در تذکره ها معمو ل ومتداول بوده است مخصوصا پس ازدولتشاه وامیرعلیشیر که شعر دری مطلقا از مجری کهنه خود به شاهراه دیگری افتیده است بیشتر شیوع پذیرفته تقریبا درهر تذکره استعما ل این اصطلاحا ت به نظر میخورد که در تذکره قاطعی هروی مجمع الشعرای وی این موضو ع در نظر بود وبحث کوتاهی درزمینه شد مطر بی نیز نظر خوردادرزمینه اشعار شعرا به شیوه خود ابرازکرده است که بعضی از آنها ارائه میگردد.

درباره اشکی سمر قند ی مینویسد :بیشتر اشعارش به طر ز عرا قی مطرز است (ص الف ٤٣). در مورد انیسی عراقی چنین اظهار نظر میکند:((شاعریست موزون واشعارش چون درمکنون فاما بعضی ابیا ت اوبه جهت کثرت مبالغه ازدایره اعتدال بیرون آمده (ص الف ٥٤)

راجع به حکیم رکنای کاشی میگوید : ((والعجب باوجود کثرت مبالغه درمعانی ، اشعارش ازدایره اعتدا ل بیرون نرفته)) (ص الف ۱۱۸)

عقیده اش در مورد اشعار میلی هروی بدین گونه است :اشعار او بسیار نزاکت دارد.(ص الف ۱۵۱)

در بارهٔ عهد ی قرا کولی نبشته :مضمو ن زاعجایب دلپذیر بسته وتشبیها تش در اشعا ر بغایت بینظیر افتاده .(ص ب ۱۷۹)

راجع به عرفی میگوید : واز جملهٔ مختصات اودر فن شاعر ی یکی آنست که تخلص خودرا در اکثر رباعیاتش آورده واین طر یقه را گم شاعری الزا م نموده (ص الف ۱۷۹)

در بارهٔ میراز فرهاد چنین نظر دارد : فرس‌فراست لطیفش در قوافی تنگ چون میـــدان وسیع تگ وپوی مینمود ...مضمون راعجا یب‌نیکو میبسته وبعضی ازفضلا او رادرین باب‌عدیل خواجه آصفی میدانند (ص‌ب۱۸۷).

ازرزمی به این ترتیب یاد میکند :((طبع‌دقیـق دارد واشعار راچنان به دقت میگوید که در درك معانی آن عقل راحیرا نی روی میدهدواکثر چنان است که ابیا ت اوبه‌یك خوانـد ن متعقل‌نمیشود)) (ص‌ب۲۰۳)

شعر شمسی اور تیبه گی‌را چنین نقدمینماید:در قصاید الفاظ عجیبه وغریبه ذکر میکند کـه معانی آن‌را غیر از خودش هیـچ کس نمیداند(ص‌ب ۲۱۱)

ولی آنچه برعلاوه اینها در تذکرهٔ مطر بی‌جلب‌توجه مینماید اینست که وی از مکتب جدید ی در ادب دری بحث میکند وآن را طور وطریق‌شعرای ماوراءالنهر میخوا ند که از سبك عراقی متمایز بوده است وهوا خواه متعصب این‌شیوه‌عبدالمومن خان قورچی خود را که طرفدار سبك عراق ی‌بوده وطور وطریق شعرای ماوراءالنهرراقبو ل نداشته محکوم کرده مجدوع ساخـــته است . مطربی درین مورد درشر ح احوا لمیرازفرهاد در ص ۱۸۸ چنین آورده : مشهوراست که قورچی‌خان عبدالمو من خان طور و طریـــق‌شعرای ماوراءالنهر راقبول نداشته وطرز عراق رامعتقد بوده ،به جهت جریمه خان مذکور امـرنموده اند تابینی اورا بریده مجدوع‌ساخته‌اند. درین معنی میرزا فرهاد این رباعی راعجب‌نیکوگفته .

کور قورچی نکته دان و خود بینی او — تزییف اکابر و سخـن چینـــی او
هر بوی که برده بود از طـــرز عراق — دورا ن همه را کشید ازبینـــی او

به مشکل میشود اظهار کرد که اثر مطر بی‌از تعریفهای معمو لی وتو صیفهای عـــا دی تذکره نگاری در مورد شعرا بری بوده‌ارزیابی‌وی درین باره کاملا عاری از هرگو نه‌اضا فه گوییها ی مروج بوده باشد .در سراسر تذکره‌مطربی تراکیب وفقرا ت توصیفی زیادی ازقبیل: جامع مجموعه فضل وکما ل ،نظر یف طبع‌وپاکیزه‌ادا ،شاعر خوشگو وگفتار نیکو ، طبع دلجو و سخنان نیکو داشت ، مرد فاضل ودر فن‌شاعری‌کامل، صاحب طبع دقیق ،طبع خوب وخیـــالات مرغوب، گفتارش خالی از لطا فتی نیست ،اشعاربغایت نیکو میگفته وامثال آن‌به تکرار دیـــده میشود . باز هم نمیتوان گفت که مطربی دیدعلمی خود را درمورد شیوه شعری شعرا پنهان داشته نظر خودرا ابراز نکرده‌باشد.

گذشته ازین از فقرات ومثالها ی متذکـــره‌در فوق معلوم میگردد که در ماوراءالنهر ومحیط های جداگانه دری زبا ن نه‌تنها سبکهای معیـن‌شعر ی شناخته شده وجود داشته است بلکه

سبك دیگری هم موجود بوده که طرفـــداران‌متعدد وپیروا ن جدی وی درنشر واشا عه آن میپرداخته‌اند . انکشا ف این شیوه ادبی که‌ازطرز عرا قی‌متمایز است وروبه ترقی بـــوده و طوریکه ازفقرات فوق احساس میشود مشخصات‌آن در دقت ودرك معانی ، پیچیده‌گی واغلاق ،به کاربرد ن الفاظ عجیب وغریب وامثال آن‌دانسته‌شده است که برای محیط ادبی‌ماوراءالنهرآنوقت بیگانه جلوه مینمود .

ازینجا چنین میشود نتیجه گیر ی کرد :

۱ ــ طرز معمو لعراق در محیطها فارسی زبان‌ایران برای شعرای ماوراءالنهرزمان مولف‌تذکره پسندیده نبوده کسانی که‌به آن روش شعـــرمیسر ایبدند ویاابراز اراد ت وعلاقه به آن‌می نمودند نه‌تنها ازوی استقبال نمیشد بلکه هـم‌احتما ل میرفت که مانند قورچی به بدبختیی‌نیز مبتلا گردد وگوش وبینی خودرا از دست‌بدهد .

۲ــ باآنکه سنگ بنای تهدا ب سبك هند یدرسر زمین هندوستان به واسطه شعرا ی‌پیشقدم این شیوه به صورت اساسی گذاشته شده رواج‌کامل یافته بود وآثار شعرا ی زیادی هـــم در زمینه موجود بود چنانکه خود مطربی دواویـــن‌شعرا ی سر برآورده این سبك رابرا یعـــلاقه مندان رونویس میکرده باآنهم در ماوراءالنهردرزمان مولف‌چندا ن پذیرش نداشته شیو ع‌کامل نیافته بود در حالیکه ماروالنهر بعدیرامیتوان‌یکی‌از پرورشگاههای عمدهٔ مراحل ثانوی طرز هندی به‌شمار آورد .

۳ ــ مولف مارا به کاوش وجستجو ی شیوه‌ادبی دیگر یوامیدارد که آن را طور وطریـــق شعرای ماوراءالنهر میخواند. یعنی‌درماوراءالنهرآنوقت طرز ادبی خاص دیگری که‌غیر از رو ش وشیوه هند بوده وجود داشته است .

٤ ــ احتما ل نمیرود که نظر مولف از ابرازهمچو عقیده روش وقوع سرایی بوده باشد .

برخلاف سایر تذکره نگاران که صریحا روش‌ادبی دسته یی از شعرای راوقوع سرایی‌دانسته اندواز آن ذکر کرده‌اند مطربی اصلا در سراسراثر خود حتی ازین اصطلاح‌نام هم نبرده است و راجع‌به یکی از سربر آورده های شیوه وقوع‌سرایی میلی هروی محض نگاشته که :((اشعار او بسیار نزاکت دارد)) چنین قضاو تی‌در موردشیوه وقو ع سرایی در تذکره مطربی دیده‌نمی شود .

۵ ــ برای پژوهشگر و محقق خیلی مشکـل‌ونهایت دشوار خواهد بود که از محتویات‌منظوم اثر مطربی که‌از اشعار شعرا با ارائه یك‌رباعی‌ویاعمدتا غزلی اکتفا ورزیده است به تحلیـل وتدقیق مکتب جدیدی در ماوراءالنهر پر داخته‌به‌آن پی برده شود .

٦ ـ برای تدقیق شیوه ماوراءالنهر لازم‌است‌آثار ودواوین شعرای زیاد ساحه دریـــن دوره بررسی گردد وامتیازا ت عمده و مشخصـــا ت‌بارز شعری آنها دسته بندی‌وتحلیل‌گردیده‌قواعد اصلی ادبی این مکتب شعری شناخته وتثبیـت‌شود تاپس ازآن بتوان درباره‌چنین‌طرزوطریقه‌یی سخن گفت:

اثر مطربی که عمدتا برای جمع آوری احوال‌وآثار شعرا ی سمرقند تخصیص داده شـــده است شامل زیستنامهٔ یکعده شعرایی هم است‌که‌از محیطهای افغانستا ن ،هند ،ایران وسایر نقاط ماوراءالنهر بوده‌اند که مجموعا انتساب‌شعرابه بیشتر از شصت محل میرسد(۷). تعدادکلی شعرا ی این اثر بالغ بر ۳۳۲ نفر میشود .دسته‌بزرگی ازین شعر اپیوسته هوای رفتن به هند رادر سر داشته ومیتوا ن گفت در حدود ربع‌آنهااز محیطهای جداگانه‌ماوراءالنهر ازراه افغانستان به هند سفر کرده بعضا هم درآنجا متو طـــن‌گردیده وگرو هی دوباره به طر ف وطن بازگشته اند. سیر همگانی وتو جه عام علماء فضـــلاوشعرا به‌طرف هند درین دوره بدواً به نسبت اینســـت که سلاطین مغلیه وامرای شان که‌خـــود نیـــز اکثر صا حـب قر یحه و ذو ق شعر ی بوده اند در تشویق ،ترغیب و پرورش‌شعرا ،علما وهنر مندا ن میکوشیدند ، بعـــدا شعرایی که محیط خودرا برای ارائه واقعـــی‌استعداد فطری‌خود تنگ‌میدیدند و میخواستندآن را در محیط بیگانه امتحان کنند به طرف هنـدمیشتافتند . برعلاوه منازعا ت پیهم شیبانیـها وصفویها موجب ناآرامی محیط گردیده مانـــع‌پرورش وانکشا ف واقعی علم و معرفت‌میشدچه مسلم است که توسعه وانتشار علم ومعر فت،هنر وادبیات بیشتر درسایه صلح‌و امـــنیت صورت میگیرد وآرامش وامنیتی که درآن‌وقـت‌درهند حکمفر مابود موجب میشد که بیشـــتر اهل فضل وهنر بدان سوی سرازیر شوند .

نباید فراموش کرد که دسته‌یی از اهـــل‌علم افغانستان ،ایران وهند نیز درشهر هـــای ماوراءالنهر چون بخارا وسمر قند در زمانه های‌مختلف پرورش ونشوونمایافته‌اند به همـــین اساس طالبان علم ماوراءالنهر در شهر های جداگانه افغانستان مثل کابل ،بلخ،هرات ،غزنین وقند هار وغیره‌برای فراگرفتن علوم مسافرتهای‌نموده‌اند که مطربی ازتذکار این همه رفت وآمد ها کوتاهی نکرده جسته جسته یاد آوری‌مینماید.این‌موضو ع به خوبی روابط ادبی،علمی‌وفرهنگی ممالك همجوار را درعصر مولف ارائه میکند .

بیشتر از شعرا یی که‌امید رفتن‌به‌هندرادا‌شته‌اند در اشعار خود صریحا این آرزو رابیان‌نموده اند. مطربی اشعار کشفی سمر قندی‌را در ص‌الف ۱۳۰ وخرمی سمر قندی رادر ص‌ب۲۲۳درین

زمینه درج گرده‌است . آقای ذبیح‌الله صفادرجلدپنجم ((تاریخ‌ادبیا ت درایران)) (ص ۴۸۷ – ۴۹۱) اشعار بیشتر از پانزده شاعر را درینباره‌ذکر نموده‌اند .

باتما م مزایایی که این اثر دارد وبا همه‌کوششهایی که مولف آن‌در تهیه کتاب به‌خر چ داده استدرین تالیف اشتباهاتی رخ‌داده کـــه‌تذکار آنها ناگزیر است . گاهی این اشتباهات درموضوعا تی به میان آمده که‌موجب تعجـــب‌خواننده میشود که چطور مطربی باتمام فهم و دانش وآموخته ها واندوخته های عملی در رشته‌های مختلف به این نادرستیها برخورده‌است .

ص الف ۷ : ((حکایت ،شیخ مصلح‌الدیـــن‌سعد ی شیراز ی قدس سره در کتاب خارستان میفر مایند که شنید م آخور سالار غازان خا ن‌توبره کاهی از دهقانی به‌ستم ستاند پادشـــاه بفرمود تاکاه فراوا ن جمع کردند آخور سالا ررادر آن نهان ساخته آتش در زدند وبسوختند)).

نخست اینکه سعدی کتابی موسوم به‌خـــارستان ندارد .به‌نام خارستا ن چند کس تالیفاتی دارند از جمله میرزا قاسم ادیب کرمانی ،علی‌اکبر فراهانی ، مجد الدین خوافی،قانعی‌قزوینی (خارستان خیال) ،سلیمان خان لله برگشا طـی(خارستان سلیمان) .

دوم اینکه اگر مراد مولف کتـــاب گلستا ن‌سعد ی بوده باشد این حکایت از آنجا نیست بلکه شبیه وبه تاسی از حکا یت انو شیروان‌ونمک خواستن اودر شکار گاه‌نگا شته شده‌است.

سوم این عبار ت به قلم استادی چو ن‌سعدی‌مانانیست .

ص الف ۱۶۵: ((وشیخ مصلح‌الدین سعد ی‌شیرازی علیه الرحمه دریکی از مصنفات خودهم درمعنی حکایتی آورده‌اند که امیر المو منـــین‌علی کرم‌الله وجهه روزی بر لفظ مبار ك خود راندند که عجب دارم اززنان ومکرایشا ن....))مراد حکایت زن مکار وبیوفا میباشد . ایـــن حکایت نیز ازگلستان نبوده آنقدر عبار ت‌سخیف‌وبیسو یه دارد که به هیچ صور ت آن‌رانمیشود به استاد بزرگی چون سعدی منسوب کرد .

مطربی در چند جای اثر خود کتابی رابه‌نـام((بهاریات)) به‌جامی نسبت میدهد (ص الـف ۱۰۴) : ((حضرت حقایق پناهی خجسته فرجامی‌قدس سره درکتاب ((بهاریات)) آورده اند . ص الف ۱۴۹ عین عبارت رادر مورددیگری‌مکررادرج‌میکند واضح است که جامی اثربه‌نام((بهاریات)) ندارد ممکن‌است مراد مولف ((بهارستان)) بوده‌باشد .

ص‌الف ۱۷۴ این مطلع امیرشا هی سبزواری(ص۴دیوان شاهی طبع‌استانبول) را به نـا م آصفی قید کرده‌است .

ابرآمد و بگریست براطرا ف چمنها شد شسته به شبنم رخ گلها وسمنهـــا

در (ص الف ۱۲۳) تهرا ن را از مضا فا ت اصفهان درج کرده است .

از نظر منطقو ی وسا حه جغرا فیا یی تهرا ن از مضافا ت اصفهان شمرده نمیشود . احتمال دارد نظر مطربی از لحاظ اداری بوده باشد که در آن موقع اصفهان پایتخت سلاطین صفو ی بود .

در نبشته های تذکره مطربی قضاو تها خیلی عادلانه و بیطر فانه میباشد .

مولف کوشیده است تاحد ممکن حق به جایش قرار گیرد و بیمورد کسی را زیاده از اندازه توصیف نکند ویا بلاموجب آزرده نسازد موضو ع لطفی شاعر که در قافیه وروی برو خورده گرفته است التباسی است که مطربی در کلمه سیماب وسحاب آن بر خورده وبحث آن در پیش است . وی در مورد شخص خود نیز خیلی منصفانه قضاو ت نموده خاضعانه وپراز حلم حرف میزند .

در موقعی که کل باباکوکلتاش متخلص به مجبی برای جواب گفتن یك مطلع خود هـزار تنگه صله تعیین کرد و مطربی ازعهده بر آمده نتوانست مینویسد :

روزی این کمینه در سمرقند به ملازمتش رسیدم فرمود که مطلعی گفته ام هر که آنرا پنج بیت میسازد هزار تنگه به صله مقرر است وآن اینست.

مطلع

شب هجران رسید وجام غم فرسود من کاهد به حمداله شب هجران گذشت وروزهم خواهد

چون ملاحظه یی نمود م عرصه میدان سخن را در جستجوی قوافیش تنگ وسمند دوند فکرت را در تگ وپوی معانیش لنگ دیدم عذرش گفتم ...(ص الف وب ۱۳۶) به همین وتیره درشر ح احوال مقیمی ازاینکه هنوز ازعلم عروض در آن موقع بهره یی نداشته از عجز خودبه صراحت یادمیکند.

برعلاوه درسرتاسر کتا ب شکسته نفسی وتواضع مولف احساس میگردد ودر همه موارد خود را این فقیر یا فقیر مینامد .

مطربی بعد هاتو جه بیشتر به علم عرو ض وقافیه معطوف داشته درین رشته از سربرآورده گان شده است .همچنین توجه وی به اشعارمصنوع ازحد زیاده بوده درآن دستر س کافی حاصل کرده است . درمورد شاگرد خود فر شی سمرقندی نوشته : وخود را در بن فن تلمیذ این فقیر مـی شمارد وبیشتری ازصنایع مشکله شـــعر ی وبدایع معضله فکر ی راچون مطیر ومشجرومدور ومعقد ومضلع ومربع ومتصله ومنفصله ومنشاری وسری واقطار وخفیا اظهار مضمر وغیر اینهارا گفته به فقیر گذرانید والحق همه این صنایـع رابرو جه احسن برگرسی نشاند ...

(ص۱۸۸) از اشعار مصنوع خود نیز باربار یاد آوری کرده گاهگاهـی نمونه مید هـــد .

همچنین نمونه های جدولی وتصویر ی اشعا رمصنوع ، مشجر ،موشح ،مطیر، ذوبحر ین مستزاد موشح ،مصنوع ،رد العجز علی الصدر،اظهار مضمر ،منشاری و امثال آنرا با صور اقا لیم درتذکرهٔ خود ترسیم ونقشه کشی نموده.(صالف ۲٤،الف ۱۱۱،ب ۱۱۲،ب۱۵۵، الف ۱۵۷، الف وب ۱۵۹، الف ۱٦۰،ب ۱۹۱).

مطربی در آغاز کتاب خود راجع به اینکه بحوروز حافات غزلها ،قصاید وغیره‌اشعارتذکره راتعیین کرده درحواشی کتا ب درج مینمایدچنین مینگارد :

واز مختصات راقم این حروف که‌پرتوالتفات‌هیچ مصنفی در این فن برآن نتافته آنست که‌هر جا غزلی یا قصیده یی یاامثال‌آن ایراد نموده‌بحور آن رابا ارکان موازین عروضی به رسم منه ؟ برحاشیه کتا ب‌درهمان محل‌مرقوم‌گردانیده‌مامول از کرم کافه مصنفان زمان وعامه مولفان دوران آنست که‌نظم

هر چند که‌این نسخه به‌وجه حسن است-بس نیست همین عیب که تالیف منسوت فتوروقصورش رابذل لطف مستور داشته به‌عین‌عنایت منظور گردانیده‌به‌قلم کرم مشکین رقم خلعت ترصیح تصحیح پوشانند ...))

متاسفانه این کار مفید به جز از صفحا ت‌محدود (الف ۹،الف ۱٤،الف وب ۱۵ الف ۱٦،ب ۳۵ ،ب ۵۲، الف ۵۳،ب۵٤ ،ب۸۲) درسایر موارد عملی نگردیده است. احتما ل دارد در نسخه دیگر ی انجام یافته باشد .

در مقاله‌یی که ازروی یاد داشتهای ارتجالی‌سال قبل به زبان روسی تحت عنوان ((تذکره مطربی منبعی برای شعرای دری زبان)) نوشته‌بودم واکنون به‌طبع رسیده است اشتبا هی رخ داده به ان‌معنی که مولف اثر خودرا به اساس‌حروف تهجی ابجد طوریکه در مقد مه آمده است ترتیب کرده نگارنده آن را حروف تهجی قبول‌کرده تذکر داده که در نظم الفبا یی اثر در هم وبرهمی رونما هست . حال که این مضمو ن ازروی کلیت اثر تهیه شده‌است نه ا زروی یاد داشتهای بیست دوسا ل قبل که بیشتر آن‌فرسوده شده کمترقابل استفاده میباشد اماکنون بررسی گسترده تری صور ت گرفته لازم دانسته‌شد به این وسیله به قارئین گرامی‌که‌ازمضمون روسی استفاده میفر مایند افهام گردد که‌صفحات متن اثر درهم وبر هم نبوده نظم‌اندراج زیستنامه شعرا به ترتیب ابجد صور ت‌گرفته است . البته کاستیها وکمبودیهای کتاب که اورا قی ازآن اسقاط گردیده موضو ع‌جداگانه‌میباشد .پس از اوراق ٤،٤٦،۱۷۰،۱۹۱،۱۹٦ افتاده گیها یی دیده میشود. چون نسخه‌یگانه ومنحصر بفرد میباشد فعلا تعیین مقدار اوراق کمبود به صور ت یقینی دشواراست .

از اصلاحات ایزادات ،قلم زدگیها،اضافات،ثبت بعد ی زنده گینامه های عده یی ازشعرا درحواشی که گویا از متن مانده اند حدس زده‌شده میتواند که این نسخه بایدچرکنویس‌مولف بوده باشد . برعلاوه کاغذ،جدو ل کشی ،مرکب‌ولوحه نیمه فرسوده آن نیز دلالـــت به‌تقار ن عصر وزمان مولّف مینماید که اگر هم دربه خط‌مولف بودنش تردیدی موجود باشد درین کـــه نسخه در زما ن وبه روزگار زنده گی‌مو لـف‌تهیه شده‌است حرفی درمیان نیست .

درحواشی زیاد صفحات کتاب اشعار شعرای‌مختلف که‌به واسطه اشخاص جداگا نه صورت گرفته ثبت گردیده‌است . همچنین زیستنا مه‌بعضی کسان ویاد داشتهایی هم در آنهانگاشته شده که دست به دست شدن‌اثر رادرمحیط های‌مختلف ومالکیتهای جداگانه ارائه میکند.پژوهش وبررسی نگاشته ها در حواشی وصفحات‌اضافی‌آغـاز وانجام کتاب بر علاوه اینکه سر گذشت اثر وچگونه‌گی استفاده ازآن را ارائه میکند وتاریخ دست به دست شد ن آن‌را نشا ن‌میدهد که‌در دورانها وزمانه های مختلف در قیدملکیت‌چه اشخاصی قرار داشته در کدا م محیط‌اطرف استفاده بوده است حاکی ازین میباشد که اثـرچقدر طر ف توجه بوده به چـــه پیمانه‌از وی استفاده به‌عمل آمده‌است اکثر این نبشته هـامحتو ی یك مقدار معلو مات جدید ، تبصره‌ها، ابراز نظر ها،نقد وسره کردنها، انتقادا ت ،توضیحات بر مسایل پیچیده ومغلق ،تشریـــح کلما ت وفقرا ت دور از فهم، مهرهای کتابخانه‌ها، یاد داشتها ی شخصی ،صورتحسابهـــا ی دادوگرفت ومعاملات وغیره نیزبوده بعضی شعرای‌ناشناخته وآثار آنهارابه مامعرفی میکند و یـا اشعار شعرایی از آنها دستیاب کـرده میشودکه نمونه آثار شان کم پیدا ویا اصلا ناپیـدا ست. گذشته ازینها تاریخ تولد ووفا ت اشخاص‌سنه واقعا ت بزرگ ،بیان حوادث گوارا یاناگوار بنای ساختمانها (پل ،حوض حمام ،منزل،مدرسه‌راه جوی ،کاریز، ارهت ،مسجد ،خانقاه) وغیره وغیره‌وغیره نیز درج میباشد. که این همه اکثردرحل دشوایهای ادبی مفید بوده ممد کارمحقق میگردد وبرای روشن کردن وقایع وحوادث‌تاریخی‌خیلی به درد می خورد. تحشیه برکتاب‌وشر ح کلی اثر که آنهم اکثر در حواشی صورت‌مـی‌پذیرد به این موضوع ارتباطی ندارد.

ازیاد داشتهایی که در حواشی واورا قاضافی پیش ازمتن وبعد ازآن در تذکره شعرا ی‌مطربی انجام یافته‌است چنین برمی آید که‌اثردر دست‌خواجه پادشاه نقشبندی بنده کمترین خوا جـه لقانامراد بخاری، کمینه الحاج نعمت‌الله محترم(صاحب تذکره محترم وردایف الاشعار میراحمد

ظهر (سفرهای زیاد کرده مدتها در بخـــارا و تاشکند بوده ،آثار زیاد دارد از جمله ، جامع الذرات ،سبیل الرشاد،مناقب الطاهـری ین ،سلسلةالاولیا ، کنزالسا لکین و دهها اثر صو فیانه دیگر، دیوا ن مخمس در حمد ونعمت ،دیوان غزلیات ،مثنوی شش جلدی وغیره) صدر ضیاء محمد شریف قاضی القضا ت وصا حب تذکره های زیاد منظوم ،صفر محمد بدخشا نی محزون تخلص وشخصی که خود راچند بار فقیرخوانده است وکسی که احوال واشعار ملامحمد رحیم کولابی رابه خواهش وی درحاشیه‌درج‌کرده‌بوده است. این کتاب در بخارا به دست محمد شریف صدر ضیاء وحاجی نعمت الله محتر م‌وخواجه لقا ی بخار ی در قریه کجگرد ن‌بدخشان به اختیار نگارنده احوا ل ملارحیم کولابی‌دریکی‌ازشهر های ماوراالنهر درتصر ف میراحمد اظهر (وی برعلاوه شهر های زیاد دیگر به بخارا وتاشکند نیز مسافرت وبود وباش کرده‌است) و همچنین دریکی ازشهر هانزد خواجه پادشـــاه نقشبندی ودر شهر آقسو به دست صفر محمد محزون بدخشی بوده تااینکه بالاخره به‌تاشکندانتقال یافته به‌کتابخانه انستیتو ت شرقشناسی محفوظ مانده‌است . اینك بعضی ازیاد داشتهاواشعار حواشی جهت نمونه واستفاده درج‌میگردد:

ص الف ۳ : تصنیف این درعهد باقی‌محمدخان،مصنف نثاری نام در سنه ۱۰۱۳ ،اکبرپادشاه عصر بوده است . این یادداشت خواننده رابـه‌نکات ذیل رهنمون میسازد ،طو ریکه میدانیـم مصنف اثرنگاری نیست بلکه مطربی میباشد .

سال ۱۰۱۳ ق بارها دراثر یاد آوری گردیده‌است ونثاری درین سال بر حـیات نـبود . مطربی اثر خودرابرای ولی محمد خان اشترخانی‌نگاشته چنانکه درص ٦واضحا این مـوضو ع رابیان کرده‌وی را ابوالغازی ولی محمدبهادرخان‌میخواند .

چون مطربی اثر خود رادرضمن سالهـــای‌طولانی جمع آوری‌وتحریر کرده است لذا آسان نخواهدبود به یقین تعیین کرده شود که درزمان‌چه کسی آن‌رانوشته‌ولی اکما ل آن مسلما در زمان ولی محمد خان صور ت گرفته‌است چه‌کتاب‌ویا اثر نامکمل رانمیتوا ن به‌اسم کسی نامیدویا اهدا کرد. ولی محمدخان‌درسال ۱۰۱۷ هجری‌به‌قتل رسیده‌است . ازینجامیتوا ن چنین‌استنباط کردکه چون اثر درزمان حیا ت به‌نام‌ولی محمدخان منسوب گردیده‌دربین سالهـــای ۱۰۱۳ ـ ۱۰۱۷ ق‌تکمیل شده‌است .

حاشیه ص الف ۷،دوبیت مولاناحسن سلیمی

تاکی این فعل سگی‌انسان شوای‌همتای‌دون تاکـی آزار مسلمان ای مسلمان شـــرم دار

متلف مال مسلمانان ونام اکفی الکفـــا ت دزد اموا ل شهانی و لقب امن الـدیـــار

در حاشیه همین ص رباعی معمی در باره قلم‌ودو فرد دیگرح‌الف ۲۲تاریخ‌فوت وعمر حجه‌ـ الاسلام امام محمد غزالی

نصیب حجه الاسلام ازین سرای سپنـــج حیواه پنجه وچار وممات پانصدوپنـــج

ح‌الف ۱۴۳احوا ل ملا محمد حکیم کولابی‌ودوبیت نمونه شعر اوکه توسط شخصی مطا ییه‌وار در قریه کجـــگردن بدخشان درســال ۱۲۴۲ق(در اصل سنه ۲۴۲۱) درج شده‌است .

ح‌الف ۵۲ قطعه سه بیتی رابه اسمی سیدجلال‌قید کرده‌اند .

چار چیز است که درسنگ اگر جمع شوند ح‌الف ۶۹ دوبیت بساطی ،ح‌الف ۹۲ بدیهه قاسم ارسلان وحسن خواجه نثاری در مـــوردقمار ی که قاسم ارسلان باعبدالعلی موش باخته وهمه زرها رااز دست داه چنین گفته .

باعلی موش من دیشب قمار انداختم

خواجه فرمودند

بدقماری بین که زر های من مدهوش برد

باز قاسم فرمود

ارســلان چون موش عمر ی تنگه هاراجمـع کـرد .

خواجه فرمود

زد فلك نقشی وآخر تنگه هاراموش‌برد

ح‌ب۹۰، دوبیت ازسلسله الزهب ،ح الف۹۴دوبیت درمورد خط تراشید ن ح‌ب۹۶دو بیـت طالب آملی ح‌الف۱۰۴ سه بیت درین ردیـــف‌وقـافیه

ای که گفتی میکند درما ن دردعشق‌مرگ مرگ هم در مانده شد از دردبیدرمان ما

ح‌ب۱۰۶ محمد شریف صدر ضیاء به خـــط‌خودش این‌عبارت رانوشته : ((ازین‌حکایـــت هرقدر خست کوتوا ل معلوم میشود دنائت‌شاعرزیادتر مستفاد میگردد .((اصل داستان چـنین است که فصیحی شاعر قصیده یی در مـــدح‌کوتوالی سروده انتظار صله داشته است ولی کوتوا ل خسیس الطبع چیزی نپرداخته ،شاعربارها نزد کوتوال رفته مگر از کیسه بخـــل وی خیری به حصول نپیوسته است .

ح‌ب ۱۱۱ شش بیت ازقصیده حمدیه عطار، رباعیی که‌شیخ‌دروقت شهادت‌گفته ویك‌رباعی‌دیگر او ۱۱۱ ح‌ب۱۱۲ رباعی دیگر عطار، ح‌الف۱۲۲رباعی‌روحانی ،رباعی سرا ج‌الدین ورباعی خوا جـه سلمـــان

ح‌ب ۱۲۱ مکاتبه خواجه پادشاه‌نقشبندی:

من میکنم وفا وتو دشـــنا م میدهـــی از لعـل جانفزا ی تو این‌هم غنیمت‌است.

غالبا این بیت رابه پیروی ازین مطلع ساخته‌است :

ساقی بیار باده که عالم غنیمت اســـت عالم غنیمت اسـت نکود م غنیمت اســـت

ج الف ۱۲۶راقم پادشاه .

ای پادشاه خوبا ن فرما که مصلحت چیست آیا به خدمت تو باشیم یانباشیـــــــم

ح‌الف ٦۲ پادشاه

آرزوی چشم بیمار ش مرا بیمارساخـــت بادل رنجور من آن شربت دیدار ساخـــت

می نماید ماه خود راگه هلال وگاه بـــدر همچو روی اونشد گر حیله هابسیارساخت

ح‌ب ۱۲۳رباعی : دیروز چنان وصال جـــان‌افروزی

ح‌ب۱٤٦ خوا جه لقا نامراد بخـــــاری خا ل هر چند که برگوشه چشم تونکوست

میرم ازرشك چرا گوشه چشم توبدوست ح‌الف ۱۳۱،توضیح حاجی نعمت الله محترم

نسبت به اینکه مطربی درمقطع شعر لطفی کلمه‌سحاب راسیما ب‌خوانده ،مقطـع

اشك‌دماد م ازمژه این همه چیست لطیفیا چشم تو میبرد مگر خاصیت سحا ب را

محتر م درحاشیه نوشته : مستور مباد که‌مولف رحمته الله عامی بودن لطفی رادراشعار به لطفی درمقطع حواله کرده درآنجا در کلـــمه‌سیماب به‌جبت حرف روی نوشته والله اعلـم که آن کلمه سحاب است نه سیما ب چنانچه‌اشك‌دماد م اقتضای آن‌دارد در آن صور ت مقطـع مقطوع السقم خواهدشد :

ح‌ب ۱٤۳ یك رباعی ،معمی دریك بیت به اسم‌حسام ،ح ب ۱٤٤، ٤بیت امیر خسرو ح‌الف٤۸ یك رباعی درح‌الف ۱٦۳،این یاد داشت خیلـی‌جالب درج‌است:

ندایی استاد عبدالمومن خان بود که در رساله‌روضه امیرالمو منین به بلخ تالیف‌کرده اشـــ اظهار کرده مثنوی حجه الانظارش به خط میرعلی‌فتح آبادی درنهایت زینت نزد فقیر هست در مثنوی فصاحتش بیحد وغایت است .

ح الف ۲۱۰به عین خط این یاد داشت‌موجوداست: ((جاده السالکین در مناقب والمد ازجناب ایشان به‌خط زما ن شا ن نزد فقیرهست .

ازین یاد داشت به‌نکته هایی پی برده میشودکه‌شاید باپژوهش در چند ین منبع‌هم به‌دست

نیاید ویاحتی درهیچ‌ماخـذی درج نشده باشد.مثلا اینکه ندایی استاد عبدالمو من خا نبوده، رساله ندایی درباره روضه امیرالمو منین ،زندگی وبود وباش ندایی دربلخ، مثنوی حجةالانظار او وخطا ط برجسته یی که به‌نا م میرعلی فتـح‌آبادی وجود داشته است در صور تی‌که ایـن میرعلی غیر ازمیرعلی‌هروی معرو ف‌بوده‌باشد.

درین یاد داشتها چند نکته دیگر نیز قابل‌ملاحظه است .تزکرداده شده‌است که مطربی‌در تمام اثرخود را این فقیر یافقیر خوانده‌است.درین یاد داشتها کاتب نیز خویشتن رافقیـر مینامد .برعلاوه از رساله روضه امیر المو منین‌مثنوی حجةالانظار وجادةالسا لکین که مطربی‌از آنهااستفاده برده دریادداشتها یاد آوری شده‌که‌در تملك کاتب بوده‌است ،گویا چنین حد ســی زده شده میتواند واستنتاج کرده میشود که‌مولف‌اثر ونگارنده یاد داشتها یك شخص بوده‌اندبنا برین میتوا ن اظهار نمود که اگر هم تذکره ـالشعرابه خط مطربی نباشد مسلما در دست‌وی بوده ازنظر وی گزشته‌است واینکه یاد داشتهابه‌خط مطربی نوشته شده‌است شك‌وتردیدی‌باقی نمیماند چه تاحال راجع به‌این آثار جز درائـرمطربی ویاد داشتهای اوجای دیگری سراغـی ازآنها نشده‌است .

ح الف ١٦٤ رباعی بندار رازی به زبان‌دیلمی‌ازتذکره دولتشاه ،ح الف۱۷۳رباعی خوا جــه مجدالدین در ماتم شمس نامی ویك فرد،ح‌ب۱۷۳رباعی میرمحمد مومن استرا بادی ،ح‌ب۱۷٦ پنج بیت ازغزل اظهر که مطلعش اینست به‌خـــطخـودش:

در کـلام گوشه چشم توفم نامحرم اســت وزاشارا ت نهانت چشم هم نامحرم‌است

ح‌الف ۲۱۲پنج بیت غزل اظهر به خطخودش، مطلع‌غزل :

دل از شوق جمالت در تن پروانه‌میرقصد چودربزم حریفا ن مست می‌پیمانه‌میرقصد

ح‌ب ۲۱۳یك بیت اظهر ،ح‌الف ۱۹۲ یك فردخواجه سلما ن ویك‌فرد خاقانی ح‌ب۱۹۱رباعی عسجدی ح‌ب ۱۹۸ دور باعی احمد ،ح‌الف ۲۰٦سه بیت از احد الدین، نعمت‌الله محتر م و لمحرره که یکی به استقبال دیگری سروده‌اند،ح‌الف ۲۰۳ـ۲۰٤ ذکر حیکم ناصر خسرو بـه خطنگارندهٔ احوا ل ملارحیم گولابی،ح‌ب ۱۰٤رباعی‌شیخ محی الدین به‌زبا ن عربی ،ح‌الف ۲۰۵ دو فرد درمورد ودا ع ،ح‌الف ۲۲۰ دورباعی احمدح‌ب ۲۲٦رباعی نعمت‌الله محتر م که در۱۳۳٤ق آن‌را نوشته یعنی چهار سا ل قبل ازوفا تخوداین اثر را در دست داشته .

ح‌الف ۲۳۷ پنج بیت ازغزل لاغری که بیت‌اولش اینست :

خـواست به انگشـــت اشارت رقیـــب چو ب ستم رابه سر ما شکســـت

ح‌الف ۶،۲۳۶ بیت از یك غزل غیر خوانا وزایل شده ،ح‌الف ۲۳۹ سه بیت متفر ق‌گزشته ازآنچه تذکار یافت یاد داشتها ونوشته ها ی‌صفحات اضافی آغازو انجا م کتا ب که قبل‌از متن وپس ازآن ثبت شده‌اند بررسی‌میشوند .

ص اضافی قبل از متن (ص‌اول) ذکر حکیم‌تخلص‌شاعر ی که ملاغلام شاه‌نا م دارد وبدیهه‌سروده در دو بیت ، مرد آزاده مشر بیست وتحصیل‌علوم مینما ید ، در همین ص چسابها ی داد و گرفت وقرض وغیره ثبت است (درص۲)نبشته‌است : گودرز تخلص ملامحمد شریف کو لابی استوی بابرادر کلان خود تحصیل علو م‌مینمایداورانیز بدیهه بیست در دوبیت وهم این فرد که‌درج‌میشود

دردسر از چشم مخمور خمار شیشه داشت نبض او در دل تپیدوسنگ صندل‌راشکشت

یك بیت نیز به‌خط نستعلیق جلی خوب نوشته‌شده‌است.

همدرین صفحه نوشته اند ، قرمزی تخلص‌ملامحمد رحیم ختلانی است . چو ن حیکم وگودرز هجواوکردند اونیز هجو آنها گفتبه که‌متاسفانه‌جز دومصر ع‌ازدو بیت باقی نمانده همه زایل گردیده‌است یك مصرع آن چنین است ، گودرزو حیکم گرچه هجوم‌کردند .

درص ۳ :بیت ،زخاك گلشن کشمیر زعفران‌مانند

دوحافظند ز کو لاب ارغوان مانند

دوبیت دیگر ،بازهم چهار بیت درتعریف(؟)دو حافظ یعنی رحیم وشریف ، یك بیت‌تاریخچه آتی :

چو از تاریخ سالش جستجو کرد م‌خردگفتا هزارو دوصد است از هجر ت وچهاروچهل

این بیت تاریخیه که‌معلو م نیست در موردچه گفته شده است هر مصرع آن دربحر دیگری است مصر ع‌او ل دربحر هزج مثمن سالم چاربارمفاعلین مصرع‌دو م دربحر محتث‌مثمن مخبون مقصود محزوف مفاعلن فعلاتن مفاعلن‌فعلن

اورا ق اضافی پایان کتاب

ص‌ب ۲۳۹،قطعه دوبیتی یك رباعی وپنج‌بیت متفرق مغشوش نا خوانای زایل شده اضافی الف ۲٤۰ یك‌یك بیت از سلسله الذهب‌سلامان وابسال ،سبحه‌الابرار ، تحفه‌الاحرار، یوسف زلیخا ،لیلی ومجنو ن ،شرفنامهٔ‌اسکندری‌باتعیین وزن وبحر این‌مثنوی‌هاثبت‌گردیده‌است.

ص‌ب ۲٤۰ صفر محمد بدخشانی احوا ل مو جزموجی رادرج‌کرده چنین مینوسید : اسمش ملا غریب محما است حاشیه میخواند خود را ازقراتیگین میگیرد این مطلع رابه حال غر یبی خود گفته‌است :

از جدایی برکشم آهی که گردو ن خم‌شود گرتبسم برلب آید از فراقت غم‌شـــود

بعدا درمورد خود مینگارد : محزون تخلص‌این کمینه حقیر کثیرالتقصیر صفر محمدبدخشانی است روزی درشهر یار کند به ملازمت جنا ب‌سیاد ت انتسا ب حضرت صاحبی میراحمدصاحب مشر ف گردید م ازروی مهربانی به‌زبا نشکربارخودبه این بنده لطف نموده خواندند مطلع:

به‌گوی عافیت میگشت ناگه یار پیداشد دل بیدرد راآخر غم دلدار پیداشـــــد

وازین بیچاره مستد عی جوا ب شدند ایـن‌مطلع راکمینه به‌اند ك فرصت به توجه خا طربه سمع‌شریف شان رسانید م:

خطی سبزی به گرد عار ض دلدارپیداشد صفای صفحه آیینه رازنگار پیداشـــــد

واین مطلع نیز ازین بیچاره است :

من خامه زمـژگان پریزاد نـکرد م تصویر گل رو ی توایجاد نکرد م

وحالا که شهور سنه ثلثین واربعه واثنی والفست مسا فر بلادکاشغر ویار کنداست امید که‌بازبه وطن اصلی رجو ع‌نماید ،وله

به گلشن گل زشر م عارضش در تا ب وتب‌دیدم
زخجلت‌غنچه‌را از خا مشی مهر ی به لـب دیـــــد م

واین رباعی راجهت شمع وپروانه درسلك نظم‌در آورده است ؛

پروانه زسو ز شمع پرسوخته است در ورطهٔ عشق پاوسر سو خته است
در مجلس عشق غیرشمع دیده نباز از آتش رشك سربسر سوخته است

در پایین صفحه صور ت حسا ب گرفت‌پولی‌که‌شانزده بارعملی شده‌است ،ص الـــف ۲۴۱ صور ت حسا ب فروش دوجوا ل ودوبو لـــك‌پخته به هفتاد ودو روپیه وهشت تنگه همچنین مقدار قیمت کربا س در ج گردیده در همـین‌صفحه تاریخ وفات تیمور شاه هزار ودوصدو پنج دانسته شده این فقره ماده‌تاریخ قیدگردیده‌است : ((تیمور مردایمان برد)). ازین عبارت‌به حساب ابجد ((۱۲۰۲))بر می آید ولی از آنجاکه‌تیمور درسا ل ۱۲۰۷وفا ت یافته ، این فقره‌باید چنین بوده‌باشد : ((تیمور مرد وایمان برد))گرچه‌درین جا یکسا ل بیشتر برمی آید باز هم بـه حقیقت نزدیك ترمیباشد .

تاریخ فو ت میراحمد راکسی دیگر به خـط‌بهتر ومشقی نستعلیـق چنین درج‌کرده است : تاریخ فوت حضر ت قطب الاقطاب غوث‌الاحبا ب‌حضر ت میراحمد صا حب سقاء الله سراه در هزارودوصد وشصت ونه روزسه شنبه هژدهـم‌ماه ذوالقعده .

تاریخ فوت حضرت جی در هزار ودوصدوهشتاد روز دوشنبه ماه مبارک رمضان

تاریخ فوت میرجی هزارو دو صدو هشتاد ،ودرهمین صفحه مندر جست که : به حسا ب بخارا درتاریخ هزا ودو صدو سی دوسا ل عمراین فقیر بیست وهشت بود . درشهر آقسو نوشتم خط این یاد داشت با خط یاد داشتهایی کهدر بالا ذکر شد وکاتب خودرا فقیر خواندهاست زیاد فرق دارد .

ص ب ۱۴۲ چهار فرد راجع به محمد اکر مو پسرش میرعبدالله ومعصو م ،نامان نوشتهشده است درهمین جا صفحات اضافیی که یاد داشتهایی دارند انجام می پذیرد .

طوریکه دیده شد در خلال این همه یادداشتها ونبشته های حواشی وصفحات اضا فی کتاب مواد زیاد به درد خور وارزشمند ثبت شدهاستکهد رمفید بود ن خود حتی ازمتن کتاب هم دست کمی نداشته برای تاریخ ادب در ی بی مفادنیستوبه درد کارپژوهشگران و محققین میخورد . علاوه ازآنچه درینجا نوشته شد مقدار زیادتوضیحوتعبیر کلما ت ولغا ت متن ، اضافاتی که درآن بهعمل آمده، افتاده گیهای متن کهدر حواشی ثبتشده وغیره نیز و جود دارد که ازتذکارآنها صر ف نظر شد .

کتاب رامیتوا ن چنین خلاصه کرد :

۱ـ یاد داشتها ی شعرا و فضلا مشهور وشناخته شده که به خطخود چیز هایینوشتهاند (مطربی سمر قندی ،صدرضیاء محمد شر یفقاضی القضات ومولف هفت تزکره منظو م ، حاجی نعمت الله محترم ،میراحمد اظهر ،صفرمحمد محزون بدخشی) .

۲ ـ شعرا وفضلایی که ما انهارا نمیشناستیم(ملا محمد رحیم کولابی ،خواجه پادشاه نقشبند ی ،خوا جه لقا ،مرادبخاری ،ملاغلام شاهحکیم تخلص ،داملامحمد شریف گودرز تخلص کولابی، ملا محمد رحیم کولابی قرمزی تخلص ،ملاغریب محمد موجی)

۳ ـ قطعات تاریخیهیی که مابیشتر آنهارانمیدانیم اگر هم تاریخواقعه برای مامعلو م بوده است مگر اشعار مندرجه حواشی و اوراقاضافیکتاب برای ما ناآشنا هستند .

۴ ـ شهر هایی که کتا ب درآن گشت وگذارکرده ازقبیل سمرقند ،بخارا ،کو لاب ، آقسو، تاشکند .

۵ ـ بدیهه گوییها ی عده یی از شعراکهبنابر مخشو شیت ولایقراء بود ن از ثبت آنهاصرف نظر شد .

۶ ـ صورتحسابهای خرید و فروش وداد وگرفت که به اساس آنها میتوا ن نر خ ونوا ی بعضی ازمواد مانند پخته وکرباس رادر آن زمان تعیین نمود .

۷ ـ تاریخهایی که برای مامعلوم نبوده انـد(حرکت میراحمد اظهر به طرف کاشغر ۱۲۳۴هو اینکه درسا ل ۱۲۳۲ محزون بدخشی ۲۸ سا لداشته گویا درسا ل ۱۲۰۴ متولد گردیده ،اینکه حضرت جی ومیرجی هردو در۱۲۸۰ فوت کرده اندوغـــیره).

۸ ـ نمونه خطهای شعرا وفضلای مختلف که به دست خود یاد داشتهاواشعاری رادرج کرده اند.

اصل کتاب در ۲۳۹ورق کتابت شده هرص۱۵سطر دارد . خط نستعلیق خوانا، جداول‌مر کب وشنجرف ،لوحه نیمه فرسوده کوچك ،ص اول‌کتاب دارای پاره گیها وافتاده گیهای‌متن‌درسطور صفحه که بعد هامر مت وشر شکاری شده‌بدون‌تجدید کلمات متن، یعنی الفاظ وعبارات کمبود دوباره نویسی نگردیده،پایان کتاب مو جـــوداست وباعبارت آتی درص الف ۲۳۹ انجـــام میبابد .

رباعی اختتام ذوقافتین

صد شکر که این‌نامه به اتما م رســـید و آغـــاز کـــتا ب ما به انجام رســـید
نقشی که مراد (مطربی) بود به دهـــر آمـــد زپس پـــردهٔ ایـــام پـد یـد

الحمد الله علی الاتما م بحمدلله علی‌کل‌حال‌طوریکه تذکره داده شدبه زپستنامه وچگونه‌گی حیات مولف ازین اثر مطربی خیلی کم میشودپی‌برد محض اینکه در بخارا وبلخ وکش‌مسافرت کرده‌است واصلاازسمرقند است واستا دا ن وی‌چه کسانی هستند وکدا م علوم‌رانزدچه‌اشخاصی فرا گرفته است ودر کدام رشته های شعر ی‌دسترس داشته چیز دیگر دستگیـر ی نمیکند ولی مطربی اثری دیگری‌هم دارد که از آن‌میشودبه تاریخ تولد ۹۶۶ هجری وعمروی در حـدود هفتاد سال پی برد وهم بعضی جزئیات دیگـرزنده‌گی اورا روشن کرد که در مقاله بعدی درین زمینه مفصلا بحث کرده خواهد شد.

واژه
(۴)

واژه و معنا:

چون زبان خود یك پدیدهٔ اجتما عی است وواژه یکی ازیگانه نماهای پایه‌یی آن میباشد ، پس واژه هم خود پدیدهٔاجتما عی زبانی به‌شمارمیرود .هویداست که هر پدیده اجتما عی بی کمیت وکیفیت نمیباشد ،واژه هم این‌خصوصیت‌رادر خود میداشته باشد .

پس پهلوی مادی واژه کمیت وپهلوی معنوی‌آن کیفیت آن‌به شمار میرود .ازاین‌نگاه،ساختار واژه راپهلوی مادی ومعنای آنرا پهلوی معنوی‌آن به شمار میگیریم.

ف.م .بریز ین زبانشناس شوروی میگوید:واژه یگانه نمای برجسته زبان است واز چیز های جهان راستین وزنده‌گی روانی آدمی نماینده‌گی میکند.اوبیش رفته واژه راچنین شناسا می نمایند ،واژه رشته‌یی ازآواز های آدمی ست‌که‌یك پندار واقعی، اندیشه یامعنا راگزارمیدهد ودریك جامعه زبانی پذیرش همه گانی میداشته‌باشد .(۴۱) این که می بینید ، واژه یك‌پندار واقعی وگزار دهنده ممنا دانسته شده است ،به‌دیدار مانیز شایسته پذیرش میباشد . بنا به این،واژه به‌تند یس ظرف یار اهروی به شمارگرفته میاید واحساس واندیشه مظروف‌یا در داشته آن‌دانسته میاید .

ACKU

در اینجا ، پیش از اینکه به‌اصل مطلب بپردازیم، برای بهتر فهمید ن مقصود وروشن‌ساختن نهاده (موضوع) ،میا ییم برسر پرسش زبا ن،وسپس هدف سرچشمه یی خودرادنبال‌مینماییم.

زبان یك پدیده شگفتی آور است و همـــه‌دانشمندان ،خرد شناسان و مردم جهان را به گونه‌یی ازگونه ها به‌خود مشغول داشته است.به همین سبب که نگاههای گونه گونی را بـه سوی خود کشیده‌است . یکی بهترین‌وسیلـــه‌افهام وتفهمیش میداند (٤) ودیـــگر ی‌آن را مجمو عه نماد های آوازی اجتماعی ،آموزشـی‌وفرهنگی میگوید که وابسته گان یك جامعـــهٔ زبانی آنهارا برای افهام و تفهیم دربین خودبه‌کار میبرند (٤٣) دیگرا ن هم‌به‌نوبه خودشنا ـ سایی هایی هم بر این شناسایی هاافزوده اندکه به روی تنگی در روند گفتگو ازیادآوری‌همه آنها در اینجا خود داری مینماییم.

اگربه همه این شناسایی هابه دیده ژرف‌بین‌ببینیم ،نارسایی هایی در پیش روی ماپیاده‌می شوند، به‌رنگ همه‌گانی ، این نارسایی هاهماهنگی ندادن پهـــلو های درونی ،برو نـــی ساختار ی ،معنا یی ،نقش اجتماعی ،اندیشه‌یی‌آزمودار ی ونا آزمودار ی ،خرد شناسانه، وظیفه‌یی وکنش زبان باهمدیگر است. به گمان من وبه‌روی پژوهشهایی که کرده‌ام وآموز شهاوآزمودار هایی‌که‌دیده‌ام، این تعریف رسا وجامع استومیتواند تمام پهلو های دربالا یاد شـــده رادر برگیرد :هر پدیده‌یی که اندیشه‌یی را آگاهانه‌به‌ماگذار بدهد ،زبان است. (٤٤)

چنانکه دیدید در تعریف زبان اندیشه‌وپدیده‌به کار رفته است . مادر اینجا پدیده‌رابه ظرف واندیشه را به مظروف مانند می‌نماییم.بازپدیده‌رابه محسوس ونامحسوس بخش می نما ییم .در اکنون بخش نامحسوس آنرا به جای خود مـی‌گذاریم (٤٥) وبخش محسوس آنرا به بخش‌های زیرین جدامی نماییم : پدیده های بویا یی،بساوایی ،چشایی، شنوا یی ،دیداری وگویایی. این پدیده هاازخود تاثیر هاووظیفه هایی دارندکه‌در انتقال اندیشه وآزمودار به کار برده مـی شوند وما این پیشا مد را معنا میگویم . پس‌ازاین پیامد ،میگوییم ـاندیشه وآزمودار معنای زبان است. ازاین نگاه نقش ووظیفه ساختارهای‌زبانی، به‌دیده پیدا میاید .

دراینجا سه پدیده شنوایی ،دیداری‌وگویایی‌زبان آدمی رامی سازد . زبان آدمی هم‌دارا ی ساختار است وهم دارای معنا، ماابن هردوبخش‌زبان راساختما ن آن گفته ایم. درساختمـــا ن زبان مهمترین آخشیج سازنده آن‌واژه است .به‌راستی ،واژه هاخشت های پایه یی وتن واقعی ساختمان زبان به‌شمار میروند.

چنانکه زبان ساختما ن خویشتن را دارد واژه‌هم که‌از سازه های برجسته آن‌دانسته میشود، نیز دارای ساختما ن است . پس واژه هـــم‌دارای ساختار است وهم معنا (با ید گفت : در اینجا مراد ازکار برد ((ساختار)) کار بردمفهوم‌همان ((لفظ)) سنتی است.) ازاین روی، واژه بی معنا واژه نیست ومعنابی کاربردواژه همچون‌جان بی تن به دیده میاید.

بدبختانه ،واژه باوجود برجسته گی و بـااهمیت بودنش کاربرد ودر ك یکسانی را،دربین گوینده گان زبان ندارد . دراینجا ،عامـــل‌های روانی ، خویشتن بینی ، آرمان گـرایی، آوازی ، معنا یی ، اجتماعی، سیاسی ، مذهبی،اقتصادی و ..دست اندر کارند. هرگاه ایـــن عامل های یاد شده وآنانی که یاد نشده اند،دریك آیینه دیده نشوند کار برد ودر ك واژه ازطرف گوینده گان آن دریك ترازوی یکسا نجهان بینی سنجیده شده نمیتواند .

از این نگاه وهم به روی بیشتر روشـــن‌شدن هدف، ودست یافتن به معنا ومفهو مونقش گزیننده واژه درزبان، آن رادر دید نخستین‌زیردونام می پژوهیم .مادر اینجا واژه هارابه‌واژه های پسندیده وناپسندیده بخش‌می نماییم :

واژه های پسندیده : واژه های پسندیده ،واژه هایی اند که‌هم از نگاه‌ساختار وهـــم از نگاه معنا زیبا وخوشاهنگ بوده فرا گویـــی‌شان‌شیرین ،رسا وآسان باشد . این گونه‌واژه هادرشعر ونوشته های‌شعر گونه بیشتر دیده‌می‌شوند .نثر های زیبا وبرخی از پارچه های‌ادبی نیزاین گونه واژه هارادر خود پرورش‌میدهند مانند واژه های‌مادر،،گل ،زن دختر، دوشیزه ، دوش ،دوشینه ،باده‌می ودیگران گذشته‌گـــا ن‌دانشور مانیز این گونه واژه هارابه‌نام الفاظ لطیف ،عذب‌وکلمه های دلپسند یاد کرده‌اند(۴۶)که‌اندیشه ایشان یاری بزرگی به این دید مامی رساند .

عاطفه ها، عامل های روانی، آزمودار های‌مثبت زنده‌گی همگروهی ،پدیده احترا م‌برگوهر (ذات) واژه اثرمی اندازد و آن راپسندیده‌جلوه‌میدهد ،به گونه نمونه عاطفه واحترا م است‌که واژه ((مادر)) را زیبا ودوست داشتنی ساخـته‌است .

واقعیت های گونه گون دیگری در کارپسندیده‌ساختن واژه نیز فراز میایند . به گفته محمد رضا درویش در پشت هر واژه وچگونه گـــی‌آوازی آن مفاهیم گوناگون وحتا متضادی نهفته است (۴۷) همین واقعیت درسرنوشت واژه‌نشانه‌بس بزرگی رابه جا گذاشته است. چنا نکه‌می دانیم به‌روی اهمیت واژه بوده‌است که نا م‌یکی‌ازخدایان مصریعنی((خیرن)) (Kheran)

واژه بود (۴۸) .در باره بزرگی واژه درآثـــاردانشمندا ن تمد ن اسلامی به‌ویژه آثار نا صر

خسرو وداشته های عیسویان به‌خصو ص‌انجیل‌سخن هایی آمده‌است (۴۹) که‌این پارچه نبشته زور برداشت همه آن‌راندارد . هستی این‌واقعیت‌هادر پسندیده ساختن برخی ازواژه ها نیـــز دست توانادارد .

برافزود برنقش سیاست ،مذهب،پر سش‌های‌اخـلاقی،پدیده های اجتما عی عامل های‌روانی، بودن پای عاطفه واحساس ودست برد اندیشه‌به‌گونه همه‌گانی دربهره واژه کیفیت وکمیت‌آوازی هم‌در این امردست زور منددارد. میدانیم،واژه‌هاازآواز هاساخته می‌شوند ،پس آوازخمیره‌پایه یی واژه‌به‌شمار میرود . آشکار است که ایـــن‌خمیره برذات وهستی واژه تاثیر می‌اندازد .

آخشیج های سازنده نهاد وتند یس‌اگرزیباباشند آن‌را زیبا جلوه میدهند وبی آن واژگونه آن‌را ارائه میدهند .این پدیده رادر زبانشنا سی‌آوانماد گرایی میگویند .

فهمید ن این‌کار برای سخن سنج ادبی ازکارهای درکاری به‌شمار میرود .چنانچه محمـــود افشار یکی از دانشوران ایران اگر به ایـــن‌راز پی میبرد ، سعدی آزاده را سرزنش‌نمیکرد که‌چرا دربیت زیرین به‌جای واژه ((ارزش))که‌فارسی است واژه ((قیمت)) راکار فرموده‌است. (۵۰)

همانا که در فارس انشای مـــــن چو مشك است بی قیمت اندر فتـن

وزن این بیت در بحر تقارب مثمن محذو ف(فعولن فعولن فعولن فعل)می‌آید . اگر ماواژه ((ارزش)) رابجا ی قیمت دربیت بالایی‌بگزاریم‌هیچ کمبود یی رادر آن نمی بینم ،اما اگرازدید زبانی به‌این دو واژه ژرف بینی نماییم علت‌هایی‌رادرنیا ورد ن((ارزش)) به‌جای واژه ((قیمت)) در زمینه پیدامیکنیم.واج (ر)درواژه‌ارزش‌لرزشی‌ونیمه زده‌یی (ضربه‌یی) است که این کیفیت‌آن رادر فراگویی گران ساخته‌است و زبان را درهنگام گفتنش میلرزاند ودر فرجا م آورد نش‌در شعر ناسود مند دیده شده‌است .از جانبی‌آمیزش(ش) با (ن) دروقت وزن سنجی (تقطیع) جنبش زبان رادشوار ساخته درنتیجه خنیاگر ی بیت‌به‌بیهوده‌گی میگراید ،در حالیکه‌آمیزش (ت)با(ن)از نگاه وزن چنین نیست. همچنان هستی واج (م)درواژه ((قیمت))نقش پایه یی رابازی میکند زیرا (م) ازجمله آواز های خوشاهنگ است‌وباآمدنش واژه قیمت راخوشاهنگ ساخته است . پس باداشتن این چگونه گی واژه ((قیمت)) باوزن‌شعر وخنیاگری سخن ساز گاری میدارد .

اینجاست که سعد ی فرزانه از راه‌گوش‌دانش‌سخن و از راه گوش ساز واژه‌یی وزن نگـــر خوشاهنگی واژه ((قیمت)) راباز یافت‌کرده‌وآن‌رابه‌کار برده‌است باوجود آن که وابسته به‌گنجینه

واژگان عربی است. اما جای شگفتی است کـه‌چرا محمود افشار به‌این حقیقت پی نمیبرده‌است؟ بهرحال‌دراینجا ذوق شخصی آقای افشاروسعدی‌شامل حال‌است .

درفشرده این سخن باید گفت ـعامل های‌آوازی ، عاطفه یی ،دلسوزی ،سودمندی،روانی، ذوقی ونظری ودر عین حال دیدیگانی وهمه‌گانی‌آزمودار انسانی ،پدیده های‌اجتماعی ،مذهبـی، سیاسی ،ادبی وحتادانشی دراینجادست‌اندرکارندوسرانجام واژه راپسندیده نشا ن میدهند .

واژه های ناپسندیده: واژه هایی اند که هم‌ازدیدگاه ساختار وهم ازدیدگاه معنا خوشاهنگ ورسانیستند وپذیرایی گروهی کمتر دارند .دراینجا ذوق ودید یگانی کمتر بهره دارد و نگاه همه گانی وآزمودار آد می بهره بیشـــتر را دردسترس میگیرد .

روشن است که واژه درگو هر خود آد م می‌باشد زیرا نمایشگر اندیشه ومنش او به شمار میرود .چنانکه میدانیم .دربین آدمیان بدوخوب،نیکو کردار وبدکردار وزیبا ونازیبا وجوددارند. پس واژه که پیامبر اندیشه ومنش آدمی است،باید که تند یسگر (ممثل) روش وخوی او نیز باشد . بنابر این، واژه های ناپسندیده درزبان‌برای خویشتن جای پیدا میکنند زیرا زبـــان خود یك پدیده اجتماعیست واز داشته های‌مهم‌آدمی به شمار میرود .واژه‌های نا مقـــد ـس ناسود مند، بازاری وگفته شده مرد م‌بدکار وهمچنان تابو ودشنام ها از جمله واژه هـــای ناپسندیده به‌شمار می آیند. این گونه واژه هابدور ازپیرامو ن احساس وعا طفه انسا نـــی هستند .

واژه های سنگین‌تلفظ،ناخوشاهنگ‌وگوشخراش‌نیز درپهلو ی واژه های ناپسندیده‌می‌ایستند. اگربه این گفته به دیده راست نگربنگریم نقش آواز رادر زمینه کار دانشی خود به‌روشنی می بینیم .به سخن دیگر چنانکه در بالا گـــفته‌آمدیم آواز درپسندیده وناپسندیده سا خـــتن واژه دست توانا دارد .چون آواز آخشیـــــج‌اساسی زبان است و واژه خشت پایه یـــی زبان میباشد ،پس آواز هم آخشیج پا یه یی‌واژه نیز به حساب میرود . پس اگر سازه ها ناخوشاهنگ باشند ،واژه راناخوشاهنگ ساخته‌درفرجام آن را نازیبا می تند یسد . چنا نچـه ((الچخت)) هم ناپسندیده است و هم ناآشنابه‌گوش زیرا آواز های چ،خ،و،ت درآن به‌کاررفته اندوبایدگفت از جمله واجهای ناخوشا هنگ‌اند.

همچنان کار برد واژه های بیگانه که‌نیازمندیی‌به‌آنها نداریم وتوده هاآنها را نفهمند ودرزبان شعر وادب (۵۱) خوشایند نباشند وناجوربه آن(زبان شعر وادب) بیا میزند ازجمله واژه های ناپسندیده‌اند . این گونه واژه هاکاخ‌گوهری‌زبان‌راویران ساخته در فرجام آن رافاسد می نماید

پس آنانی که این گاخ زبان‌را ،در حالیکه اگراین کا خ‌بی گزند باشد ، ویرا ن میسا زنـــد وپینه ناجور به آن میزنند، شایسته بخشا یش‌نیستند .

برای تایید سخن های یادشده می آییم ومی‌بینیم‌که لینن چه گفته‌است:((اگر کاربرد واژه های بیگانه همچون چیزی نو برای کسی که‌خواندن‌را تازه فراگرفته است بخشودنی باشـد مگـر این‌را به‌ادیبان نمیتوا ن بخشود ...این‌را هم‌میدانم که اگر کاربرد واژه‌های‌بیگانه‌مراخشمگین میسازد(چه این امر نفوذ مارا به‌توده هادشوارمینماید) ،برخی از نادرستی های آن کسانی‌که‌در روزنامه هامینویسند، میتواند یکسره مرا ازخود‌بیرون سازد.)) (۵۲)

بدبختانه واژه هایی از این دست بسیارداریم‌به گونه نمونه واژه های ((برنامه)) ،((خانواده))، ((روش)) ، ((هنجار)) وبسیاری واژه های‌سره‌دیگر را در زبان‌خودداریم ومگرناآگاهانه‌واژه‌های ((پروگرام))، ((فامیل)) ،((میتود))و((نارم‌یانورم))را به‌جای آنهابه‌کار میبریـــم ، پرسش در اینجاست که درحالی که‌در گنجینه واژگا نزبان‌توانای خود پربهازرینه هایی داریم که‌از آنها کار نمیگیریم و مگر زرهای ناسره بیگانه‌گان رابه‌وام میبریم ،آیا این ستم وناروا‌پسندی برزبان نیست ؟ببینید ناصر خسرو وفرزند آزاده این‌آب وخا ك فرهنگ پرور واژه ((بزرگی‌جوی)) راکه بسیار زیبا، آشنابه‌گوش وخوشا هنگ‌است ،درکتاب خوان اخوان ،دراین گفته چـــه پسندیده به‌کار گرفته است : ((خویشتن‌بینا نوبزرگی جویان ازآموختن ننگ داشتند وازپس خداوندان دین نرفتند ...)) (۵۳) آیا ما واژه((بزرگی جوی)) را به جای‌ناموازه((شنونیست)) ویا ((عظمت طلب)) به‌کار برده نمیتوانیم ، آری‌میتوانیم ،زیرا بدو ن شك هما ن شایسته یی برای واژه های یادشده بیگانه یی به‌زبان ماآمده گی ازقبیل ((کمیسیون)) ،((کانکـــور)) ، ((پرنسیپ))، کنفرانس ،((کریدت))، ((میتودولوژی))، ((کنترول))، ((تیوری)) دگماتیك،لسانس وهمانند اینها که درزبا ن شیرین مادرون شده‌اند ، داریم ومیتوانیم بسازیم.زبان‌فارسی‌دری دراین راه رهنورد توانابوده ازنگاه داشـــتن‌واژگان پهن وگسترده خود سخت توانگراست ما برای ساختن کالبد برای مفا هیم نو وآوردن‌همال برای واژه های بیگانه سر چشمه های ثروتمند ی رادر دسترس داریم . پس‌سرچشمه‌هایی‌که ازآنها برای مفا هیم ومعنا هاپدیده‌های نوین میتوا ن نام وکالبد ساخت ، اینهامیباشندنوشته های کهن تاریخی ،لهجه‌ها وداشته های خام خود زبان (۵۴)

گاهی اتفا ق می افتد که برخی ازواژه های‌پسندیده درچشم وگوش ((ناپسندیده)) جلوه

میکنند و((ناخوشایند)) میا یند . این بدان‌سبب‌است که این‌واژه‌هااز زبان وخامه مردمان‌اهریمن خوی شنیده ودیده شده میتوانند.

به‌رنگ نمونه واژه ((صلح)) اگر از زبا ن‌نخست وزیر اسراییل شنیده‌می‌شود ((ناپسند یده))است وبه گفته مرجوری بولتن درپشت‌سراین کار برد دروغ ،فریبکاری روانکاوانه ،زیان ودشوار ی معنا یی چیز دیگردیده شده‌نمیتواند،،،، زیرا میدانیم که اوازکدام‌کشورنماینده‌گی میکند از کشوری که ما هوار یکی از کشورهای‌زور گوی امریکامیباشد .واژه های دیگری از قبیل ((راستی)) ((بشردوستی))، بشر ،انسان‌آدمی گری وامثال اینها اگر اززبان وخامه پتیاره گان وفریبگران برایند تنفر برانگیزاند چـــه‌پهلوی کار کردی ندارند وگوینده گان آنهابرای فریب دادن وگول زدن آدمیان‌ساده پندار وبرای‌پنهان ساختن اندیشه ومنش به‌خویشتن ،این گونه واژه هارابه‌کار میگیرند .اما آدمهای آگاه‌وهوشیار بر مکاری ایشان پیش از پیش دانااند وبنابراین از شنید ن ودید ن واژه های یادشده‌بیزاری میجو یند . همین جاست که واژه‌ها ی پسندیده گفته شده اهریمن گرداران دربیابانی‌از ابهام افتیده درپی آمدخود ((ناپسندیده)) از آب‌درمیایند .

درفرجام این گفته هامیابیم‌واژه‌های‌ناپسندیده‌را به واژه هـــــای ناآشنا وناپاك بخشـــ می نماییم.در اینجا هر یکی از این گونه واژه‌هارا به‌گونه بسیار بسیار فشرده شناسا مـــی نماییم .

واژه های ناآشنا ،واژه هایی اند که درگوهرخود پاك وزیبا وپسندیده‌اند و مگر در دســت تاپاکان افتیده میباشند ودر نتیجه در دیده وگوش توده نازیبا وناپسندیده معلو م میشوند، مانند : ((مردمی)) ، ((صلح)) ،((آدمی گری))،شرف ، وجدان ،اخلاق ،بشردوست ودیگرا ن پس اگر این گونه واژه‌هارانا پا کان واهریمن‌خویان به‌کار برند ، واژه های ناآشنا گفته‌آیند زیرا ساز گاری کاربرد باگوهر سر چشمه‌یی‌شان‌ناجور وپینه زده‌به بار میاید وفرشته خویا ن‌را ازشنید ن چنین واژه ها بیزاری دست میدهدودرنتیجه بااین آخشیج‌های زبانی راه ناآشنایی رادر پیش میگیرند .

اما واژه های ناپاك ،واژه هایی‌اند که‌سرشت‌پاك آدمی ازشنید ن ودید ن آنهابیزار ی‌میجوید این قسم واژه هارا ناپاکا ن ،او باشا ن ،دزدان‌قماربازان وولگردا ن به‌کار میبرند .دشنا مها واژه های نامقدس تابونیز درجمله واژه هـــای‌ناپاك به‌شمار میایند .

کوتاه‌سخن ،در ناپسندیده‌ساختن‌واژه ، ناخوشاهنگی آواز، ناسود مند ی اجتما عی ،بیگانه گی‌آن ازفهم توده بیزاری سرشتی آدمی ،نبودن‌احساس وعاطفه‌در محتوا واندیشه دربرگرفته‌آن وسرانجام کاربرد آن از راه آدمان بدوفریبکارنقش اساسی رابازی میکنند .

یادداشت ها و گرفتنامه این بخشی:

41. F.M. Berezin, Lec-tures on Linguistics, Moscow: Higher school pub-lishing House, 1969, P.95.
42 Ibid., P. 8 Copyed from: V. I. Lenin, Collected Works, Moscow, 1964, V. 20, P. 396.

۴۳ ـ محمد رحیم‌الهام، روش جدیددر تحقیق‌دستورزبان دری ، کابل مطبعه تعلیم وتربیه ۱۳۴۹،ص ، ۸.

۴۴ ـ دراین باره از راه پارچه نبشته‌جداگانه‌یی نظرخود رابیا ن خواهم‌داشت .

۴۵ ـ دراین باره هم سخن در آینده‌خوا هم‌گفـــت :

۴۶ـ شمس قیس رازی ،ادوات شعر ومقدمات‌شاعری ،اصفهان:از انتشارا ت کتابفرو شی تایید ،۱۳۴۸ (به کوشش : جمشید یمظاهری‌ـمحمد فشارکی)ص‌ص ،۳ـ۴،۱۷،۲۴،۲۸

۴۷ ـ محمد رضا درویش ،گامی دراساطیر،اصفهان : انتشارات بابك، چاپ نشاط چـــاپ اول ،۲۵۳۵،ص،۱۰ـ۱۱ .

۴۸ همین جا ص ، ۱۲

۴۹ ـ ناصر خسرو ، خوان الاخوان ،تهران:انتشارا ت کتابخانه بارانی ، ۱۳۳۸، ص‌ص ، ۲۷۳،۲۷۴،انجیل یوحنا ،(کتاب عهدجدید) ،باب‌اول آیت یکم گزارش به‌فارسی) سیسیل‌سو‌ـ سائیستی ،لندن ،ص ،۱۴۳.

۵۰ ـ دکتر محمود افشار ،گفتار ادبی، کتاب‌اول ،تهران: اداره موقوفا ت دکتر افشار ،۱۳۵۳ ،ه.ش ،ص،۹۸ .

۵۱ ـ این گفته را از زبان دوکتور بیکمرادسیایف استاد ودانشمند تاجیکستان‌گرفته ام ، بدین روی ازایشا ن سپاسگزارم.

۵۲ـو.ای. لنین ،کلیا ت آثار ،مسکو: چاپ‌پنجم ،۱۹۷۴، ص ۴۹
(به زبان روسی)

۵۳ ـ ناصر خسرو، همانجا ،ص ،۱۸۳.

۵۴ ـ دربارهٔ این موضو ع مقاله جداگـــانه‌نوشته خواهدشد .

55. Marjorie Boulton, The Anatomy of Language, London: Routledge& kengan Paul LTD, 1968, PP. 8-9, 18, 24-25,27, 31, 38, 40-46, 48.

(بحث ادامه دارد)

دکتور رشید صمدی

انوری و غزلهای او
(۵)
قهرمان غنایی غزلهای انوری و محیط اجتماعی آن

قهرمان غنایی درغزل مانند شخص شاعر(عاشق) است، مضمون ومحتوای احساس روحی شاعر را از زبان خود یعنی ((من)) بیان‌میکند .درین باره هیگل درست قید کرده‌میگوید که ((درمرکز شعر غنایی شخص معین شاعر باید ایستاده باشد وخود وی محتوای حقیقی شعر غنایی‌را تشکیل میدهد)).

ا. میخائیلوف نیز قهرمان غنایی را((اساس‌وروح شعرغنایی)) میداند ومینگاردکه در آن یعنی شخصیت غنایی خصوصیا ت‌خاص‌ایجادی،سبك واسلوب ویژه شاعر انعکاس‌می‌یابد.شاعر میتواند قهرمان لیریکی رادر شرایط عینی‌تصویرسازد ولی او همه وقت ((کرکتر وروحیهٔ خودرا داراست)).

عموما قهرمان غنایی رادرشعر به‌گفته‌میخائیلوف‌میتوان آیینه قلب شاعرنامید. انوری هم‌حادثه‌و واقعه های زمان، احوال وشرایط زنده‌گانی‌عامه‌راباتصویر قهرمان‌غنایی افاده نموده‌است زیرابه‌قول مارکس ((تاریخ گزشته هر فرد باتاریخ معاسر وی پیوند ناگسستنی دارد)).

یعنی هم قهرمان غنایی وهم شخص شاعردرغزلیات ،قصاید وقطعا ت او نمایان‌است وافاده کننده تاریخ گذشته وشرایط آن‌زمان میباشد.هرچند شاعر نابرابری، بیعدالتی وبیوفایی زمان راپوره تصویر نکرده‌است ولی از شکایت‌وانتقادهای اوخواننده ازوضعیت وشرایط آن‌زمان‌میتواند آگاه شود .

شاعر درغزلهای خودباشکایت از جفا کار یهای زمان وانتقاد آن، پندواندرز وتصویرروحیه عاشق ومعشوق توانسته است محیطاجتماعیقهرمانغنایی راآشکار بسازد .

شکایت ازحا ل خود، وضع زمانه وانتقاداجتماعی ازمهمترین قسمتهای مضمون ومحتوای اساسی غزلیات انوری راتشکیل میدهد.

شکایت ازوضع زمان درغزلیا ت شاعر بهدوشکل افاده یافته است . یکیدرضمنبیناحساس وعواطف عاشقانه ودیگر در غزلهایی که سرتاپاانباشته ازمضامین شکایت آمیز است . او هم دربیتهای جداگانه وهم در تشبیب شکوایقصیدههای خود ازحال بدفرجام شکایت های تاثرآور دارد، امادر غزلهایش اینمضمون راباآهنگغناییاظهار میدارد .

درنتیجه شکایت واظهار نارضایتی بهمصایبومشکلاتی دچار میشود . انوری هر چندشاعر دربار بود امارندانه زندهگی میکرد ودر پیحصول مکافات هانمیدوید .باشکسته نفسی و عالی همتیی که داشت خوش آمد گویان وکاسهلیسان را نمی پسندید . ازینسببهااوازیكطرف درفقر وبینوایی بهسر میبرد وازطرف دیگرهمیشه هدف تیر تهمتگران وحسودا ن وتنگ نظران قرار میگرفت، .و ببهوده نیست کهشاعر درموضوعات تهی دستی ومحتاجی انتقاد حریفان وشکایت از دشمنان وامثال اینهاشعر((مخصوصا قطعه)) های زیادی گفتهاست .برای مثال چند نمونه آن را از نظر میگذرانیم :

برهر که عرضه داشتم از من کرانهکرد
گویی که صورت غم وتیمارو درد می

از خواجه گان شهر چو یاری نیافتم
گرخواجه شهر یار نبودی چه کرد می
آزاده گیست حله مردان وای دریغ
آن دستگاه کو که من آزاد مرد می

* * *

نیست یك تن در همه رو ی زمین
کو به نوعی از جهان فرسوده نیست

نیست بی غصه بهگیتی هیچ کار
در زمانه هیچ شخص آسوده نیست
زنده میباید چنان کایدز پیش
کار گیتی بر کسی پیموده نیست

انوری در انتقاد یکی از دشمنانش کـــه اوشاعر راسخت رنجانده بود چنین میگوید :

ز جنس مردمان مشـــــمار خود را
گرت یزدا ن زری دادست و زوری
هنر باید چه روبا هی ، چه شیری
خرد باید چه قارونی چـــه غوری
ز خشم غالب واز حرص با بـرگ
همین دارند هر ماری و مـــــوری
ز اسب وتخت تور شکـــم نیایـد
نه من همچون توا م کری وکـوری
از این داغی بماند یا در یغـــا
وازان دودی بر اید از تنـــــوری
چو برتختی حمار ی بر جمـــادی
چو براسبی ستوری بـــر ستوری

چرا انوری مانند شاعران گذشته در باری‌ازنقره دیگدان نمیزد واز زرآلات خان نمـــی ـ ساخت ؟ یکی از سببهای آن‌این بودکه انوری‌دردربارزنده‌گی نامساعد داشت هرچند او درشعر وشاعری مقام والاداشت ولی حسو دان وبخیلان‌در باری به‌اشکا ل گوناگون کوشش میکردندکه به‌وی ضرررسانند .

عامل دیگر اینست که انوری درعیاشی‌زنده‌گی‌میکرد ودر این راه دارایی خود را صرف‌میکرد.

بعضی از ممدوحان به‌شاعر وعده‌های‌بسیاری‌میدادند ولیکن بعداز سرود ن قصیده به‌شاعر صله نمیدادند واین حال سبب آزرده گی‌خاطروشکایت شاعر ازاحوال وزنده گانی‌میگردید.

در حیات شاعر بعضا حتی چنین وضعی‌نیزروی میداد که برای خورد ن لقمه نانی ندا شت وبرای نوشتن شعر کاغذی چنانکه درطلب‌کاغزی‌سفید میگوید :

عزم دارم کان به‌روزی چندبنویسم که نیست
شعر اومرغی که آسان اندرون افتد به‌دام
لیکن ازبی کاغذی بینی نکردستم سواد
هست امیدم که این خدمت چوبگزاردتمام

از سرگستاخیی رفت این سخن باآن‌بزرگ
تا بدین بیخرده‌گی معذور داردوالسلام

به سبب این تندزبانی وهجا گویی شا عـررقیبانی پیدا میگرد که آنها میتوانستندانور ی رابه بلایی گرفتار نمابند . وی‌از روز وشـــب‌شکایت میکند وآنها رامانند دنیامایه آزار خود میـــداند :

ای روزوشب چو دهر در آزار انـــوری
ترسم که‌دهر بازدهد ، زود ت‌این جواب

یا در جای دیگر از فلك مینالد :

مـــــرا تاکی فلـــك رنجـــور دارد
ز روی دلبـــر م مهـــجور دارد
ندانم تا فلـــك رازین غرض‌چیست
که بی جرمی مـــرا رنجـــور دارد

درآن دوره تاخت وتازو خرو ج طایفه های‌گوناگو ن به قلمرو یکدیگر جهت به دســـت آورد ن تخت و تاج، نهایت اوج گرفته بود وامر طبیعی است که هر حکمران میخوا ست‌مقام خود رامستحکم تر سازد وخزینه دولت را ازحساب مرد م جبردیده پرکند . درنتیجه ایـن تاخت وتاز ها زنده‌گی مرد م طاقت فرسا شده‌بود. برده داری مخصوصا از حسا ب جوانا ن افزایش داشت . تما م این وضعیت هـــا ی‌ناگوار وناسا عد به انکشا ف ادبیا ت بدیعی تاثیر منفی میگرد .

ولی مهم آنست که ادبیا ت بدیعی به‌تصویروضبط همه این حادثه هاپر داخت وآنهارا با همان قباحت وزشتیهای شان تصویر کرد.وبدین‌سبب اهمیت شعرافزون میشد .

واینك همین محیط سخت ، شرا یـــــططاقت فرسا ی زمان راشاعران درآهنگ غنایی توسط سیماهای یارجفاکار ، بی وفایی دنیاوغیره تصویر مینمودند . انور ی در این‌مضمون میگوید :

در همـــه عالم وفا دار ی کجا ســـت؟
غـم به خـروار است غمخواری کجاست ؟
درد دل چندا ن که گنجد در ضمـــــیر
حاصلت از عشق دلداری کجا ســـت ؟

گربه گیتی نیست دلدار ی مـــرا
ممکن است از بخت دل‌باری‌کجاست؟

اندراین ایام در با غ و فـــــا
گرنمی روید گلی، خاری کجاست ؟

جان فدای یار کرد ن هست سهل
کاشکی ،یار بدی یاری کجاست ؟

در جهان عاشقی بینم همـــــی ،
یك جهان بیکار ، باکاری کجاست؟

در جهان عاشقی بینم همـــــی،
یك جهان بیکار، با کاری کجاست؟

وقتیکه رویداد های ناگوار پدید آمداحوال‌مرد م بریشان گردید وبی سبب نیست که‌شاعر میگوید :

((مابی سرو ساما ن زخرابی زمانه))هستیم،آوردن مضمو نهای شکوا یی درایجاد یا ت غنایی شاعران آن‌دوره از قبیل ادیب صابر ترمذی ، امیر معزی ، سید حسن‌غزنوی،عبدالواسع جبلی و دیگران نیز مشاهده میشد. چنانکه‌ادیب‌صابر ترمذی میگوید :

فلك همی نکند در جفای من تقصیر
ملك همی نکند درهلاك من تاخیـر

چو تیر برجگر آمد چه منفعت‌زخروش
چو روزعمر سر آمد . چه فایده‌زنفیر

اگرنه چشم ضمیر تو تیره گی دارد،
دراین زمانه چرا ننگرد به‌چشم‌ضمیر

جهان به چشم حکیمان حقارتی‌دارد ،
مرا رضای تو باید نه این‌جها نحقیر

به صبر کوش‌وقضاراقبول‌کن‌صابر ،
رضا دهد به قضاهرکه‌عاقل‌است،اخیر

انوری باوجود آنکه شاعر دربار بود دوغزلهای خود ناگوار بهای‌زعاشقی یا آشـــکارا انتقاد نموده‌است .

از جمله شاعر دریك غزلش آشکارمیسازدکه غم واندوه وعذاب وجفا هایی راکه از عشق یارمی بیند همه از ناسازگاریهای زمانه وبیدادگریهای فلك است:

هر غـــم که ز عشق یار می بینم
از گـردش روز گار می بینـــــم
بیداد فلـك ازان که دی بود ست
امروز یکی هـــزار می بینـــــم

در غزل دیگر شاعر چنین می‌آورد که حـــــتی‌رفتار وکردار معشوقه هم‌تابع گرد ش‌روز گار شده‌است :

معشو قه به رنگ‌روز گـــارست
با گردش روز گـــار یار اســـت
برگشت چو روز گار وآن نیـــــز
نوعی ز جفای روز گـــار اســـت

شاعر میگوید که در روزنامه عمرش به‌غیرازغم واندوه زمانهٔ پرجفا چیز دیگر ثبـــت نگردیده‌است . شاعر ازبی نظمی وبیعدالتـــی‌زمانه به داد می‌آید وازدست زمانه شکایت‌میکند واین گفته شاعر گواه آنست که‌اوازناآرامی‌زمانه‌وجفا کاریهای آن‌به مصیبت‌های زیادی گرفتار شده‌است .

درآن زمانه همدمی یافت نمیشد که‌شاعردرددلش رابه اوگو ید واز بارگرا ن خـلاص شود. به‌گفته شاعر به‌عوض نیکی وخو بـــــی‌برعکس جبر وجفامی‌آمد، از این روانوری آن‌روز گار نامساعد راکه ازوفا ووفاداری ونیکی‌وعدالت‌نشانی درآن وجود نداشت ، چنین تصویرمیکند:

دو ستی یکد لم همی بـایـــد ،
و گر م خون دل خـورد شـــاید
خود نگه میکنم بـــه مادر دهـــر
تابه عمر ی از این یکی زا یـــد
هیچ کس نیست زیر دور فلـــك
که نه زآن بهتر ك همـــی بایـــد
دســـت گـرد جها ن بـــرآورد م
پای اهلی به دست مـــی نا یـــد

انوری روز گـــار قحط وفا ســـت
زین خسان جز جفات نکشا یـــد
باکسی گرو فاکنی همـــه عمـــر ،
عا قبت جز جفات ننمـــا یـــــد

جای دیگر شاعر زمانه خود را به ماتمسراشبیه میسازد و گوید :

درین ما تمسرا یعـنی زمـــا نـــه
بساعید و عروسی کز توباز است

انوری دریك غزل دیگرش میگوید که کسی‌که‌از زنده گانیش شکایت میکند ، اوبه روزو روزگار شاعر ننگرد ، تابهمد که او(یعـــنی‌انوری) چگونه عمر به سرمیبرد .ازاینکه زما نه با انوری ناساز گار بود، او سعی‌و کوشش‌رادرراه بهتر ساختن شرایط زنده‌گانی بیهوده مـی شمارد . شاعر نمیدانست ازبلاهایی که به‌سرش‌آمده بود چگونه خلاصی یابد و عرض ودادش رابه که بگوید :

درمـــان دل خود از کـــه جو یم
افسانـــه خـویش با کـه گـویـم؟
تخمی که نروید آن چه کـــارم ؟
چیزی که نیابم آن چه جـویـــم ؟

انوری که از همسر خود جداشده بود،بسیارمتاثرمیشود ومینا لد که همد می‌نیست کـــه به او درد دل گوید .شاید ازهمین سـببـاست که شاعر همدم غم بودن دلش راو همدم دل بودن غمش راچنین تصویرمینماید :

کرا درشهر برگو یـم غـــم دل
دلی دار م همیشـــه همد م غـــم
دلی دار م همیشـــه همد م غـــم
غمی دارم همیشـــه همـــــد م دل
دل عـالـــم نمیدانـم یقیـــن دان
از آن افتاده ام در عـــالـــم دل
دلی و صد هزارا ن آه خونیـــن ،

ز حد بگذشت الحق ماتـــم دل
کنار مر حمت ار باز گـــیـر ی ،
به خرواران فـــرو ریزم غـــم دل

شاعر میگوید : در دریایی غرق میباشـم‌که‌سا حل آن‌غم است واز کاراین گونه دل‌به دادآمده‌استو راه‌خلاصی میجوید .

درآن دریا شد ستم غرقه کان جا
به جز غم می نبینم سا حل خویش

ولی شاعر از این ناامید نیست. او صبر راپیشه کرده به آینده نیك امید دارد . قلـــب خویش راچنین تسکین میبخشد :

صبر کن چندان که این‌دوران دونان‌بگذرد
راحت جان چونکه بگذشت ،آفت‌جان‌بگذرد
خویشتن دربند نیك وبد مکن ازبهرآنك
زشت وخوب ووصل وهجرا نددردودرمان‌بگذرد
روز گاری میگذار امروز ازآن نوعی‌که‌هست
کانچه مرد م برخود آسان کردآسان‌بگذرد
تادرین دوری ز داروی‌وزدرمان‌چاره‌چیست،
صبر کن چندان که این دوران دونان‌بگذرد

آیاچنین افاده های اجتماعی غزلیا ت شاعرنسبت به‌موضوعات غزلهای غنا یی قرنهای‌پیشین حادثه نوبود؟ معلوم است‌که موضوع اساسی‌شعر های غنایی وتغزلات شاعران قرنهای۱۰ و نیمه اول قرن یازده میلادی مانند استادرودکی،فرخی، عنصری ،منوچهری، رابعه بلخی ،ارزقی، عسجدی ودیگران وصف عشق ومحبت وبیـــان‌احساسات عالی محبت بود. افاده های اجتماعی بیشتر در تشبیب قصیده ودر قطعات ورباعیات‌ارائه گردیده وغزل تنها مضمون وآهنگ‌عشقی داشت .از آخر قرن یازده وقرن دوازده‌میلادی‌دایره موضوع غزل وسیع شدودر آن به جز از

مضمونهای عشقی ،افاده‌های عرفانی، رندی، میگساری شکایت وانتقاد ،حسب حال وامثال این موضوع وآهنگهای خیلی مهم راه‌یافت. اگر سنایی درغزل عشقی صوفیانه وانتقاد های اجتماعی صوفیانه در زمرهٔ نخستین شاعران قرارگیرد، پس انوری درزمان خود، یکی ازنخستین شاعران در غزل عشقی واقعی وانتقاد اجتماعی است کـــه آنرا روا ج داد واین مساله مقا م اورادر شعـر آن دوره خیلی بلند ساخت .

این حالت رادر غزلهای سید حسن غزنوی، عبدالواسع جبلی ودیگر معاصر ان انوری میتوان مشاهده کرد .

آهنگ وموضوع های انتقاد وشکایت های اجتماعی در تشبیب قصیده های انوری نیزمقام مهم دارد.

شاعر در بسیاری تغزلاتش ازتنهایی و غـم واندوه بیدرمان خود مینالد، چنانکه اودر تشبیب یك قصیده اش ازآن که هنر آموخته وباری ازشادی بهره‌یی نبرده وبه مشقتهایی دچار شده است شکایت میکند :

در پنجه موش خـانـــــهٔ مـن
زینست که ناخـن پلنگ اســـت
تـــا چـــهـره آرزو نبینـــم
بـر آیـــنهٔ امیـد ز نگ اســت
بـویی نبر م همـی ز شـــادی ،
باز این چه گلیم وآن چه رنگ است
زیـــر قد مـم همیشه گویـــــی
کز زلزله خـاك بیدرنگ اســت
با من که زمین به آشتی نیســت
زیـــن است که آسمـــان به جنگ است

ذین العابدین موتمن درست میگوید کـــــه بسیاری ازمدیحه گویان ازستایش نااهلا نبیزار وازعمل خود خجل وشرمسار بودند ، ولـــی چون شغل مدیحه سرایی زنده‌گانی مادی آنان راتامین مینمود و سبب حصول جاه و مقام میشد، در آن روز گار قصیده سرایی و مدیحه گویـی رسمیت واعتبار خاصی داشت واز هر جانـب شاعرا نبه دبا سلاطین وامرا ووزرا روی می‌

آوردند .حتی کسانی نیز چون انوری که‌ازعلم‌وفنون بهره‌کافی داشت ، چون آن‌را به‌نحـــو مطلوب وسیله حصول مقصود نمید یدند دست‌ازآن کشیده به‌شاعری ومداحی‌میپرداختند .

درقصیده های انوری‌آهنگ شکا یت ازناسازگاری روزگار وزمان شاید ازآن سبب منعکس باشد که اودربین مدیحه های‌خود وحقیقت‌زنده‌اختلاف بزرگ وجدی رامیدید .انوری سبب‌بد بختی وتحقیر شد ن خود رااز زمانه ناسازگارمیداند که آن مهر غم واندوه رابر پیشانی‌اوزده است :

تاآمد از عد م به‌وجود اصل پیکرم
جز غم نبود بهره ز چر خ ستمگرم
دست زمانه جـــدول انده به من کشید
زیرا که چون قلم به صفت سخت لاغرم

شاعر گمان داشت که علم ودانش به‌اونفعی‌می آورد . ولی متاسفانه در نتیجه بی اعتنایی دولتمندان نسبت به‌علم ودانش انوری به‌مقصدنرسیده برعکس خوار وپریشان‌شد :

خوانـدم بسی علوم ، ولیکن به عا قبت
علمم وبا ل شد ، که فلك نیست یاورم

ونهایت به آسمان خطاب میکند که این جفاومصیبتها خاتمه یابد ومهر وفاو عدالت برقرار شـود :

ای روز گـار شیفته چندین جفا مکـــن ،
آهسته تر که چر خ‌جفا را نه‌محـــــورم
چـون آمد م برتو که پایم شکسته بـــاد
راه وفا سپر که جفانیست در خـــورم

همین طور آهنگ انتقاد وشکایت واعتراض‌اجتماعی علاوه بر غزلیات شاعر در تشبیب‌قصاید وقطعات اونیز مشاهده کرده‌میشوند .

در غزلیا ت انوری شکایت وآهنـــگهای‌انتقاداجتما عی نه تنها توسط تصویر و مظا هـــر عینی بلکه به واسطه تصویر روحیه قهرمـا نغنایی نیز خیلی استا دانه وتاثیر بخش افاده یافته است .

درست است که درشعر غنایی خودحادثـه‌وواقعه هانیز اززبان قهرمان غنایی یعنی‌شا عر نقل کرده میشود ، ولی چنین نقل وتصو یـرخصوصیت عمومی (عینی) دارد. اما چنان که‌گفته

اند ((شعر غنایی عکاسی قلب شاعر نیست بلکه‌مجموع حسیات وهیجان واضطرا ب مولف می باشد))ازین روقهرمان غنایی هرائر غنایی نه‌تنهاشخص شاعر و((من)) آن بلکه فرد جامعه آن‌دور است که‌در سیمای اوروحیه وخصو صیت انسان‌آن‌زمان انعکاس یافته‌است. به‌قول ولادیمیرایلیچ لینن ((اینجا همه حرف برسر محیط فردیست،در تحلیل خصلت ودر روحیه تیپهای مذکور است)).

در غزلهای عشقی انوری که آهنگ غم‌واندوه،هیجان واضطرا ب عاشق وکبر وغرور، نازو استغنای معشوق خیلی بااحساس تصویریافته‌است، روحیه قهرمان غنایی وخصو صیت وی‌در آن نقش مهم دارد .

روحیه قهرمان غنایی انوری در تشبیب‌قصیده‌وغزلهای او به‌یك شکل نیست. میتوان گفت که سبب اساسی تفاوت روحیه قهرمان غنایی درتشبیب قصیده و غزلهای شاعر به محیط اجتماعی وخصو صیت ساخت جامعهٔ‌آن دور ارتباط دارد .

تشبیب قصیده های شاعر اساسا به خاطرممدوح گفته شده‌اند وشاعر درایجاد این گونه قصیده ها پایبند مدح میباشد واز حدودستایش‌ممدوح بیرون برآمده نمیتوانست .ازطرف دیگر شاعر امکان نداشت که‌تما م احساسا ت قلبی‌خود را در دایره قصیده بیان دارد ، زیرادرآنها ((اضطراب وهیجان غنایی نسبتا کم‌اند)) اما درغزل شاعر نسبتا آزاد است، فکرو عقیده های خودرا دردایرهٔ موضوعهای گوناگون بیا ن‌کرده‌میتواند .

به این طریق قهرمان غنایی شاعر اکثر درتشبیب قصیده ها ،یك شخص شادوخرم،به‌کلی یاور بخت میشد ،اما در غزلهای شاعر دایرهٔ‌تصویر احساس وروا ن قهرما ن غنایی خیلی وسیع وگوناگون‌است این‌جانه تنها شادی‌زنده‌گی، بلکه غم واندوه، هیجان واضطرا بدل عاشق احساس‌میشود .

برآسما نرسد ز فراق توهر شبی
فریادونا له های دل زار زارما

* * *

کارم زغمت به جان رسیده‌است
فریاد به آسمان رسیده‌ست

این‌قهر مان غنایی شاعر همه وقت غمگین‌نیست وازبخت بدش نمینالد، بلکه گاه‌گاهی تشریفقدوم محبوبه طبع اورا خوش میسازدوروحش راسرور وطرب می‌بخشد. این راازنوای

هیجان انگیز قهرمان غنایی میتوان پی‌برد:

عجب ،عجب که تورا یاد دوستان آمد
درا ، دراکه ز تو کار مابجان آمد

* * *

خ خهه به نام ایزد آن روی کیست یارب
آن سحر چشم وآن‌رخ،آن زلف‌وخال‌وآن‌لب

سیمای معشوقه در غزلهای انوری خصوصیت‌دیگردارد. اورا گاه دربازار وگاه د ر خانه عاشق درحالت مستی میتوان دید . یکی ازخصوصیت ها ی‌مهم سیما ی معشوقه آن‌است که اودلدادهٔ زروسیم ،یعنی خاستگار تجمل‌وحشمت زنده‌گیست . معشوق ازعاشق‌همیشه‌زر طلب میکند وآن‌را ازجان یارش هم‌بهترمیشماردوگفت وگوی عاشق ومعشوق اکثر اززر وسیم میرود به پارچهٔ زیرین از غزلیات شاعر توجه‌میکنیم :

گفت زرگفتم که جان گفتا که حق
الحق این نقدم تو انگر میکند
گفتم آخر، جان به از زر گفت نه
لاجرم کار تو چون زر میکند

بالاخره شاعر از تهید ستی وناداری خودبه‌محبوبه اش مراجعت‌میکند و میگوید که دل‌تورا شخصی که‌تماما سیم وزر ندارد چگونه‌به‌دست‌می آورد ؟

چگونه دست یابد برتو آن کس
کش اندر کیسه دیناری‌نباشد

چرا در غزلهای انوری وشاعرا ن دیگرهمعصراواز جمله سید حسن غزنوی،عبدالواسع جبلی، عاشق ومعشوق ازسیم وزر سخن میرانند ؟شایداین امردرنتیجه تاثیرمحیطدرباربه‌وجودآمده‌باشد که آن جا اکثر شاعران محض برای زروسیم‌شعرمیگفتند .

دیگر از خصوصیتهای مهم سیمای‌معشو قه‌غزلیات انوری آن‌است که او مثل معشوقه های عصر های بعدی آرام وشرمگین نیست بلکه‌پرحرف وهر جاییست .اوزود زود به خانه‌عاشق

دوش تاصبح یار در بر بود
غم هجران چو حلقه بر در بود

دست من‌بود وگردنش همه شـــب
وین همه روز اگرچه بر سر بـــود

حتی گاهی معشوق به نزد عاشق در حالت‌مستی می‌آید ((مست ازدرم درآمد دوش آن مه تمام)) وسپس باهم می مینوشند ((بنشست برکنارمن وباده نوش‌کرد)).

باوجود این معشوقه به‌عاشق به‌اصطلاح‌نادان‌وگنهکار بعضا نصیحت میکند .

عموما در غزلیات انوری به‌قول‌ذین‌العابدالدین‌موتمن ((هنوز معشوق قدرو منزلت معشوقان عصر مغول رانیافته ویکباره حاکم برجان،هستی‌وارادهٔ عاشق نشده‌است . هنوز عاشق‌به‌معشوق از سیم وزرگفت وگو میکند ،معشوق بازاری وهرجاییست وبادرم نرم میشود)).این استروحیه قهرمان غنایی در غزلیات انوری.

مدح در غزلهای انوری‌خیلی کم است وتنهادر هشت غـزل شا عر افاده یافته اســـت . چنانکه در اول همین باب ذکرکردیم، درقرنهای‌یازده‌و دوازده میلادی شاعران مدح رانه تنهادر قصیده ، بلکه درقطعه وغزل ورباعی‌نیز مـــی‌آوردند که‌درنتیجه غزلهای مدحی به‌وجودمی‌آمد.

فرق غزلهای مدحی ازغزلهای عاشقانه درآن‌است که در آخر آنها تخلص شاعرنی، بلکـــه نام این ویاآن ممدوح آورده‌میشود. سبب آوردن‌نام ممدوح درآخر غزل همانا تاثیر قصیده‌است. که درآن (قصیده) شاعر وقتی که‌از نسیب‌بـــه‌مدح انتقال میکند، نام ممدوح‌می آورد، سپس‌به مدح میگذرد .

غزلهای مدحی رادر قرنهای یازده‌و دوازده‌میلادی بیشتر درایجاد یات سیدحسن غزنوی‌و عبدالواسع جبلی میتوان مشاهده کرد، آنهاحتی‌سلسلهٔ غزل ورباعیهایی دارندکه محض‌به‌این یاآن ممدوح اختصاص‌یافته اند .۱ زجمله سیدحسن غزنوی از ۸۳غزل در۱۸ غزل عبدالواسع جبلی از ۱۵۲در آخر ۳۵ غزلش به‌ممدوحان‌خویش‌اشاره کرده‌اند .چنانکه غزل زیرین سید حسن غزنوی رادرنظر میگیریم:

لبم از بوس او شکـــر چینـــد
گوشم از لعل او گهـر چیـــــند
از گریبان چو او بـــرآرد ســـر
خور دامن ز شـــرم در چینـــد
در فـرا قش ز اشـک چهـرهٔ من
مرد باید که سیم و زر چیـــــند

باغـــــبان صحبدم نـدانـد چـید،
هردم آنچ از رخش نظـــر چینـــد
آری، آری چـــو آفتـــا ب آمـــد ،
مـاه در حال مهـره بـــــر چیند
خلق او خلق شـاه را مـــانـــد
کز دل او گـل وشکر چیـــنـــد
شـاه بهرام شه که خنجـــر او
از سران در مصاف سر چینـــــد

انوری در مقطع غزلهای مد حیش نـــام‌وعنوان ممدوحان را اساسا به دوشکل آورده اســـت:

یکم : باآورد ن‌نام ممدوح ،مستقیم به‌مد ح‌او شروع میکند. درمقطع اینگو نه غزلها گاهی از بعضی خوبیهای اویاد مینماید. از جمله درغزلی چنین می آورد :

خسرو آفاق ذوالقرنین ثانی، سنجر آنك
قیصرش در تحت فرمان‌همچو خاقان میرود

یا در بیت دیگر :

قدح بردست من نه تابنو شـــــم
بیاد مجـد دین زیـن المعانـــــی

دو م: شاعر نام ممدوح رامستقیم برای‌مدح‌ذکر نمیکند بلکه یگان صفت او را در ضمـــن غزل وصف مینماید. چنانکه درغزل زیریـــــن‌انوری درضمن تصویر حالت عشق ازبزرگی‌دولت سلطان سنجر یاد میکند.

جانا دهان تنگت، صدتنگ‌شکرارزد،
اندام سیمرنگت خر وار ها زر ارزد
هر چند دلربایی زلفت بجان خـــریدم،
کاو ازمرغ جانان شاخ صنو بر ارزد

باعاشقان کویت لافی زنیم گـه‌گـه
آن دل کجاست مارا کاندوه دلبرارزد
از عشق روی خوبت آب آورم زدیده
کشت بهشت خرم کاریز کوثر ارزد
گویند ملك سنجر از قاف‌تابه‌قافست
بوسی ازان لب توصد ملك‌سنجرارزد

مقصد اساسی شاعر درمقطع غزل بالامحض‌آوردن نام سلطان سنجر نبوده، بلکه امکـــان ناپذیر وقیمت دانستن‌بوسه لب یاراست که‌آن انوری ازتمام مال‌و ملك شاهی بالاترمیشمارد وطوریکه بعدا حافظ شیرازی به یك خال سیاه‌محبوبه سمر قند وبخارا را می‌بخشدیادرغزل‌دیگر به مقصد بلند بردن قیمت حسن‌محبوبه انوری‌چنین میگوید :

تو یی سلطان بت روياز که‌درحسن
ندارد چون توسلطان سنجر امروز

بهمین طریق انوری دا یره موضوعات غـزل‌را وسیع نمود ودر وعشق وعاشقی،بشردوستی، آزادی پرستی وامثال اینگونه احساسات بلندانسانی راترنم کرده‌است. همچنین شاعربسیاری ازموضوعهای غزل رابامحیط اجتماعی زمـــان‌خو دپیونده‌داد، یعنی‌یکی‌از نخستین کسا نـی بود که در غزل مفا هیم اجتماعی را داخل‌کردوازاین راه‌مضمون اساسی‌نوع غنایی راغنی‌گردانید.

(بحث‌ادامه‌دارد)

زلمی هیوادمل

سروده های دری کـریمداد عیشی سرایشگر گروه روشانی

در قرن دهم هجری درمناطق شر قـــــی افغانستان دو دودمان علم وادب ظهور کردکه در راس یکی بایزید روشان (۹۳۰-۹۸۳ هق) ودرصدر دیگری آخوند درویزه ننگـــرهاری (۹٤۰-۱۰۲۸هق) قرار داشت .شماری از اعضا ی این دود مان از علوم متداو ل عصر چون ادب وعرفان بهره داشتند وزبانهای عربی ودر ی رانیکومیدانستند .در پهلوی زبان پشتو به زبان دری نیز سروده ها وپرداخته هایی دارند . افزون بران هردو دودمان پیروانی نیز در منطقه پیدانمودند ودرمیان پیروان آنها نیز سخنوران و نویسنده گانی موجود بودند که علاوه بر زبان مادر ی به زبان دری نیز سرایشها ونبشته های قابل بحث ازآنها به جامانده است ، ومیتوا ن برین سروده هاونبشته های دری آنها بحث کرد.

سرایشگر مورد بحث ماکریمداد بنگش نیـزاز پیروان بایزید روشان ودودمان اوست که من درین نبشته کوتاه بر سروده های دری وی گفتنی هایی خواهم داشت .

اندر شناختنامهٔ سرایشگر :

ادبیات شناسان پشتو تاسا ل ۱۹٦٤ ع ازسریشگری به نام کریمداد بنگش خبری نداشتند زیرا درنبشته های پیشین نیز یادی از و ی نشده بود، وتاهما نسال اثری ازوی به چا پ نرسیده بود .

درسال ۱۹٦٤ ع اکاد می پشتوی پشاوردفترشعری ازین سخنور رابه چاپ سپردو پس‌ازان ادبیا ت شناسان مابانام وآثاروی آشنا یـــی‌پیدا کردند . درکشور مانیز گفته ها یی درباره وی‌به نشر سپرده شد (۱) وتذکره‌نگاران‌امروزی‌نیزوی رابه حیث شاعر کهن زمان درآثار شان ثبت‌نمودند .(۲)

شماری ازپژوهشگران ادبیات پشتو کر یم‌داد بنگش رابا کریمداد بن درویزه اشتباه‌کرده و هر نورایکی پنداشـــته اند.به‌گونه مثـــال‌عبدالحلیم اثر درکتابش به‌نا م ((تیر هیران ـ شاعران)) (۳) وهمچنان دکتر میکنزی درفهرست‌نسخ خطی پشتوی بریتانیا(٤) دیوان کریمداد بنگش را از کریمداد بن درویزه شمار کـرده‌است .

پس ازنشر دیوان کریمداد آشکار گردیده‌که‌وی سرایشگر یازگروه روشانیان منسو ب به قبیله بنگش (٥) بود ودرهندو ستا نشمالی‌کناردریای کنگا در شمس آباد (٦) به دنیا آمده ،و درهمان دیار میزیسته است. تاریخی که ازدفترشعرش به دسترس ماقرار دارد سال ۱۰٥٦هق. میباشد. مقدمه نگار دیوان وی‌نبشته است که‌درین زمان به پیری گرایش داشتی (۷).کریمداد درشعر پشتو نامش را کریمداد وگا هی کریم‌ظاهر نموده ولی در سرایشهای دری (عیشی) تخلص‌کرده است .

پژوهشگران نبشته اند ر ((چون مادر الله‌داد(نوه بایزید روشان) از قبیله بنگش بود،ممکن به‌نظر میرسد که‌خانوادهٔ کریمداد باوی قرابت‌داشته وبا ایشان رهسپار هندوستان گـردیده باشد (۸).

در سروده‌ها ی پشتو ودری کریمداد نکاتی‌رامیتوان دریافت که در روشنی آن برزیســـت نامهٔ وی چیزی نوشت . من‌درین بخش نبشته‌نکاتی چند را از شعردری وی‌به‌گزینش‌میگیریم. دربارهٔ قبیله اش گفته‌است :

عیش ام ، بنگشی ام خاك رهـــــم
دیـــن ودل باخته در راه توام

زادگاهش راچنین ستوده بود :

دریغا سیر گلگشت رشید آباد میخواهم
تماشای پری رویان شمس آباد میخوا هم

می ومعشوق گلرخسار و آواز خوش‌مطرب
کنار گنگ وسرو وسوسن آزاد میخواهم

مرشدش وروشانیان ر ابدینگونه یا ددمیکند :

عیشیاجانت ز فیض همتش سیراب شد
قبله روشانیان فیاض عالم با یزیـــــد

(دیوان کریمداد ص ۹۵)

دفتر شعر کریمداد :

کریمداد دفتر مختصر ی از شعر پشتوودری‌دارد که‌در ۹۹ صفحه چاپی گنجانیده شده‌است. سروده های پشتوی وی شامل غزلیا تـوقصایداست، اما سروده هایی در دست‌داشته‌دری وی راهمه غزلیات دربرمیگیرد که دراخیر دیوانش‌بیامده‌است (۹) .سروده های دری کـــریمداد بنگش شامل شانزده غزل است که‌سه آن‌ناقص‌وسیزده آن مکمل به‌نظر می‌آید . شماربیت‌های این غزلیات به صدو شش بیت میرسد . کـه‌افزون ازشش بیت آن‌آسیبی دیده‌است ودرحدود صدبیت آن‌سالم میباشد .سروده های دری‌چاپ‌شده کریمداد به این غزل وی‌شرو ع‌میشود:

ای غم و دردت دوا ی سینه افـــگار ما
تا به کی جویی ز بیبا کی خود آزار ما
ابر گلپوش تو تازد حلقـه بر گرد سمـن
میرود صد جوی آب از نرگس پرخارما
بسکه دارم طالع نشگفته وبخت ســـیه
غنچه گردد گل ز سر برگوشهٔ دستار ما
وبه این ابیات یکی ازغزلیاتش‌فرجام‌میپذیرد
واعظم توبه زمعشوقه وزمی فـــرمایـــد
عاشق رند وشم پیشه خود چون نکنـــم
((عیشی)) احوال من آشفته تر از زلفش‌باد
گوزچان میل بدان ابروی چون‌نون نکنم

در غزلیات موجود در ی کریمداد سه غزل‌در ردیف (الف)، سه غزل در ریف در دریف(الف) ، سه غزل درردیف (دال)،یك‌غزل در ردیف (ر)،یکی در (ز)،یکی دیگر در (س) وهشت باقیمانده‌آن در ردیف (لام)سروده‌شده است .

جز ازین نسخه چاپی دفتر شعروی شعردری‌کریمداد بنگش رادر جای دیگر نداریم وهـم پژوهشگران از اشعار خطی ویا چاپی‌دیگر وی‌چیزی نگفته‌اند.اما پخته‌گی ،سلاست‌وشیوایـی سروده های موجود کریمداد مارا باور مندمیسازدکه وی شاعر قادر الکلام زبانهای پشتو ودری بوده ولابد سروده های دیگری نیز داشته‌است‌که‌به مانرسیده ،ولی آنچه که از وی به‌دسترس

ما قرار دارد ،شعر پشتوی آن او را در قطـارسخن سرایان طراز اول زبان پشتو وسروده‌های دری وی ولوناچیز است کریمداد رادر ردیـفشاعران خوب زبان دری تثبیت می‌نماید .

نگرشی برسر ایشهای دری کریمداد :

پیرامون سروده های دری‌کریمداد بحث وپژوهش مشخصی صورت نگـــرفته اســـت شماری از ادبیات شناسان که‌درشر ح حال وی‌ویا برسروده های اوچیزی نبشته‌اند، تنهااینقدر گفته اندکه ((کریمداد به‌زبان دری نیز شعرسروده شعرش خوب‌است)) اما استاددانشمند مامرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی (۱۳۲۸-۱۴۰۴هق)، درکتابش به‌نام ((دپشتو ادب‌په تاریخ‌کی قصیده) ضمن بحث برقصاید کریمدادازاشعاردری او نسبت به دیگر نبشته‌هایش فشرده تر یاد میکند وشعر پشتو ودری اورا ازلحاظ‌پخته‌گی‌ورشاقت همگون توصیف مینماید . ومی‌افزاید: چون کریمداد درشعر سرایی دری مهارت کامل‌وقدرت داشته لذا قصاید پشتوی وی نیزنسبت به قصاید سخنپردازان دیگر گروه روشانی ازحیث هنری آب وتاب خاصی دارد. استاد درین بحث غزلی از سروده های دری کریمدادرا نیزبه گرینش گرفته‌است که من مطلع ومقطع همان همان غزل رادرینجامی آورم :

چوبلبل هر زمان آشفته گرداین‌چمن گریم

به یاد قامت ورویش به سروویاسمن گریم

کجا ازمحرمان بزم وصل اوشوم(عیشی)

بس این کزشوق اوچون شمع درهرانجمن‌گریم(۱۰)

پس از نبشتهٔ مختصر واظهار رای مجمـــل‌مرحوم استاد حبیبی درنبشته دیگری پیرامون سروده های دری کریمداد چیزی نخوانده‌ام .اگر ما سروده‌های دری کریمداد را ازنگاه‌مضمون مورد بازرسی قرا دهیم خواهیم دید که‌محتوای‌غزلیات پارسی وی اکثر رندانه وپراز محبت وشور عشق است، گاهی نکات عارفانه وابیات‌اخلاقی رانیز توان دران دریافت وگاه‌درشماری از ابیات وی مسایل مهم ومناسبات اجتماعی‌نیزبه‌صورت نهفته بیان گردیده‌است. او یاران و دوستان خودراکه دور از شمس آباددرهندوستان‌جنوبی در دکن میزیستند چنین خوش‌یاد مـــی نماید :

اگر آن ماه مسافـــر به‌وطن باز آیـــد
جـــان محـنت زدهٔ مـا به بدن باز آید
گرصبا مژده رساند به گلستان ز بهـــار
بلبل خسته به اطراف چمـــن باز آیـــد
تافهابسته ام از خـون به دل اندر یـارب
باشد آن آهو ی و حشی به‌ختن باز آید
چه ستمها که کشید م از فراقش همه عمر
ای خوش آن روزکه آن خفته به‌من بازآید
یك به‌یك می نتوانم که دهم شر ح فراق
قصه یی نیست مراکان به‌سخن باز آید
روزو شب منتظرم چشم به ره چون نرگس
باشد آن سرو جهانم به چمن بازآیـــد
عیشی از بیت حزن رقص کنان بر خیزد
گرنگارش به سلامت زد کن باز آیـــد

افزون بران گفته هایی پیرامون قبیله وزادگاومرشد ش نیز در سروده های‌دری وی‌باز تاب یافته است که بدانها اشاره رفت .

ازلحاظ هنر نیز شعر دری گریمداد ازارزشی‌برخوردار به نظرمی آید .تصویر سازی وارائه مفاهیم رابه‌گونه یی‌که شایسته یك شعر خوب‌پنداشته شود در شماری از غزلیات وابیات‌وی میتوان سراغ‌کرد که‌این همه دال برمهارت و ی‌درشعر سرایی دری ومطالعه گریمدادددرادبیا ت پارسی (دری)و آشنایی وی باآثار استادان‌ادب‌دری حساب شد ممیتواند .

بیت های زیرین وی‌را در زمینه میخوانیم :

بیار باده که‌از خون کشته‌گان رهشـــــ
دمیده لاله خونین دشت و صحـــــرا را
شبم ز رو ی‌سحر تا کشاده پردهٔ ظلمت
ندید چهرهٔ خورشید دیدهٔ سحر مـــــا

چند بیت از یـك غزل‌زیبای وی :

نوك زهر آلود مژگانت زدلها برگذشت
بوی زلفت درمشام جان مشتاقان رسید
غمزهٔ خونریز را قتل جهان فرموده‌یی
بهرحق میسند چندین بیگناهان را شهید
لعل میگون شکر بار توتادر خنده شد
صوفیان راجامه اندرنیل رسوایی کشید

بیتی ازیك غزل دیگرش:

یاد بادآنکه که گزشتی سوی‌گلشن‌چونسیم
گل زشوق رخ توجامه درانست هنوز

غزل دیگر :

مدام از نرگس مخمور تومستانه میرقصم
به گرد عارض شمع‌توچون پروانه‌میرقصم
تو تاافسانه عالم شدی درحسن چون‌لیلی
من از عشق توچون مجنون‌به‌هرویرانه‌میرقصم
به بوی آنکه لب برساغر لعلت نهم وقتی
چوخس سر گشته هردم‌برسرپیمانه‌میرقصم
مرامی بینی ودر جلوه آیی هرزمان ومن
ترامی بینم‌واز خویشتن بیگانه میرقصم
بهر اعضایم از سودای‌توبنداست‌وبااین‌هم
چوزلف عنبر افشان توسر درشانه‌میرقصم

سر چشمه ها :

۱ ـ کابل مجله شمارهٔ یازده ودوازدهٔ سال۱۳٤۸ ه ش نبشتهٔ پوهاند رشتین ص‌ص ٦۰ـ ٦۵ .

۲ ـ پشتانه شعرا،ج ٤،ص‌ص ۹۲۳ـ۹۲۷ ،از عبدالله خدمتگار، چاپ سال ۱۳۵۷ ه. ش، کابل ، پشتو تولنه.

۳ ـ تیرهیر شاعران، ازعبدالحکیم اثـــر،ص‌ص ۱۳ـ۱۵، چاپ سال ۱۹۶۳ اکادمی‌پشتوی. پشاور .

٤ ـ فهرست نسخ خطی پشتو ،محفوظ دربریتانیا ، ازدکترمیکنزی ،ص‌ص ٦٥ـ٦٦،چاپ سال ۱۹٦٥ ع‌لندن .

٥ ـ مردم بنگش زیاده تر امروز درمربوطات‌کوهات زنده‌گی دارند.

٦ ـ شمس آباد جاییست کنارغربی دریای‌گنگاه ازمضافات فرخ‌آباد، ایالت اتر پردیش هندوستان (مقدمه دیوان دولت ازاکادمسین‌رشادص‌لسم).

۷ ـ مقدمه دیوان کریمداد، ازخیال‌بخاری ،ص ۱۸.

۸ ـ مجله کابل ، همان شماره ،ص ٦٠ .

۹ ـ دیوان کریمداد، ص‌ص ۹۳ـ۹۹ ،بکوشش‌خیال بخاری ، چاپ سال ۱۹٦٤ ،اکادمـــی پشتوی پشاور .

۱۰ ـ دپشتو ادب په تاریخ‌کی قصیده ، ازمرحوم استاد عبدالحی حبیبی، ص‌ص ٤۷ ـ٥۷، چاپ سال ۱۳٥۷ ه ش ،کابل، اکادمی عـلـــوم‌افغانستان .

ACKU

نظامی محرم

رامی شاعر دریزبان آذربایجان

آثاری که در سده های میانه به‌قلم نویسنده‌گان با استعداد راجع به ادبیات شناسی نوشته شده‌است‌خواه آثار منثور و خواه آثار منظوم در تدقیق و تحقیقات و مطالعـــــه‌و بر رسی تاریخ اندیشه ادبی‌دارای اهمیت ونقش بینظیری میباشند .

به این جهت برای درك درســت‌وصحیح سیستم پر استعارهٔ ادبیات کلاسیك تدقیق و مطالعهٔ این قبیل‌آثار در حال حاضر در رشته ادبیات شناسی یکی‌ازمسایل مبرم وحساس‌به شمار میرود . از جانب دیگر این هم یك حقیقت انکار ناپذیر است‌که‌اگر ادبیات معاصر باادبیات کلاسیك ارتباط نزدیك پیدا نکند واز عنعنات‌مترقی آن استفاده نشود پیشر فت کرده نمیتواند .

جای تأسف است که آثارپرارزش‌تعداد زیادی از ادبیات شنا سا ن سده های میانه تابه حال از چشم‌ونظر محققان دور مانده است . باید پوست کنده گفته شود که تا لیـف‌دهها کتاب و رساله راجع به یـك شاعر ویا نویسنده ویا آثار ادبی‌وی وبی پروایی وبی اعتنایی‌نسبت به دیگر هنرمند که از نگاه اهمیت‌آثارش از دیگران عقب نمانده وبلکه

پیش هم رفته است حداقل دورازانصاف میباشد . به طور مثال گفته میتوانیم که راجع به قوامی مطرزی گنجوی (در سال ۱۱۸۱میلادی وفات کرده‌است) سید ذوالفقار شیروانی(۱۲۹۰-۱۱۹۰) که اشعارش را به شش لسان نوشته است ، وحیدتبریزی (در سده ۱۵ زیست کرده) ونمایندهٔ معروف سده (۱٤) شرف‌الدین را می تبریزی ودهها هنرمند دیگر که در رشد و پیشرفت‌ادبیات‌آذربایجانی و کشور های دری زبان نقش مهمی داشته اند فقط در منابع‌ومأخذ های دایرة المعارفی به دست آوردن معلومات ممکن میباشد .

درین مقاله مقصد ما معرفی‌خواننده‌گان محترم با زنده‌گی وآثار ادبی شاعر و ادبیات شناس‌شرف الدین رامی تبریزی میباشد .

.شرف الد ین رامی تبریزی‌هنرمندیست‌که درسدهٔ (۱٤) سده‌یی که علم وفرهنگ در آذربایجان به‌راه رشد شورانگیزی قدم نهاده بود در ردیف ستاره گان درخشانی‌چون محمود شبستری ، اوحدی مراغه‌یی ، محمد عصار تبریزی ،عارف اردبیلی و فضل الله نعیمی تبریزی جای شایسته یی برای‌خودگرفته بود . رامی به عنعنات دورهٔ خود صادق مانده آثارش را مانندتعداد زیادی شعراوعلمای آذربایجان عصر خود به زبان دری تألیف کرده‌است .

امامادر آثار ((حدایق الحقایق)) ((انیس العشاق)) وی وسایل بدیعی ازقبیل استعاره،کنایه صفت،مجاز وغیره که از طرف شاعرشرح میشود به تمام آن وسایل بدیعی‌در اشعار شعرای‌کلاسیك آذربایجان که آثار شان رابه آذربایجانی گفته‌اند روبه رو میشویم زیرا که تمام شعرا در آثار ادبی خود از همین‌قواعد ادبی استفاده نموده بهره برده اند .

شرف الدین رامی شاعر در با ربوده است . این هم معلوم است که در کشور های مشرق زمین شعرونثر اساساً در دربارهای پادشاهان به وجود آمده پیشرفت کرده است‌حقیقتاً نیز بخاطر پیدا کردن شهرت وبه غرض تامین حیات و زنده‌گی‌مادی خود اغلب شعرا به دربار پناه میبردند البته این افکار رابه طوریك آیین جامد قبول کردن مقصد

مانیست ، زیرا که برای همه مردم معلوم است که دهها شاعر معروف نان دربار ها را نخورده نیم گرسنه زیسته اما آثار ادبی بینظیری تألیف نموده اند . نا گفته نماند که خود پادشاهان نیز به شعرای با استعداد وبزرگ احتیاج عمیقی داشتند، زیرا شعرا مبلغین خوبی برای آنها بودند وبه اصطلاح آنها را به اوج شهرت میرساندند . (۱، ص ۱۸۳) .

شرف الدین رامی آثارفوق الذکرومثنوی «ده باب» را به نام پادشاه ادیب وادب دوست سلطان اویس که از خاندان آل جلایر بوده ودرسالهای ۱۳۵۶ـ۱۳۷۵ میلادی در قسمت جنوب آذربایجان فرمانروایی میکرد، تألیف نموده است .

سلطان اویس که به نظم و نثر بسیار علاقه داشت هنر منـدان پر استعداد را در رشته های مختلف به دربار خود جمع کرده از آنهـا حمایت میکرد .

ناگفته نماند که یکی از علمـای معروف همان عصر ، محمد ابـن ـ هندوشاه نخجوانی ، اثر مشهورش «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» راکه در سال ۱۳۶۶ میلادی ختم کرده (۲،۸۲) وشاعردربار شیروان شاه کاووس عـارف اردبیلـی «فرهادنامه» راکه در سـال ۱۳۶۹ به پایان رسانیده بود به نام سلطان اویس اهدا کرده اند (۳ ص، ۵۶) نقاش آذربایجانی استاد شمس الدین که در تمام مشرق زمین شهـرت وسیع داشته نیز در دربار سلطان اویس خدمت نموده است (٤،ص۱۷۵) این هم معلوم است کـه سلمان ساوجی نیز در این دربار فعالیت کرده مداح سلطان اویس بوده است. در این باره عبدالرحمن جامـی (عصر ۱۵ میلادی) در پایان قسمت دوم منظومهٔ معروفش (سلسلة الذهب) حین نام بردن از شعرای بـزرگ چنین گفته است :

بود سلمان درین خراب آباد

مدح گوی اویس بادل شاد (۵ ،ص ٦٨)

راجع به شرف الدین رامی د رمنابع ومآخذ سده های میـانـه معلومات بسیار کم است . در بارهٔ شرح حال این شاعر و ادیب نامدار

زبان دری شرح نسبتاً مبسو طی‌را تذکره نویس مشهور آسیای میانه دو لتشاه سمرقندی در((تذکرة الشعرای)) خود آورده‌است. دولتشاه سمرقندی ذکر میکند که‌مولانا شرف‌الدین رامی مرددانشمند بوده وصاحب فضل . خصوصاً د رعلم شعر سر آمد روز گار خود بوده است ونسخه یی در علم شعرساخته ((حدایق الحقایق)) نام وچند صنعت در آن کتاب درج کرده که‌رشیدالدین‌وطواط در(حدایق‌السحر)) آن صنایع راذکر نکرده بود .(٦، ص ۳۰۸)

شرف الدین رامی راجع به علت‌تألیف این اثر در مقدمهٔ ((حدایق ـ الحقایق)) خاطر نشان میسازد که‌یك روز در مجلس سلطان اویس صحبت از رشید الدین و طواطافتاد ، در اثنای این صحبت‌سلطان فرمود که کتاب ((حدایق السحر))وطواط مجمل است وبه تفصیل احتیاج دارد . زیرا که و طواطدر کتاب خود قصیدهٔ مرصع گفته ومدعای او آنست که ا ز اول تاآخرمرصع است ومفاخرت نموده که در عرب وعجم چنین قصیده انشاءنشده است . بدین تر تیب من به تألیف ((حدایق الحقایق)) پرداختم‌وطبق دستور سلطان نمونه ها ی شعر را از اشعار معروف پارس‌که‌در این عهد متداول است گرفتم . (۷ ، ص ۱۲٤)

نا گفته نماند که عنوان این اثردر بعضی منابع ومآخذ ((حدایق ـ الحقایق)) و در سایر منابع به نام((حقایق الحدایق)) نشان داده‌است. به طور مثال دولتشاه سمر قند یدر ((تذکرة الشعرا)) (٦،ص ۳۰۸) ومحمد علی تربیت در کتاب((دانشمندان‌آذربایجان)) (۸،ص۱۹۰) عنوان کتاب را ((حدایق الحقایق))ودر ((کشف الظنون)) کاتب چلبی نام اثر را ((حقایق الحدایق))(۹، ص ٦۷۲) نوشته اند . نسخهٔ خطی این اثرکه در گنجینهٔ دستنو یسهای اکادمی علوم جمهوری آذربایجان تحت شفرب ـ ۲٥٦محفوظ است ((حقایق الحدایق)) نامیده شده است. این هم قابل‌توجه‌است که نسخهٔ بود لین عنوان ((حدایق الحقایق))، نسخهٔ موزیم‌بریتانیا ((حدیقة الحقایق)) و نسخهٔ دانشگاه کمبریج ((صنایع بدایع))دارد .

باید خاطر نشان کرد که شرف‌الدین رامی حین تألیف شرح به اثر نامبردهٔ وطواط از انتقاد صمیمانه‌وبیغرضانه استفاده نموده و د ر شرحها واضافات خویش کمال‌دقت‌به خرج داده است . به طور مثال رامی میگوید : «رشید آورده که‌ایهام کلمه یی را گویند که مرد و معنی شامل باشد وبه نزد من‌ایهام‌باید به چند معنی مشتمل باشد » (٦، ص ۳۰۸) بعد از این‌شرف الدین رامی جهت اثبات نظر خود بیت ذیل را از خواجه عمادفقیه‌که در سالهای ۱۳۷۲–۱۳۷۱میلادی فوت نموده است به استشهادی آورد .

دل عکس رخ‌خوب‌تودرآب‌روان دید

واله شد وفریاد برآورد که ما هی

دولتشاه سمرقندی معروف بودن‌رامی را با جملات ذیل به عرض وتوجه خواننده گان میرساند«مولانا شرف به روز گار دولتشاه منصوربن محمد بمظفر (ملك‌الشعرای)عراق (عراق عجم – تبصره ازمولف مقاله است) بودوتبریزیست ودیوان‌اودرین دیار (آسیای میانه مد نظر گرفته میشود – مولف مقاله) یافت‌نمیشود . اما در عراق وآذربایجان وفارس مشهور است . تمامی‌قصایدومقطعات اومتین و مصنوع است و مستعدانه ...» (٦، ص ۳۰۸–۳۰۹)

در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی‌راجع به تاریخ تولد وفوت رامی تبریزی معلوماتی نیست . منابع دورهٔ بعدی نیز با وجودی که دربارهٔ تاریخ تولد شاعر اطلاع نمیدهند اماتاریخ وفات رامی راسال ۷۹۵هجری مطابق سال ۱۳۹۲ر۹۳ میلادی ذکرمیکنند . این تاریخ در اثر نامبردهٔ محمد علی تربیت ، (۸ ، ص ۱۹۱)در «الذریعه» آغا بزرگ تهرانی– (۱۰، ص ۲۸٤)در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» احمد منزوی (۱۱، ص ۲۱۲۸) در «تاریخ‌ادبیات‌درایران» دکتور ذبیح الله صفا (۱۲، ص ۲۸٦) ود رسایر آثارمندرج شده است .

با وجودی که در بارهٔ تاریخ‌تولد شاعر درمنابع ومآخذ در دست داشته چیزی گفته نمیشود باز هم‌این تاریخ را – اگردقیق هم نباشد

به طور تخمینی میتوان معین نمود. چنانکه رامی در یک جای «انیس ـ العشاق» نام یکی از استادان خودرا که حسن بن محمود کاشی نـــام داشته یاد آوری میکند .

بنابه اشاره «انسیکلوپدی اسلامی» چاپ سال ۱۹٦٤ میلادی استاد نبول کاشی در سال ۱۳۰۰ میلادی فوت کرده است (۳، ص ٦۲۲) این تاریخ در تذکرهٔ «خلاصة الاشعار» تقـــی الدین کاشی نیز ذکر شده است ـ چون کاشی استاد رامی بوده است بدین ترتیب بادر نظر داشت ایـن تاریخ گفته میتوانیم که شرف الدین رامی در سالهای ۹۰ سده ۱۳ میلادی متولد شده است .

این هم باید گفته شود که دانشمند معروف عباس اقبال آشتیانی کـــه کتاب «انیس العشاق» را با مقدمهٔ کوتاهی در ســـال ۱۹٤٦ میـلادی تصحیح ودر تهران به چاپ رسانیده است راجع به تاریخ وفات رامی نظر دیگر دارند .

مولف تاریخ وفات رامی را کـه در تذکرهٔ دولتشاه سمر قندی و کتاب محمدعلی تربیت ۷۹۵ هجری ذکـر شده است تحت شك وشبهه قـرار داده تاریخـی دیگـــری را نشـان نمیدهد با وجودی که استاد دانشگاه تهران مرحوم سید محمد کاظم امام نیز در مقدمهٔ کتاب «حقایق الحدایق» (۱۹، ۱۵۰) شرف الدین رامی کـــه به تصحیح وی در سال ۱۹٦۲ میلادی در تهران چاپ شده است نظر عباس اقبال را جهت تاریخ وفات شاعـر تایید مینماید به نظر ما تاریخ وفات رامی که ازطرف دولتشاه آورده شده است باید معتبر شمرده شود ومورد شك قرار نگیرد .

شرف الدین رامی که قریب صدسال عمر داشته تا آخرین روز های حیات خود با خلاقیت بدیعی وعلمی مشغول بوده است . به نظر ما تمام آثار و ی تازمان ما نرسیده است . این یك حقیقت مطلق میباشد کـه گنجینهٔ ادبیات زبان پارسی دری بارها دستخوش تجاوزات دشمنان و بازیچهٔ دستهای جنایتکار متعصبا نجاهل واقع شده و بسیاری از آثار استادان ادب پایمال حوادث گردیده واز میان رفته است . در بالا ذکـر کردیم که دولتشاه خاطر نشـــان ساخته بود که دیوان رامی مشهور

بوده است . جای بسیار تأسف‌است‌که از این دیوان معروف فقط بعضی اشعار در تذکره های مختلف با قی‌مانده است .

ابیات ذیل‌که ازکتاب (دانمشندان‌آذربایجان) استاد محمد علی تربیت گرفته ایم (۸، ۱۹۰) و حالا به‌توجه‌خوانندگان ارجمند رسانیده میشود شوق و ذوق لطیف وظریف رامی‌رانشان داده استعداد قوی اورا واضح میسازد :

دلم همیشه زمهردهان اوتنگ‌است
قدم ز ابروی پیوسته اش‌همیشه‌دوتاست
رهین آن لب لعلم‌که بنده اش‌لوءلوء است
غلام آن خط سبزم که عنبرش‌لالاست
شرف به وعدهٔ خوبان به یادنتوان رفت
که هر نفس که زدی بینگار، بادهواست

با وجودیکه آثار ((انیس‌العشاق))و ((حدایق الحقایق)) شرف الدین رامی در تمام کتلاکهای معلوم ذکرشده است ولی راجع به مثنوی‌تحت عنوان (ده باب) وی اولین‌معلومات‌رادر ((فهرست نسخه های خطی فارسی)) ((۱۱، ۲۸۱۸) دانشمند ایرانی احمد منزوی به دست میآوریم . از این فهرست ویابه‌اصطلاح دیگر کتلاك واضح و روشن میشود که یگانه نسخهٔ این مثنو ی‌که به وزن ((مثنوی معنوی))نگاشته شده است در شهر تهران درکتابخانه شخصی عبدالحسین بیا ت تحت شفرف ـ ۲۱۲ محفوظ است.این مثنوی در حاشیه های نسخهٔ خطی اثر ((انیس العشاق)) رامی‌تألیف وبدین طریق تابه زمان ما رسیده است . مثنوی با بیت آتی‌الذکر به پایان میرسد :

ختم گردد بر تو معنا پروری
گر شرف را در دعا یاد آوری

با وجود این آثاری که نام شرف الدین رامی رادر دنیای علم و هنر جاویدان کرده است دهها نسخهٔ‌خطی ((انیس العشاق)) و ((حدایق‌

الحقایق)) که در خزاین کتب اتحادشوروی، عراق، افغانستان ، ایران، انگلستان، پاکستان وسایر کشورها با دقت وتوجه خاصی محفوظ میشوند ، وجود دارد .

چون در ربالا ذکر کردیم که هردو اثر به‌نام شاه اویس اهداگردیده است میتوانیم به طور قطعی‌بگوییم‌که تاریخ تالیف این آثاردر سالهای ۱۳۷٤ـ۱۳۵٦ میلادی بوده است .ناگفته نماند که کاتب چلبی، تاریخ نویس معروف ترك در سدهٔ ۱۷ ، تاریخ تالیف این آثار را درست‌معین نکرده است . وی خاطـــر نشان‌میسازد که ((انیس العشاق)) درسال ۱۳۲۵ر۲٦ و ((حدایق الحقایق)) درسال ۱۳۷٦ر۷۷ میلادی به پایـــان رسیده است . به نظر ما ایـــن‌معلومات بعید از منطق بوده بایـد بی اساس شمرده شود .

شمس الدین سامی نیز راجع به‌رامی و آثارش بعضی معلومات غیر دقیق را ذکر نموده است . از یـك‌طرف او ذ کر کرده که مولـــف ((حدایق الحقایق)) شرف الدین رامی‌احتمال میرود که صاحب ((انیس ـ العشاق)) هم باشد (۱٤، ۲۲۵٦) .بدین طریق شمس الدین سامی در این خصوص متردد میباشد درحالیکه‌در تمام منابع ومآخذ معتبر قبلـــی به طور واضح و آشکار ذکر شده‌است که مولف هر دواثرشرف‌الدین رامی بوده است . ازجانب دیگر اوتاریخ تالیف ((انیس العشاق)) را ۸۳۱ هجری مطابق بـه ۱٤۲۷ر۲۸میلادی قلمداد میکنـــد از ریشه نادرست میباشـــد . (۱٤، ۲۲۵٦)اگر تاریخ ۸۳۱ را غلط چاپی هـــم بپنداریم و تاریخ ۷۳۱ را قبـــول‌نماییم بازهم این نظر بـــر اساس دلایل فوق الذکر ما باید غیر دقیق‌وتادرست شمرده شود. شرف‌الدین رامی در مقدمهٔ‌کتاب ((انیس‌العشاق))ذکر میکند که او تالیف این اثر را زمان زیارت به رصد خانهٔ مراغـــه‌نصیرالدین طوسی آغازنموده است. (۱۵ ، اب) . ٭

این اثر مجموعهٔ افاده های‌بدیعی،مترادفات، استعاره ، کنایه ، مجازو غیره میباشد که شعرا حین و صف‌زیبایی محبوبه ها از آنهاکارمیگیرند وازنگاه تحقیق و مطالعهٔ علم بدیـع‌وصنایع شعری دری وترکی وآفتـ ـ

بایجانی بسیار مفید وموثر است .اثر از زمان شاعر تابه حال توجه شعرا وعلمای کشور های مختلف‌را به خود جلب نموده است . شاعر معروف ترکی مصطفی بن شعبان‌السروری (در سال ۱۵۶۱میلادی‌فوت کرده است) حین تأ لیف اثر ((بحرالمعارف)) از ((انیس‌العشاق)) رامی بهره مند بوده است(۱۳،۶۲۲)شرق شناس معروف و بر جستهٔ فرانسوی سده ۱۹ هوارت ((انیس‌العشاق)) رابه لسان مادری خود ترجمه کرده با شرح مختصری درسال ۱۸۷۵ در انستیتوت تدقیقاتی عالی پاریس طبع ونشر کرده است(۱۱،۳۵۲) محمدعلی تربیت مینگارد که بدین سبك وشیوه کتابی د رزبان پارسی تألیف نشده است (۸،۱۹۱) اینك قسمتی از باب اول‌که راجع به صفت موی است برای خوانندگان گرامی تقدیم مینماییم :((آنچه در کشور حسن سرآمد ملك جمال است موی را گرفته اند وفرق‌داخل اوست ومنقسم بر سه نو ع است : اول معقد و به پهلوی کش‌خوانند . چنان باشد که موی اتراك که کره بند ند وآن را به پارسی‌کله‌گویند نوع دوم آنست که مجعد خوانند وآن موی دیلم است وآنرابه پهلوی پیغوله گویند وبه پارسی کلاله خوانند . چناچ باشد که موی‌زنکی چون دریکدیگر رفته وآن رابه پهلوی مرغول وبه پارسی کاکل‌خوانند وهریك در کشور حسن سرافرازند ودر مملکتی کار ساز اگرچه‌جمله‌راموی وطره وگیسوخوانند، فامادر میان جمع متفرق فرق تما م‌است واز این جمله هریك را قرار گاهی وراهی وپناهی هست . آنچه‌گردرخسار خوبان چون ماه درگلزار حلقه زند وی را زلف خوانندوآنچه‌بربناگوش سر فرود آورد ودر گردن محبوب پیچد وی را گیسو گویند وآنچه تا دوش رسد و از دست‌درازی وی را پیوسته باز بندند آن را طره‌گویند و آنچه مسلسل برخاك افتد ودرپای معشوق سراندازی کند موی‌دراز است که زلفش خوانند)) . (۱۵ ، ۳ الف)

باید خاطر نشان ساخته شود که شرف الدین رامی به خاطرحاصل اطمینان وتایید افکار و عقاید خوددرمورد ضرورت از آثار شعر ای

بر جسته از قبیل اسیر الدیـــن کرمانی ، سید ذوالفقار شیروانی ، رشیدالدین و طواط و غیره شواهدوامثال می آورد .

در انسیکلو پدی اسلامی (۶۲۲،۱۳)ودر مجموعهٔ نسخ خطی شرق‌اکادمی علوم جمهوری ازبکستان (۲۳۵،۱۶)ذکر میشود که ((انیس العشاق)) عبارت از ۱۹ باب میباشد . احمـدمنزوی در(فهرست ...) (۳۵۲۷،۱۱) خود نشان میدهد که این اثر حاوی‌بیست باب است . نسخ خطـــی ((انیس العشاق)) که در شهر باکودر گنجینهٔ دستنویسهای اکادمـــی علوم جمهوری آذربایجان تحت شفرهای ب-۲۵۶ و الف ۳۹۹ محفـوظ میشوند نیز عبارت از ۱۹ بـــاب‌میباشند .

اثر دوم شرف الدیـــن رامـــی((حدایق الحقایق)) راجع به علم‌بدیع وشعر شناسی بوده مشتمل بـر دوقسم است . قسم اول پنجاه با ب است،. قسم دوم بر عکس ذکر آغابزرگ تهرانی (۱۰ ، ۲۸٤) از ۱۲ باب عبارت نبوده حاوی ده بـــاب‌میباشد ، در قسم اول ((حدایق ـ السحر)) و طواط راگسترش بخشیده‌آنها را با استفاده ازاصطلاحـــات شعرای متقدم شرح وتوضیح‌میدهد.در قسمت دوم شاعربه سراینده‌گان متأخر ترجیح داده است . در ایـن‌قسم فقط از کلام منظوم و اشعار شعرای معاصرش استفاده نمـــوده‌سپس به‌آنهاتوضیحات نوشته‌است.

باید ذکر شود که به نام بعضی‌از اصطلاحات بدیعی که در این‌اثر بحث میشود در کتب معاصرادبیات‌شناسی آذربا یجان بر نمیخوریـم هرچنددرکتابهای پارسی اینجاوآنجابه چنین مباحثی‌برمیخوریم . برای اثبات نظر خود ازباب چهارم قسم‌اول این اثرکه (اشتقاق) نامیده شده است آوردن مثال را هدف منـــدمیدانیم .

در همین فصل مولف مینویسد :

((این صنعت را بعضا متجا نس‌خوانند و آنچنان باشد که قایـل دولفظ آورد به یکدیگر متقـارب ،چنانکه : بشر و بشیر- نظرونظیر- ریح وراح - نثر ونثار. مثال نظم :

ای کرده غمت دردل مسکین مسکن زین بیش مراچوزلف مشکین‌مشکن
یاشاخ وفا در چمن جان بنشا ن یا بیخ جفا از دل پر کین بر کـن

درباب پانزدهم همین‌قسم رامی ازمفهو مهایی استفاده به عمل می آورد که مناسب یکدیگر باشند.وی این باب را ((مراعات نظیر)) نامیده و ذکر میکند که این صنعت‌را (متناسب) نیز میخوانند مثلا : تیروکمان ، کیش و قربان ، مشك‌وعنبر، شکر ونبات . این فکر رابا مثال نظم تقویه میماید :

ازلف مشکبویت سنبل بتاب‌رفته وزخال مشك رنگت عنبرسیاه‌گشته

(۱۷ ، ۲۸ ب)

وقتیکه به این اثر رامی با دقت نظری میاندازیم میبینیم که بعضی وسایل افاده بدیعی که راجع به آنهادر آثار معاصر ادبیات شنا سی بحث میشود در ((حدایق الحقایق)) بطور مفصل وبه تمام جزئیاتش شرح و انواع و اشکال جدید آنهانشان داده شده است .

در آغاز مقاله ذکرشده بود که‌شرف الدین رامی شاعر دربار بوده است . اما این برآن دلالت نمیکندکه شاعر آسوده وبیغم وغصه زندگی کرده است .

نخیر ! طالع وی را در مشکلات‌ودشواری نیز آزمایش کرده و وی در مقابل ، مشقتهای فراوان تحمل‌نموده است . شاعر بنابر علل معین از وطن‌محبوب خودآذربایجان‌جدا شده به ممالک های دور دست سفر کرده است . چنانکه دانشمندوسیاح معروف عرب محمد بن عبدالله بن بطوطه (۱۳۷۷ ـ۱۳۰۴ میلادی‌که ۲۹سال عمر خودرا به سیاحت‌صرف نموده اغلب‌کشور های‌جهان‌راوجب‌به‌وجب‌طی‌کرده‌است در آثارش راجع به دیدارش با تاج‌الدین اردبیلی وشرف الدین تبریزی دریکی از شهر های بندری چین‌جنوب شرقی ـ در شهر زیتون (سئوان چژوء) اطلاع میدهد .(۱۸ ، ۱۷) .

در اینجا کمی ضرورت آن میرودکه به حاشیه پرداخته راجع به تاج‌الدین اردبیلی چندجمله‌بنویسیم.این شخص در رشتهٔ ادبیات عر بی متخصصی بر جسته بوده درزبانشناسی شهرت بزرگی به دست آورده بود . وی در سال ۷٤٦هجری(مطابق ۱۳٤۵ میلادی) در شهر قاهره فوت نموده است . درکتاب‌متذکره محمد علی تربیت تاریخ

تولدوی سال ۷۷۰ هجری (۱۳٦۸) ثبت شده است که به نظر ما غلطی چاپی محسوب میگردد (۸ ، ۸۲) . این تاریخ باید ٦۷۰ هجری (۱۲۷۱ میلادی) باشد . بر اساس تاریخ وفات تاج الدین اردبیلی گفته میتوانیم که دیدار این شخصیت‌های بر جسته دربین سالهای ٤۰-۳۰ سده ۱٤ میلادی صورت گرفته است . در آن اوقات تاج الدین اردبیلی یك دانشمند ریش سفید وشرف الدین رامی شاعری بود که استعداد خود را در رشته ادبیات آزمایش میکرد . به نظر ما مقصد رامی در این سفر دور به مملکت چین کمایی علم ودانش نبوده است. هیچ شکی نیست که شاعر تا آن‌وقت سواد کامل رابه دست آورده بود . زیرا که در شهر تبریز که رامی در آنجا میزیست د ر اوایل سده ۱٤ میلادی یك مرکز علمی (به اصطلاح معاصر دانشگاه) تحت عنوان (دارالشفا) تاسیس شده بود. به خاطر حصول تحصیل ازمملکت های مختلف شرقی هزار ها محصل به شهر زیبای تبریز پناه میبردند. درکتابخانه‌های غنی تبریزکمیابترین‌وپر ارزشترین نسخ خطی جمع و محفوظ میشد وعلمای تعداد زیادی‌کشورها ازآنجمله علمای‌هندوستان، چین ومصر بالای این نسخ خطی‌ذی قیمت کار های علمی وتحقیقاتی راپیش میبردند (۱۸ ، ۹۰) . بدین‌ترتیب درترك این قسم‌کانون ومرکز علمی وسفربه چین دوردست شاعرمقصدی دیگری داشت . احتمال است که معضله و مشکلات مادی‌ویامعنوی وی رابه این سفر مجبور ساخته ویا اینکه شاعر خواسته‌بودکه خودش را در کشمکش های زندگی آزمایش کرده تجربهٔ حیات‌را به دست آورد . با تذکر تما م این جزئیات مقصد ما این است که‌حیات و زندگی رامی آسوده وآرام نبوده بلکه پر از تضاد ها ومعضلات‌بوده است در تمام کتابهاذکرمیشود که رامی شاعردربار بوده است‌وبس. بادر نظرداشت تاریخ تألیف آثاروی گفته میتوانیم که وقتیکه شاعر به‌دربار سلطان اویس نزدیك شده بود سن او ازشصت زیادبود. متاسفانه‌پیش از پیوستن شاعر در پیرانه سری به دربار هیچ معلوماتی دردست نیست (غیر از سفروی به مملکت چین واین هم‌بسیارمختصر).

درگنجینهٔ دستنو یسهای اکادمی‌علوم آذربایجان شوروی دو نسخهٔ ((حدایق الحقایق)) وسه نسخهٔ ((انیس العشاق)) شرف الدین رامی محفوظ میباشد .

به نسخ خطی که تحت شفرهای‌ب-۱۳۷۳ و ب ٥٢٦ نگاهداری میشوند هر دو اثر شاعر شا مل‌گردیده است . هر دو اثر درنسخهٔ خطی تحت شفر ب-۱۳۷۳ نا قص‌میباشند . نسخهٔ خطی که تحت شفر ب٦ ۲٥ محفوظ میشودمشتمل‌بر مجموعهٔ آثار مختلف به زبان‌دری وعربی بوده دقت وتوجه را بیشتراز همه نسخ خطی مربوط آثاررامی جلب مینماید . د ر این نسخه((انیس العشاق)) مکمل است. اثر، صفحه های یك الف وچهل را احتوامینماید .

متن با رنگ سیاه وعنوانها به‌رنگ سرخ وبه خط تعلیق از طر ف کاتب احمدبن خانگلدی در سال۱۸۰٤ نگاشته شده است .

در حاشیهٔ متن شرحهای جزئی‌بچشم میخورد . در همین مجموعهٔ ((حدایق الحقایق)) صفحات شصت‌الف وهشتاد ب را در بر میگیرد . اثرازطرف کاتب نامبرده در سال۱۸۱۳ با خط زیبای نسخ به روی کاغذباکیفیت‌عالی اروپایی رونویس‌شده‌است. باب دهم این اثر از طرف کاتب نو شته نشده است .باوجودی که باب نهم عبارت ازچهار نوع میباشد کاتب سه نوع را رونویسی نموده نوع چهارم رامحذوف کرده است.

در ابتدای این مقاله ذکر شده‌بودکه نسخ خطی آثار شرف الدین‌رامی در کتابخانه های افغانستان مو جوداست وبا دقت وتوجه حفظ میگردند. چون این نسخ خطی پژوهش‌علیحده‌را ایجاب مینمایند در این مقاله راجع به آنها بحث نشد . فقط این‌مطلب باید ذکر شود که معرفی ابتدایی نشان میدهد که این نسخ‌خطی کامل بوده قابل تحقیقات و تدقیقات علمی میباشند . ماهیچ‌شك‌نداریم که نسخ خطی آثار این‌شاعر در کتابخانه های مختلف شهر های‌افغانستان بخصوص در شهرهرات این گهواره علم وادب موجوداست.

درین مقاله مقصد ما این بود که نقش رامی رادر ادبیات شنا سی به طور مختصر نشان داده تو جه رابه این موضوع جلب نماییم کـــه تدقیق وتحقیق علمی آثارشرف الدین رامی در پژوهش ادبیات کلاسیـك دری وآذربایجا نی اهمیت بزرگـی دارد .

منابع و مآخذ

۱ــ یان ریپکا ، تاریخ ادبیـات پارسی وتاجیك ، مسکو ۱۹۷۰ ص ۱۱۳ و ۲۵٦ (بزبان روسی) .

۲ــ مجله (علم حیات) شماره ۱۰باکو ، ۱۹۸۳ (به زبان آذربایجانی).

۳ــ تاریخ ادبیات آذربایجان) جلداول باکو ۱۹٦۰ ص ۵۹۰ (. بزبان آذربایجانی) .

٤ــ ل.س بریتانیســـکی و ب. ویمان ، (هنر آذربایجان در سده های ٤ــ۱۸) مسکو، ۱۹۷٦، ص۱۷۵(به روسی) .

۵ــ ای . س براگینسکی ، (ازتاریخ ادبیات پارس وتاجیك) مسکو، ۱۹۷۲ ص ۷ــ٦ (بروسی) .

٦ــ دولتشاه سمر قندی (تذکرةالشعرا) لندن ، ۱۹۰۱ ص ۲۰۹ ، ۳۰۸ .

۷ــ ابن یوسف شیرازی، (فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی) جلد ۳ تهران ۱۳۲۱ ، ص ۱۲٤ .

۸ــ محمد علی تربیت (دانشمندان آذربایجان) چا پ اول ، تهران ، ۱۳۱٤ ص ۱۹۰ .

۹ــ کاتب چلبی ، (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون) جلد ۲ ، استانبول ، ۱۹٤۱، ۱۳٦۰ ، صـــ۶۷۲ (بزبان عربی).

۱۰ــ آغابزرگ تهرانی، (الذریعه الی تصانیف الشیعه)، جلد٦، تهران، ۱۳۲۵، ص ۲۸٤ (به زبان عربی) .

۱۲ــ تذکرة الشعرا ، ص ۳۰۸ .

۱۳ـ همچنان ، ص ۳۰۸ـ۳۰۹ .

۱٤ـ دانشمندان آذربایجـــان ، ص ۱۹۱ .

۱۵ـ احمد منـــــزوی (فهرست نسخه های خطی فارسی) جلد ۳، ٤، تهران، ۱۳۵۱، ۱۳۵۰ ، ص ۲۱۲۸و۲۸۱۸ و ۳۵۲۷ .

۱٦ـ دکتر ذبیح اله صفا، (تاریخ ادبیات در ایران)، جلد ۳، قسمت اول، تهران، ۱۳٤۱، ص ٦وص۲۸٦.

۱۷ (انسایکلوپدی اسلام) ، جلد۹، استانبول، ۱۹٦٤ ، ص ٦۲۲ ، (بترکی) .

۱۸ـ ش . سامی ، ((قامـــوس الاعلام))، جلد ۳، استانبول ، ۱۳۰۸، ص ۲۲۵٦ (بترکی) .

۱۹ـ ش . رامی (انیس العشاق) نسخهٔ خطی، مخزن نسـخ خطـــی جمهوری آذربایجان ، شفرب ـ۲۵٦،ص ۱ ب، ۳ الف .

۲۰ـ (مجموعهٔ نسخ خطی شرق اکادمی علوم جمهـــــوری شوروی ازبکستان) جلد۹، تاشکند، ۱۹۷۱،ص ۲۳۵ (بروسی) .

۲۱ـ ش.رامی، ((حدایق الحقایق))، نسخهٔ خطی مخزن نســـخ خطـی جمهوری آذربایجان ، شفـــر ب ،۱۳۷۳ ، ص ۲۸ ب .

۲۲ـ نور الدین کـریمـــــوف ،(سیاحت نامه باکویی)، مسکو۱۹۸۲، ص ۱۷ـ۹۰ (به روسی) .

۲۳ـ ش.رامی، ((حقایق الحدایق))، به تصحیح سید محمد کاظم امام ، تهران ، ۱۳٤۱، ص ۱۵ .

۲٤ـ ش.رامی، (حدایق الحقایق)، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ پوهنتون کابل، شفر ۱۱۵۳۸۹ .

۲۵ـ ش.رامی (حدایق الحقایق)، نسخهٔ خطی کتابخانه پوهنتـون ، کابل شفر ۱٤۷۵۰ .

۲٦ـ ش.رامی، (انیس العشاق)، نسخهٔ خطی محفوظ آرشیف ملـــی کابل ، شفر ٤۵ .

ترانهٔ طوفان

من آن نیم که به هر کوره راه‌ساختمی
عنان به جادهٔ آتش کشیده تاختمـــــی
ز هر زمین کـه شنیدم صدا ی آزادی
رفیـق وسنگر خود را دران شناختـــمی
به هر وسیله که دستم رسید وقت نبرد
گرفتم و به سرو روی خصم آختمـــــی
ز زهر چشمی آلوده گـــــان نترسیدم
به جنس پســـت فرو مایه گی نساختمی
ز کیش ورسم خـرابا تیا ن جدانشـدم
اگـر چه هر چه مرا بوده‌است با ختمـی
ازان ز شعر من آیـد صدا ی غرش‌موج
کـه از تلاطم توفا ن ترانه ساختمـــی
درون آتشـی دا غ نبـــــرد میسوز م
چه خوش که مشعل شبها شد م گداختمی

سلیمـان لایق
۲۰ـاگست ۱۹۸٦

فهرست مقالات سال ششم مجلهٔ خراسان

نویسنده	مضمون	شماره ـ صفحه
انصاری، دکتور نورالحسن	نکاتی دربارهٔ تحقیق ادبی	٦ ـ ١٣
بهروز ، دوکتور محمدحسین	ـ پیشگفتار شاهنامهٔ فلورانس ونادرستیهای متن پروفیسور. پیومونتز	٢ ـ ١
	ـ چند چهره ناشناخته در تاریخ ادب دری	٤ ـ ١
	ـ تذکره ناشناخته از قرن یازده هجری	٦ ـ ١٨
جاوید ، اکادمیسین عبدالاحمد	ـ بازتاب صلح در شعر فارسی	٦ ـ ١
رشاد، اکادمیسین عبدالشکور	ـ شهید ازکجاست	٤ ـ ٢٨
رهیاب ، ناصر	ـ خراسان را بهارانه ترسازیم	١ ـ ١
	ـ پیدایی داستان معاصر دری	٣ ـ ٥١
ستارزاده، دکتور علوم عبدالنبی	ـ وضع کنونی ادبشناسی در افغانستان ودورنمای رشد آن	٥ ـ ١
سلیمان لایق، اکادمیسین	ـ به خفته‌گان زمین (شعر)	٥ ـ ٨٧
	ـ ترانهٔ طوفان (شعر)	٦ ـ ٨٩
سینا ، پروین	ـ شاعر فرمانروا	٢ ـ ٢٣
شاهرخ	ـ بررسی ارزشهای زبانی یك متن کهن	٢ ـ ٦١

ACKU

نویسنده	مضمون	شماره ـ صفحه
شهرستانی، پوهاندشاه علی‌اکبر	ـ ادبیات دری وپیوندآن با ادبیات جهان	۱ ـ ۵
صمدی ، دکتور عبدالرشید	ـ انوری وغزلهای او (۱)	۱ـ ۵۷
	ـ انوری وغزلهای او (۲)	۳ـ۸۰
	ـ انوری وغزلهای او(۳)	٤ ـ ۸۱
	ـ انوری و غزلهای او (٤)	۵ـ۶۷
	ـ انوری وغزلهای او (۵)	٦ ـ ۵۲
عابدی ، دکتور عثمانجان و عبدالغفارجوره یف	ـ فرهنگ‌شایستهٔ تحسین	۱ـ۸٦
علیموف، خواجه وقویاش (گزارنده‌گان)	تذکرهٔ محمدرضابرنابادی	۵ ـ ۲۱
فاضل ، دکتور شاهین	(مظهرالاسرار) عبدی‌بیك شیرازی	٤ ـ ٦۳
فرمند ، حسین	ـ تابنده سهیل آسمان هنر	٤ ـ ٤٤
محرم ، نظامی	ـ رامی‌شاعردریزبان‌آذربایجان	٦ ـ ۷٤
موج ، میرویس	ـ شاعری درهاله فراموشی	۲ ـ۷۵
مومن‌اف، اکادمیسین‌ابراهیم	ـ انتقاد بیدل ازنظریات تقدیر وتناسخ	۲ ـ ۱۱
	ـ نظریات اجتماعی وسیاسی بیدل (گزارنده : حلیم یارقین)	۵ ـ ٤۱

ACKU

نایل ، محقق حسین
- سخنسار تبعیدی و پیامهای او ۱ - ۳۰
- سخن پیرایی ازوادی قفقاز ۳ - ۱

نصر ، پوهنمل عین الدین
- واژه (۱) ۱ - ٦٤
- واژه (۲) ۲ - ٤٧
- واژه (۳) ٤ - ۷۱
- واژه (٤) ٦ - ٤٤

هروی ، مایل
- واژه گانی ازموسیقی ۳ - ۳۱

هیوادمل ، زلمی
- خوشحال خان ختك وباز نامه نگاری ۱ - ۹۷
- یك کتاب ناشناخته نثر دری ۳ - ٦۸
- نگاهی به دفترشعر دری معزالله خان مومند ٤ - ۳۲
- سرودهای دری کریمداد عیشی ٦ - ٦۷

یمین ، پوهنمل حسین
- عدد و ویژه گیهای کاربرد آن درمتون دری ۱ - ۷٤
- معین کننده ها ٥ - ٥۲

(محمد سرور پاکفر)

ACKU

هیئت تحریر :

اکادمیسین سلیمان لایق، اکادمیسین
جاوید، مایل هروی، کاندا اکامیسین
عبدالرحمن بلوچ، معاون سر محقق
حسین فرمند، محقق حسین نایل،
محقق پروین سینا

مدیر مسؤول : ناصر رهیاب

بهای اشتراک :

درکابل	۶۰ـافغانی
درولایات	۷۰ـ افغانی
درخارج کشور	۶ دالر

برای محصلان ومتعلمان نصف‌قیمت
بهای یك شماره ۱۵ـافغانی

نشانی : اکادمی علوم ج.د.اـانستیتوت زبان و ادب دری
مدیریت مجله خراسان

ACKU

Contents

Academician Dr. Jawed	— Reflection of Peace in Persian Poetry
Prof. N. Hassan Ansari	— A Few Points about Literary Research
Dr. Hussain Behroz	— An Unidentified Biography
Ainuddin Nasr	— Word (4)
Dr. Rashid Samadi	— Anwari and his Songs (5)
Zalmai Hewadmal	— Karimdad Aishi's Dari Songs
Nizami Mahram	— Rami, the Dari Speaking ... Poet of Azerbaijan
Academician Layiq	— The Melody of Storm
Sarwar Pakfar	— Cumulative Index of Khurasan for the Sixth Year

ACKU

DRA Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Institute

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor: Nasir Rahyab

Vol. VI. Nos.6 Januvary-Februvary 1987

Government Printing Press